

نگاهی به اوضاع سیاسی ایران، مساله
وحدت نیروهای چپ و مسایل
کردستان در
**مصاحبه با رفیق
رضا کعبی**

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

صفحه ۱۰

دربرخورد با "برگی از تاریخ"
یک نظر و یک جمع بندی
از چند نظر درباره
"انشعاب اقلیت - اکثریت"

صفحه ۲۷ هاشم

خیزش جنبش محرومین از کار
در فرانسه

صفحه ۳۰

مبارزات دهقانی و
جنبش همبستگی در مصر

صفحه ۳۱

درگذشت
محمد قاضی

محمد قاضی پس از شصت سال کار خستگی ناپذیر
از جمع ما رفت، ولی یادگارهای پرارزشی از خود
بجای گذاشت که تا نسل های آتی نام وی ماندگار
خواهد بود.

صفحه ۳۵

اتحاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اسفند ۱۳۷۶ شماره ۴۷ سال چهارم

بحران حکومتی و کشمکش بر سر قدرت

* در جامعه ما، نیروی سربرآورده است و گوشه ای از قدرت خود را به نمایش گذاشته است که تاکنون در
حیات بیست ساله جمهوری اسلامی، همیشه در محاسبات قدرت، تابع اراده سرنیزه فرض شده است. تفاوت بحران
کنونی رژیم با درگیری های داخلی آن در گذشته نیز در همین است. عامل تشدید این بحران قبل از همه نه در درون
رژیم که در بیرون از آن و در کوچه و خیابان است. در این بحران همه حکومت، درگیراند. چه آن که از حضور مردم
ضربه خورده است و چه آن نیروی که از این حضور سود برده است. کشمکش کنونی درونی رژیم، بر سر آن است که
بعد از این با این نیرو، چگونه برخورد شود.

صفحه ۲

مباحث تدارک کنگره

* درباره اتحاد نیروهای چپ ائتلاف و همکاری با دیگر نیروهای

سیاسی

* درباره ی "شعارهای تاکتیکی و وظائف ما"

* "ولی فقیه ولایت کند و نه حکومت"؟

(بخش دوم و پایانی)

* ایدئولوژی - سیاست (۲)

آزاد

عیسی صفا

صفحات ۱۷ تا ۲۳

بمناسبت ۸ مارس - ۱۷ اسفند - روز جهانی زن



* زنان دو دهه بعد از انقلاب فریده

* به یاد مادر سپیده

* "اصلاح" اسلام برای رفع بی حقوقی زنان!؟

* نگاهی به موقعیت و مبارزات زنان جهان سومی

صفحات ۴ تا ۹



بحران حکومتی و کشمکش بر سر قدرت

وسائل قرن بیستم است. چهره دیروز آن دیگر درهم شکسته است، حداقل مناسبات درونی آن، بکلی دگرگون شده است. جابجانی نیروها، در شکل دادن به صف بندی های درونی، سرعت و شتاب دیگری گرفته است. جناح بندی ها و مراکز قدرت در حال تغییراند. این الوقت ها، از هر جناحی اکنون بدنبال حفظ موقعیت خود، از این سوی به آن سوی حکومت روانه اند و بدنبال مرکز قدرت پایدارترند. هراس از آینده، فعل و انفعالات درون حکومت را شتاب بی سابقه ای داده است.

در جامعه ما، نیروی سربرآورده است و گوشه ای از قدرت خود را به نمایش گذاشته است که تاکنون در حیات بیست ساله جمهوری اسلامی، همیشه در محاسبات قدرت، تابع اراده سرنیزه فرض شده است. تفاوت بحران کنونی رژیم با درگیری های داخلی آن در گذشته نیز در همین است. عامل تشدید این بحران قبل از همه نه در درون رژیم که در بیرون از آن و در کوچه و خیابان است. در این بحران همه حکومت، درگیراند. چه آن که از حضور مردم ضربه خورده است و چه آن نیروی که از این حضور سود برده است. کشمکش کنونی درونی رژیم، بر سر آن است که بعد از این با این نیرو، چگونه برخورد شود.

بخش اعظم حکومتیان و در راس آنها جناح خامنه ای، خواستار فراموش کردن وعده های خاتمی و مجبور کردن او به عدول از گفته های خود هستند. برای آنها مردم، و رای آنها فاقد ارزش است. اما برای دولتی که با اتکا به وعده های داده شده و رای اعتراضی مردم بر سر کار آمده است، پای بندی به وعده ها، حتی در حد همان حرف هم، حکم حیات و ممات را دارد. اکنون که مساله جدی است، حتی برای خود خاتمی نیز، دادن وعده حکومت قانون و یا چسبیدن به شعار جامعه مدنی، حتی با پسوند اسلامی، روشن است که درافتادن با چه قدرتهایی در حکومت را در پی دارد. کما اینکه دادن وعده آزادی و تشکل در چارچوب حکومتی که احزاب درون خود را نیز رسماً منحل اعلام نموده است، فقط بازی با کلمات نیست. دامن زدن به آتشی است که ساهلست از اعماق جامعه سر می کشد و می تواند دامن کل رژیم را گرفته، در صورت مقاومت آن را درهم نوردد.

در چشم انداز کشمکش درون رژیم بر سر قدرت، دیگر برای دراز مدت دو دولت و دو قدرت نمی توانند درکنار هم ادامه حیات دهند. اجباراً یکی باید درمقابل دیگری مسند قدرت را خالی کند، چه با مسالمت، چه بدون مسالمت. ادامه وضعیت فعلی، با وجود فشار از پائین، برای حکومت امکانپذیر نیست. هرچند موقعیت هرکدام از رقبای فعلی، در سرنوشت جامعه تاثیریری متفاوت خواهد داشت، اما پیروزی هیچکدام در واقعیت زیرسوال بودن جمهوری اسلامی و مغایرت آن با الزامات یک جامعه متمدن تغییرنی نخواهد داد.

از سرگ خمیسی تا انتخابات دوم خرداد، الیگارشوی جمهوری اسلامی، متکی بر نوعی توازن درونی بود، توازنی که یک پای آن خامنه ای و پای دیگر آن رفسنجانی بود. قبل از دوم خرداد، این توازن به هم ریخته شد و بعد از دوم خرداد، بحرانی در حکومت اسلامی سربرآورد که تا آن روز ابعاد آن ناشناخته بود. گرایش از درون حکومت برای غلبه بر جناح دیگر درون حکومت متوسل به شعارهای مردم شده بود و از واکنش مردم درقبال رقیب سود برده، با این شعارها، برخلاف انتظار دست اندرکاران انتخابات به قدرت دست یافته بود. ویژگی آن این بود که، آنکه انتخاب شده بود مغضوب دیروز بود و آن که شکست خورده بود، رهبر و جناح مورد پشتیبانی رهبر و اکثر ارگان های ذی نفوذ حکومت بود و در شکاف میان این شکست و آن پیروزی بیش از ۲۰ میلیون رای مردم نهفته بود. امری که هیچ کدام از طرفین قادر به نادیده گرفتن آن نیستند. در یکی یادآوری آن، عمق شکست را و در نتیجه زخم ناشی از آن را برملا می کند و در دیگری، هراس از فراتر رفتن این نیرو از وعده های حکومت و جستجوی راههای دیگر برای به کرسی نشاندن اراده خود را.

معضل اصلی حکومت آن است که اولاً روشن شده است علیه ارکان اصلی قدرت رژیم، بیست میلیون نفر رای مخالف داده اند. ثانیاً خاتمی با انتخاب شعارهایی مثل حکومت قانون و ... در فقدان اپوزیسیون، نقش اپوزیسیون را بازی کرده، توجه میلیونی را بخود جلب کرده است. و انتظاراتی را برانگیخته است که میدان بازی در درون حکومت را بسیار تنگ می نمایند.

اجرای نقش اپوزیسیون از سوی بخشی از حکومت، همیشه به نفع حکومت نبوده است. اما تنها زمانی حکومت های مستبد مجبور به تن دادن به چنین واقعیتی شده اند که زمین زیرپای خود را در حال زلزله دیده اند. در مورد جمهوری اسلامی، باور به این زلزله، بسیار دیر و ناگهانی بوده است. به همین دلیل نیز شوک حاصله از آن هنوز بر چهره تمام جناح های آن قابل رویت است. این فقط جناح مسلط و ولی ققیه نیستند که عرصه را باخته اند، اصولاً آرایش قبیل از انتخابات رژیم بکلی درهم ریخته است و همراه با آن نقشه های این یا آن جناح نقش بر آب گشته است. نه فقط خامنه ای آشکارا زیر سوال رفته است، رفسنجانی نیز، با تمام دبدبه و کبکبه شورای تشخیص مصلحت اش که قرار بود با انتقال بخشی از امکانات و اختیارات نهاد ریاست جمهوری نقش دیگری ایفا کرده، مرکز قدرت جدیدی برای او باشد، کاملاً خلع سلاح شده است و فعلاً به حاشیه کشمکش های جدید و شکل گیری آرایش قوای جدید رانده شده است.

نکر استفاده از حضور مردم از طرف خاتمی، پوسته دیروز جمهوری اسلامی را ترکانده است. اکنون مساله بر سر تغییر چهره این عجزه و آرایش آن با

ب بدنبال تلاش خاتمی برای بازکردن باب مراد با امریکا، حکومت یکبار دیگر به دو موضع متفاوت تقسیم گشت. طرفداران خاتمی درایت او را ستودند، مخالفینش او را به عدول از اصول انقلاب و اسلام متهم ساختند. در واقع امر نیز خاتمی برای نشان دادن قصد عدول، به مصاحبه تن داده بود. اما هیچکس و قبل از همه خود او، پس از عدول، جرات دفاع از آن را نیافت، به این ترتیب در پایان مساجدات از رابطه با امریکا، فقط حرف ماند. خاتمی بر سر قبر خمینی، دوباره به ساز مرگ بر امریکا رقصید. خامنه ای در نماز جمعه تهران، همه سران رژیم را یکدل و یکصدا در برابر امریکا اعلام کرد و عملاً زیر این شعار تمام رشته های خاتمی را یک یک، بدون ذکر نام پنبه کرد.

اکنون در کشور ما، عملاً دو دولت بر سر کارند. دولت رهبر و جناح شکست خورده در انتخابات، اما مسلط بر ارکان اصلی قدرت و دولت خاتمی بعنوان رئیس جمهور و رئیس قوه مجریه. دولت اول همانقدر غیررسمی است که دولت دوم بر روی کاغذ رسمی است. هر روز که از عمر این دوگانگی می گذرد، هرکدام از این دو بیشتر در دام رقابت های آشکار با یکدیگر می غلطند، اما هنوز به جنگ های لفظی کوچک بسنده می کنند.

جمهوری اسلامی تاکنون دچار چنین بحرانی نبوده است. همیشه کشمکش های درونی، راه حل های درونی هم داشته است و جز مورد بنی صدر، اصولاً بحران داخلی، تا بدین حد جدی نگشته بود. آینده بحران فعلی در حکومت برای خود حکومت نیز روشن نیست. آنکه قدرت را در دست دارد، در انتخاب برای قدرت، عرصه را باخته است، آنکه برای تصدی قدرت انتخاب شده است، در الیگارشوی حاکم فاقد قدرت است. اولی قادر نیست نتایج انتخابات تحت کارگردانی خود را منتفی سازد و دومی حاضر نیست از موقعیتی که نصیبش شده، دست بکشد. در نتیجه حکومت در حال حاضر در کل خود، در شرایط برزخ گرفتار است.

در کشورهای دارای نظام دموکراتیک، گرایشات متفاوت را احزاب متفاوتی نمایندگی می کنند. همین احزاب هم حداقل هرچندسال یکبار به انتخاب مردم تن می دهند، نتایج آن رایبه رسمیت می شناسند. تفاوت نظر بین احزاب در این گونه موارد، تاثیریری در حکومت ندارد. حزب یا احزاب پیروز، سیاست کشور را تعیین می کنند. اما در سیستم های حکومتی مستبد نظیر جمهوری اسلامی و حتی سلف آن رژیم پهلوی، قدرت انحصاراً در دست یک الیگارشوی است که در راس آن الیگارشوی هم، معمولاً فرد صاحب اقتدار قرار دارد و قدرت به تناسب میان بخش های مختلف آن الیگارشوی تقسیم می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

بودجه ۱۳۷۷ :

گرانی و کاهش طرح های عمرانی

بودجه دولت برای سال آینده، که در ۶ بهمن ماه گذشته به تصویب مجلس رسید، علاوه بر کاهش اعتبارات و تعطیل تعداد بیشتری از طرح های عمرانی، دور تازه ای از تورم قیمت ها را نیز به ارمغان خواهد آورد.

در بودجه عمومی (غیر از بودجه شرکت ها و بانک های دولتی) پیشنهادی دولت، حجم درآمدهای سالانه حدود ۹۴ هزار میلیارد ریال پیش بینی شده بود که طی بحث و جدل های مجلس حدود ۴ هزار میلیارد ریال از آن کاسته شد. دلیل عمده ی این کاهش، پایین آوردن قیمت نفت صادراتی (که در محاسبه درآمدهای نفتی دولت مینا قرار گرفته بود) از ۱۷/۵ دلار برای هر بشکه به ۱۶ دلار بود. بر این اساس، مجموع درآمدهای ارزی حاصل از صدور نفت خام و فرآورده های نفتی، برای سال ۱۳۷۷ حدود ۱۶/۳ میلیارد دلار پیش بینی شده است. در قانون مصوب همچنین به دولت اجازه داده شده است که به میزان ۶/۳ میلیارد دلار از وام های خارجی استفاده کند که بخش عمده ی آن (در صورت تحقق) به روش 'بای بک' (بیع متقابل) خواهد بود. دولت موظف شده است که با پایین آوردن میزان مصرف داخلی، هر چه بیشتر بر حجم صادرات نفت بیفزاید.

بازتاب کاهش سطح درآمدهای بودجه، عمدتاً روی برخی از خدمات عمومی و اجتماعی دولت و بر طرح های عمرانی آن بوده است. دولت که در شرایط 'عادی' نیز قادر به ادامه ی و تکمیل همه طرح های عمرانی آغاز شده نبود، در سال آتی تعداد بیشتری از آنها را خواهد خواباند تا بتواند بقیه را به سرانجامی برساند. به عنوان مثال، طرح های مربوط به بخش آب و برق که با تقلیل قابل ملاحظه اعتبارات روبرو شده اند، در سال آینده با مشکلات فزاینده ای مواجه خواهند گشت. کاهش حجم بودجه عمرانی، طبعاً رکود جاری را شدت بخشیده و بر ابعاد بیکاری باز هم خواهد افزود. لازم به یادآوری است که بودجه سال جاری هم که به واسطه ی تنزل بهای بین المللی نفت و نیز خاصه خرجی ها و جیف و میل های متداول، با کمتری زیادی روبرو بود دولت را ناگزیر کرد که تعدادی از طرح های عمرانی را متوقف کند تا بتواند هزینه های جاری اش را پردازد. در صورت

تداوم و تشدید رکود، همین میزان مصوب درآمدهای دولت نیز (از جمله به دلیل عدم وصول مالیات ها و عوارض پیش بینی شده) تحقق نخواهد یافت و احتمالاً باز هم مجبور به کسر اعتبارات عمرانی جهت پرداخت هزینه های جاری خواهد بود. باید افزود که ضمن آن که میزان درآمدهای پیشنهادی دولت خیلی خوش بینانه و غیرواقعی بود، برخورد اکثریت مجلس در کاستن از حجم آنها، زیر عنوان 'واقعی' کردن منابع بودجه، فارغ از ملاحظات سیاسی و کشمکش های جناحی جاری نبوده است. بودجه مصوب، قدرت مانور دولت خاتمی را محدودتر خواهد کرد.

علاوه بر افزایش میزان عوارض و مالیات ها، بهای بخشی از کالاها و خدمات دولتی نیز در این بودجه بالا رفته است. برق، تلفن، سیکار، فولاد، سیمان، محصولات پتروشیمی... از آن جمله اند. ناکفته پیداست که این کار، موج تازه ای از گرانی را پدید آورده و تورم قیمت ها را که عمدتاً بر دوش اقشار محروم و زحمتکش و متوسط سنگینی می کند، شتاب بیشتری خواهد بخشید. گذشته از این، افزایش بهای ارز یا تضعیف ریال به صورت غیرمستقیم (افزایش حق ثبت سفارش کالاها و وارداتی به ۲۵۰ ریال به ازای هر دلار، فروش واریزنامه ی ارزی (ارزهای حاصل از صادرات غیرنفتی) در بورس) نیز که در این بودجه پیشنهاد و تصویب گردیده، مسلماً موجب تشدید بیشتر روند افزایش قیمت ها خواهد شد.

بودجه دولت برای سال ۱۳۷۷، در چارچوب همان دیدگاه و سیاست حاکم بر تنظیم برنامه دوم اقتصادی تدوین و تصویب شده و هدف هایی که محمد خاتمی هنگام ارائه آن به مجلس (در ۹ آذر) اعلام کرده (مانند: فراهم کردن زمینه رشد پایدار و متوازن اقتصادی، حرکت به سمت تحقق عدالت اجتماعی، صیانت نیروی انسانی، انضباط مالی، تقویت پول ملی و...) اساساً تحقق نخواهد یافت. برای مثال، در این بودجه رقمی معادل ۳۰۰ میلیارد ریال به عنوان 'سیاست های حمایت از اشتغال جوانان' منظور شده است که، حتی در صورت اجرای آن نیز، هیچ بهبودی اساسی در مسئله اشتغال جوانان به وجود نخواهد آورد.

اطلاعیه مشترک

قیام ۲۲ بهمن را با تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی گرامی بداریم!

با وجود آن که دو دهه از انقلاب توده ای ۵۷ و قیام ۲۲ بهمن که به سرنگونی رژیم سلطنتی منجر گردید، می گذرد و با وجود آن که این انقلاب با خشونت تمام بدست مرتجعین تازه به قدرت خزیده به شکست کشیده شد و مردمی که برای آزادی و رفاه دست به قیام زده بودند سرانجام جز اختناق و فقر نصیبی نبردند، معیناً این موضوع به هیچ وجه از اهمیت و عظمت این رویداد تاریخی نکاسته و نافی درس ها و تجارب آموزنده آن نمی باشد. انقلاب توده ای و قیام ۲۲ بهمن بی تردید درس ها و تجارب ارزشمند فراوانی برای توده های مردم و جنبش انقلابی ایران به همراه داشته است و اکنون جا دارد که با یادآوری و اشاره به یکی از مهمترین این درس ها، این روز بزرگ و فراموش نشدنی را گرامی بداریم. هر کس این موضوع را می داند که محمدرضا شاه اساساً با اعمال دیکتاتوری عریان، سرکوب مردم، سرکوب آزادی های سیاسی و گستردن اختناق کم نظیر در جامعه، توانسته بود سلطنت کند، معیناً مردم رنج دیده و ستم کشیده ای که از وضعیت موجود و از ظلم و ستم شاهنشاهی به ستوه آمده بودند، برغم این سرکوبگری ها، بپا خاستند و به مبارزه علنی و آشکار با آن روی آوردند. ارتش تا بدندان مسلح شاه تا توانست از مردم کشتار کرد و به سرکوب مبارزه آنها پرداخت اما توده های زحمتکش به مبارزه انقلابی ادامه داده و اراده خویش را به تغییر حکومت، در اشکال مختلفی از اعتراض، نظیر تظاهرات توده ای و اعتصاب عمومی سیاسی متجلی ساختند و در عمل رژیم شاه را فلج کردند. فلج شدن رژیم شاه اما بمعنی پایان کار آن نبود. شاه ولو آنکه در آخرین لحظات 'صدای انقلاب' مردم را هم شنیده بود، اما مردم خواستار یکسره کردن کار رژیم بودند و برغم تلاش های بازدارنده ی سرترجعنی که رسانشدها مهار انقلاب و سرکوب آن بود، به قیام دست زدند و با اقدام احساسی خویش سرانجام رژیم شاهنشاهی را بزیر کشیدند و آزادی های سیاسی را ولو بطور کوتاه مدت به چنگ آوردند.

تجربه ی سقوط شاه یکبار دیگر به وضوح نشان داد که رژیم های استبدادی و ضد مردمی تا آخرین لحظات حیات خود با اختناق و سرکوب حکومت می کنند. تجربه انقلاب ایران و قیام ۲۲ بهمن این حقیقت را به اثبات رساند که مرتجعین و مستبدین هیچ گاه به دلخواه خود دست از ستم و سرکوب توده های مردم نمی کشند و تا واپسین دم حیات خویش در برابر مردم زحمتکش و خواست های انقلابی دمکراتیک آنها مقاومت می کنند. این تجربه بار دیگر این موضوع را مدلل ساخت که رژیم های استبدادی از قماش رژیم شاه و کسانی که در راس این رژیم ها قرار می گیرند هیچ گاه به میل خویش، حق مردم را برای آزاد زیستن و سربری برپایی یک زندگی شرافتمندانه و انسانی به رسمیت نمی شناسند. توده های مردم نیز از این تجربه، آموختند که کسی از مستبدین و پامال کنندگان آزادی های سیاسی، به آنها آزادی نمی دهد آنان دریافته اند که آزادی دادنی نیست بلکه گرفتنی است و از طریق مبارزه قاطع با رژیم استبدادی است که می توان آزادی های سیاسی را به کف آورد.

در آستانه بیست و دومین سالروز قیام ۲۲ بهمن، بکوشیم تا با آموزش از این تجربه، مبارزه قاطع خویش علیه استبداد مذهبی حاکم بر ایران را کسترش دهیم و این رویداد مهم تاریخی را با تشدید مبارزه جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گرامی بداریم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

گرامی باد قیام مسلحانه ۲۲ بهمن

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بهمن ۱۳۷۶ - فوریه ۱۹۹۸



متخصص و ماهر محسوب تر شد و امکان ورود زنان به حرفه های تخصصی هر چه بیشتر گشته و آنان توانستند بجز رشته های معدن و الهیات، در تمام رشته های دیگر تحصیل کنند و علیرغم همانند مذهبی، به مشاغلی همچون قضاوت نیز دست یابند. تعداد زنان فعال اقتصادی در دهه ۵۵ - ۱۳۴۵، ۵۲ درصد افزایش یافت که اکثراً در خدمات اجتماعی و خانگی اشتغال داشتند و ما شاهد ۳۱۴ درصد رشد در این زمینه در مقابل ۱۷۴ درصد رشد در صنایع شهری هستیم. در زمینه آموزش زنان شاغل نیز، تغییر مشابهی به وجود آمد؛ بطوریکه درصد زنان شاغل باسواد از ۳۰ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۶۵ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت که این رشد عمدتاً در زمینه تحصیلات عالی بود.

با روی کار آمدن رژیم اسلامی، یورش به دستاوردهای زنان در این زمینه آغاز شد. زن هر چه بیشتر از محل کار و تحصیل رانده شده، به چهار دیوار خانه تبعید شد. بدنبال انقلاب فرهنگی، بجز شرایط عامی که برای دانشجویان دختر و پسر، ورود به دانشگاه را تنها در صورت 'مکتبی' بودن امکانپذیر می ساخت، اصولاً ورود به بسیاری رشته ها برای زنان ممنوع شد. بطور مثال در گروه آزمایشی ۱ (علوم ریاضی و فنی ۱)، از ۸۴ رشته عرضه شده، زنان را از ۵۵ رشته محروم کردند و در رشته هانی همچون حقوق، فقط ۰.۲۵٪ از ظرفیت پذیرش به زنان تعلق می گرفت با این تبصره که فارغ التحصیلان زن نمی توانند حقوقدان یا قاضی بشوند! لازم به یادآوری است که این محدودیت همچنان در بسیاری از رشته ها موجود است. بطور مثال در دانشگاه آزاد رشته های برق، مخابرات، سخت افزار کامپیوتر و حتی جغرافی برای زنان ممنوع است. به این ترتیب عدم ورود زنان به مشاغل 'مردانه' که قوای جسمی و عقلی 'کامل' را طلب می کنند تضمین شد. زنانی که مشاغلی همچون ریاست دادگاه را داشتند، از کار خویش برکنار و به

مدارس، به تبلیغ علیه این مدارس و موسسات آنها دست زده و اعلام می کردند که این مدارس دختران مسلمان را بی ایمان کرده و گمراه می کند. اثر این تبلیغات مذهبی در جامعه آنروز به حدی بود که بسیاری از مدارس مورد حمله قرار گرفته و موسسین آنها مضروب می شدند. زنان روشنفکری که دست به تاسیس مدارسی می زدند، جرات علنی کردن این اقدام خویش را در محیط پیرامونی و حتی نزد همسر خود نداشتند و علیرغم تصریح امر آموزش زنان در قانون اساسی ۱۳۸۵ (۱۹۰۶)، تاسیس مدارس دولتی دخترانه، بعلت مخالفت روحانیون تا سال ۱۳۹۷ (۱۹۱۸) عملی نشد. آنها خوب می دانستند که زن با سواد حصار فرهنگ و سنن مردسالارانه را درهم خواهد شکست و دیگر به دستورات دینی، که به لحاظ جسمی و عقلانی او را موجودی پست و درجه دو و تابع مرد می داند، وقعی نخواهد گذاشت.

برکناری حکومت قاجار، روی کار آمدن رژیم پهلوی و اعلام کشف حجاب توسط رضا شاه، زمینه تعلیم و تربیت رسمی زنان را آماده کرد. مدارس ابتدایی و متوسطه دخترانه ایجاد شد و در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران که ورود به آن برای دانشجویان زن و مرد آزاد بود، تاسیس گشت. نخستین دانشجویان زن در مهر ماه ۱۳۱۵ به دانشگاه راه یافتند و برای اولین بار زنان ایرانی توانستند دوران تحصیلات عالی را در ایران طی کنند و به این ترتیب زمینه برای اشتغال در مشاغلی که قبل از آن فقط در انحصار مردان بود، آماده شد. اما علیرغم همه اینها، زنان هنوز از داشتن حق رای و حق طلاق محروم بودند. قوانینی که هنوز رنگ مذهبی داشتند، زن را در مواردی مانند شهادت و وراثت، پائین تر از مردان قرار می دادند.

زنان برای اولین بار در سال ۱۳۲۵ در جمهوریهای خودمختار آذربایجان و کردستان به حق رای و حقوقی دیگر دست یافتند. و در همین سال دانشگاه تبریز که اولین دانشگاه خارج از تهران بود، تاسیس شد. هر دو حکومت خودمختار بعد از یکسال توسط ارتش شاه سرکوب شد، و به منظور خنثی کردن نفوذ و گسترش نیروهای چپ و دمکرات، شاه از فشار خود بر روحانیون کاست. اما مذهب در این زمان دیگر قادر به جلوگیری پیشرفت زنان در آموزش و ورود آنان به مدارس عالی و دانشگاه نبود. به تدریج زنان توانستند به مشاغلی در مدارس، بیمارستانها، ادارات دولتی و بخش خصوصی دست یابند.

مساله حق رای زنان را شاه در سال ۱۳۴۱ در انقلاب سفید خود وارد کرد. امری که در اثر تغییر و تحولات ناشی از وضعیت زنان، اجتناب ناپذیر بود. اما تغییر در وضعیت اجتماعی زنان، با افزایش بی سابقه درآمد نفت در سال ۱۳۵۰ و سرمایه گذارهای عظیم نظامی و اقتصادی، نیاز هر چه بیشتر به نیروی

زنان

دو دهه بعد از انقلاب

فریده

امروز در حالی روز جهانی زن را گرامی می داریم، که نزدیک به دو دهه از بازگشت به قرون وسطی و تشدید فرهنگ و قوانین مردسالار به یمن حکومت اسلام در کشور ما می گذرد. زنانی که با شجاعت و از خودگذشتگی برای اولین بار در شمار میلیونی به خیابانها ریخته بودند، تحت فضای وحدت طلبی دوران قیام و برای خودداری از هر گونه نفاق و پراکندگی در مبارزه علیه رژیم پهلوی، خود قبل از هر کس دیگر حجاب بر سر گذاشتند. آنها که چادری بودند، به چادر مشکی یک دست بعنوان لباس رزم روی آوردند و آنها که اصلاً اهل حجاب نبودند، روسری بر سر گذاشتند.

هنوز بقایای مغز پریشان شده مبارزان از زن و مرد و پیر و جوان، بر دیوارها خشک نشده بود، که خمینی در روز ۱۶ اسفند با اعلام اینکه 'خانم ها می توانند به اداره بروند، ولی با حجاب اسلامی'، یکروزه میلیونها زندان کوچک نامرئی را در دل زندان جدید، برپا کرد. زندانی به سیاهی فکر خویش و هم نظران خود که زنان را تنها شایسته پستوی خانه و انجام وظیفه 'والای مادری' و پرورش سر باز اسلام برای میدانهای جنگ علیه کفار می دانست.

وقتی که فردای اعلام این فرمان، عده ای از زنان مبارز و روشنفکر در اعتراض به این دستور به خیابانها ریختند، عده ای دیگر از زنان در سکوت به نظاره ایستادند و فکر و عقیده عده ای دیگر از آنان، در هیبت حزب اللهی های چاقو بدست به صف تظاهرات حمله بردند. حجاب 'وحدت'، به وسیله نفاق بدل شد و رفت که کم کم سمبل سرکوب و بازپس گیری تمامی حقوقی شود که زن در طول دهه ها مبارزه خویش در جامعه ما بدست آورده بود.

این اولین بار نبود که مذهب و جامعه سنتی پدرسالاری، در مقابل آزادی و تعالی زن قد علم می کرد. زمانی که نخستین مدارس دخترانه در سال ۱۲۶۴ (۱۸۳۵)، بوسیله مسیونرهای آمریکایی در ارومیه و در سال ۱۳۵۴ (۱۸۷۵) در تهران تاسیس شد، دختران مسلمان بدستور دولت، حق ورود به این مدارس را نداشتند. روحانیون مسلمان با تبیح این

۸ مارس - ۱۷ اسفند - روز جهانی زن را گرامی می داریم

زمان به واسطه فاصله فرهنگی جوامع مختلفی که زنان نیز به تبع تحت تاثیر آن بوده و با توجه به آن به باورهای گوناگون و گاه کاملاً متضادی می‌رسند. و بعد مکان که شناخت مسائل پراتیک و روزمره ای را که کاملاً متفاوت است. دشوار می‌سازد.

اما آنچه که در خور اهمیت است و امروزه بحثی در محافل فمینیستی زنان ایرانی در داخل و خارج، مرز بین تفاوت ها و اشتراکات بین زنان است.

از یکسو دیدگاهی که با تبلیغ 'فمینیسم اسلامی' سعی در آشتی دادن فمینیسم و حقوق زن با اسلام دارد و به تضاد عمیق و ریشه ای مذهب با حقوق زن یا، اهمیتی نمی‌دهد و یا با انکا به این نظر که 'هدف ها و استراتژی فمینیسم در ملیت ها و مناطق مختلف با شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بسیار متفاوتی در هم آمیخته است' سعی در آشتی دادن مذهب و فمینیسم در شرایط ویژه کشور ما دارد و از سوی دیگر دیدگاهی که درخواست هرگونه رفرم از رژیم حاکم را در مورد حقوق زنان غیرعملی می‌داند و هر بهبودی در وضعیت زنان را موقوف به تغییر رژیم و روی کار آمدن رژیمی دمکراتیک می‌کند.

آنچه که مسلم است، در جنبش زنان نیز، همچون هر جنبش دیگری همواره اختلاف نظر و عقیده موجود است که این امر خود به بالندگی آن کمک می‌کند. هدف ما اما، نه وحدت نظری تمامی فعالین جنبش زنان، بلکه وحدت عملی آنان برای رسیدن به خواسته‌های مشترکشان، درعین اختلاف نظر می‌بایست باشد. فعال زن خارج کشوری که برای رهایی از حاکمیت جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند و آزادی زنان را تنها در گرو سرنگونی این رژیم می‌بیند و به لحاظ وضعیت فردی خویش، اصولاً امکان دیگری را برای رسیدن به ابتدائی ترین حق خویش نمی‌شناسد، با زنی که امروز حجاب به سر، از خواست تغییر قانون حق طلاق و نگهداری از فرزندان دفاع می‌کند، یک نقطه مشترک دارد و یک نقطه اختلاف، نقطه مشترک دفاع از این خواست است که برای هر زنی کاملاً روشن است، و نقطه اختلاف در محدود شدن به این خواست است. در واقع دایره خواست زنانی که امروز در چارچوب رژیم به مبارزه دست می‌زنند، زیرمجموعه ای از مجموعه خواسته‌هایی است که زنانی که ماهیت رژیم را زیر سوال می‌برند، طرح می‌کنند.

خود این زیرمجموعه به دو بخش تقسیم می‌شود. بخشی که اصولاً منافعش در حفظ رژیم حاضر است و عموماً به تعداد قلیلی از نزدیکان و طرفداران حاکمان فعلی محدود می‌شود و بخشی که اکثریت این زیرمجموعه را تشکیل می‌دهد و علیرغم عدم بیان خواست سرنگونی رژیم، اما نه تنها مخالف آن نیست، بلکه در شرایط خاصی به مدافع آن نیز بدل خواهد شد. به اعتبار این واقعیت، تلاش ما باید دفاع از هر رفرمی به نفع زنان در رژیم حاکم از یکسو و تأکید بر محدودیت این رفرمها و ناکافی بودن آن و افشای تلاشهای رفرمیستی برای آشتی دادن زنان با حاکمیت ضد زن جمهوری اسلامی باشد.

صورت گرفته، بیانگر آنست که زنان در زمینه های ترجمه، شعر و تالیف کتاب از رشد کسی بالائی برخوردارند. اگرچه در مورد کیفیت این تلاشها نظرات گوناگونی وجود دارد. حضور زنان در مقام استاد دانشگاهها، وکیل، روزنامه نگار، فیلساز، نویسنده و مترجم و... هر چه بیشتر به آنان امکان بیان و دفاع از خواسته‌های خویش را می‌دهد. کرچه این دفاع در حجاب اسلامی پوشیده می‌شود و لاجرم در مواردی از برخی خواسته های خویش می‌گذرد و در مقابل ریشه مشکلات خود، مهر سکوت بر لب می‌زند، اما بیان آن خود گامی به پیش است، گامی که ما آنرا بطور آشکار در همه پرسسی های قبل از انتخاباتی در مورد کاندیدای مورد نظر زنان در مقابل سوال 'به چه کسی رای می‌دهید و چرا' و رای آنان به ریاست جمهوری خاتمی، به اعتبار نظرات وی در مورد زنان و وعده و وعیدهای انتخاباتی اش دیدیم.

فعالیت زنان نه فقط در داخل، که در خارج از کشور نیز در طی دو دهه گذشته با فراز و نشیب های



گوناگون، با شکلی کاملاً متفاوت که ناشی از امکانات و شرایط متفاوت بود، ادامه و گسترش داشته است. تعدد تشکلهای زنان و نشریات خاص آنان، برگزاری کنفرانسهای سالانه و نشستهای گوناگون، همگی بیانگر تلاش زنان برای شناخت حقوق خود و رسیدن به آن است.

آنچه که در سالهای اخیر شاهد آن بوده ایم، پیدایش دیالوکی نزدیکتر بین فعالین زن در داخل و خارج از کشور است. اگرچه فضای کنفرانسها و نشستهای مشترک و همچنین پلیک هائی که در نشریات گوناگون در خصوص جنبش و مبارزه زنان، توسط فعالین زن نوشته شده و به چاپ می‌رسد، همچنان نشان فاصله ای است که گویا ناشی از بعد مکان و زمان است.

کارهای دیگری گماشته شدندو برای آنها که کار دیگری موجود نبود، 'پاکسازی' یا زنتستگي های زودتر از موعد، باخرید و غیره، برنامه ریزی شد. بازیس گرفتن حقوق زنان، که به موازات سرکوب دیگر حقوق انسانی در جامعه ما عملی گشت، با آغاز جنگ رنگ دیگری به خود گرفت. موضع در مقابل جنگ، در بین صفوف مردم و پیشکامان آنها شکاف می‌انداخت. و البته زنان نیز از این قاعده مستثنی نبودند. زنان مبارزی در زندانها در دفاع از آزادی، شکنجه و اعدام را به جان می‌خریدند، در حالیکه بسیاری دیگر فرزندان خود را به جبهه جنگ رژیم می‌فرستادند و یا گروهی دیگر، موقعیت را برای در پیش کشیدن خواسته‌های خود و دفاع از حقوق خویش مناسب نمی‌دیدند. هنوز کم نبودند زنانی که محدودیت زنان و اسلامی شدن تمام شئون جامعه را یا با بی تفاوتی پذیرا می‌شدند و یا در ذهن مردسالار خویش، با آن هم آوا بودند.

جنگ با تسلیم مفتضحانه رژیم اسلامی پایان یافت. این فقط خمینی نبود که جام زهر را سرکشید، بلکه این حکومت بلامنازع رژیم اسلامی بود که می‌رفت تا جام زهر خود را سرکشد.

حاصل جنگ، خیل عظیم بیکاران بود، تل کشته ها، زنها ییوه شده و فرزند از دست داده، بچه های یتیم و... زن شهید و مادر شهید که در طول جنگ از ارج و قربی برخوردار بود، در مراجعه به مراکز رژیم برای دستیابی به حقوقی اندک، با جوابهای درشت و توهین های دست اندرکاران روبرو می‌شد. چند هسری که مدتها آزاد شده بود، هر چه بیشتر وسعت می‌گرفت، و قوانین طلاق که همگی به نفع مردان تنظیم شده بود، مکمل این وضعیت بود. بسیاری از مادران بیوه، حتی حق نگهداری از فرزندان خویش را نیز نداشتند و برای سیر کردن شکم بچه های خود، در بسیاری جاها از حق کار محروم بودند. دیگر بسیاری زنان معنای قوانین اسلامی را با تمام پوست و گوشت خود احساس می‌کردند. صدای اعتراض برای احقاق حقوق زنان حتی از سوی زنان مسلمان در مجلس و سایر نهادهای دولتی بلند شد. کم کم مبارزه برای احقاق حقوق زنان در ایران، اشکال جدیدی به خود می‌گرفت. اشکالی که با توجه به قالب جمهوری اسلامی قابل بیان و ارائه باشد. زن ایرانی یاد گرفته بود که خود را سانسور کند و به این ترتیب اجازه بیان بیابد. تعدد مجلات و نشریات زنان، همچون زنان، ندا، پیام زن، فرزانه، ریحانه و... نشان از توجه زنان به مسائل خود و بیان وسیع تر آن در سطح جامعه است. امری که علیرغم شکل آن، همچنان با مقابله و سرکوب در اینجا و آنجا همراه بود و راه خود را از میان مشکلات فراراه، باز کرده و می‌کند.

زنان توانستند در بسیاری از مشاغلی که مشاغل مردانه به حساب می‌آمد، جای خود را دوباره باز کنند. از این قبیل است کار نشر، بررسی آماری که از زنان مولف در سال ۱۳۷۳، (مجله زنان شماره ۲۴)

به مناسبت هشتم مارس

به یاد مادر

از آنجا که سخن از بی حقوقی ها، نابرابری ها و اعمال ستم چندگانه بر زنان در طی قرون و اعصار و بخصوص در قوانین اسلام و جمهوری اسلامی، تا زمانی که بشر صرف نظر از جنس و نژاد و رنگ پوست به حقوق انسانی برابر دست نیابد، موضوعیت خود را از دست نمی دهد، در کنکاش این مطلب همواره زوایائی یافت می شود که شاید بدانها کمتر پرداخته شده است.

تاکنون راجع به جنایات جمهوری اسلامی در زندانها و شرایط زندان زنان و قهرمانی ها و مقاومت های آنان افشاکاری و روشنگری هائی از جانب عزیزان صورت گرفته است. اما به نظر می آید که از زنان میانه سال و سالمندی که سالها در زندانها ماندند و با جوانترها شرایط سخت و تحمل ناپذیر را تجربه نمودند و حکم اجباری کشیدند و دم برنیاورده و در شرایط طاقت فرسا تسلیم دژخیمان نکشته و به دلجوئی از جوانترها پرداختند، کمتر یاد شده است.

زنانی که همراه با فرزندان شان به مبارزه قدم نهادند، تحقیر و توهین جامعه و حتی همسر را تحمل کردند و در بسیاری از موارد بعد از آزادی خانه و کاشانه خود را از هم پاشیده یافتند. مادری که شب اعدام دو فرزندش را با موهای سیاه آغاز کرد و آن شب سیاه و طولانی را با موهای سپید به صبح رسانید.

دیگری در غم از دست دادن دو فرزند خردسال در خارج از زندان در حالی که خود سخت ترین شکنجه های جسمی و روحی را در داخل زندان تحمل می نمود، به مرز جنون رسید، اما تسلیم نشد. یاد این زنان در خاطره ها جاودانه می ماند.

زمانی که پاسدارها منزلشان را محاصره کرده و 'مادر' را با خود بردند، همسرش از تعجب مات و مبهوت مانده بود. چرا که زن راز همکاری و همدلی اش را با فرزند در آغاز از بیم ممانعت و مخالفت و بعدها به خاطر حفظ مسائل امنیتی از شوهر پنهان نگاه داشته بود. لحظه ای که پاسدار زن با خشونت چشم بند را به چشمانش می بست نگاهش به نگاه مرد گره خورد و از درونش احساسات مادری، همسری و آرمائی درهم آمیخت.

در اعماق وجودش حسنی آغشته به شرم از همسر برای لحظه ای کوتاه سربرآورد، اما واقعیت لزوم مقاومت و بخصوص حفظ مخفیگاه فرزند بر آن غلبه نمود. درعین حال غمی سنگین از تنها گذاشتن دو نوجوان دیگرش بر دلش نشست.

تجربه سالهای سخت زندگی به وی آموخته بود که در برابر این احساسات باید بردبار باشد. هرچند که هنوز بدرستی از آنچه که به سرش آمده بود، آگاهی کامل نداشت. آنچه که مسلم بود 'مادر' لو رفته بود. در

همان لحظه اول در ماشین پاسدارها وجود فردی را که برای شناسائی اش آمده بود، تشخیص داد.

در اولین پیکراست وی را با ناسزا و کتک به زیرزمین بردند و برای گرفتن اطلاعات در مورد مخفیگاه دختر و دامادش، تن و بدن مادرانه اش را به زیر شلاق و حد شرعی گرفتند. 'مادر' در سکوت و خون خود درغلطید و بیهوش شد. در بهداری زندان بعد از سه روز و با دیوار دیالیز دیده از هم گشود. در ابتدا خود و موقعیت اش را باز نشناخت. کم کم همه چیز را به یاد آورد و آرزو کرد که ایکاش زیر شلاق جان باخته بود.

همانشب دوباره وی را به شکنجه گاه فرا خواندند. 'مادر' را یارای ایستادن نبود. او را بر زمین کشیدند و تا پای تخت تعزیر کشاندند. شلاق بر روی زخم شلاق، دردی جانکاه و جانکداز داشت و فریاد هر انسانی را از درد به نعره تبدیل می کرد، اما جواب 'مادر' سکوت بود و سکوت. همین امر بر خشم و غضب بازجو می افزود و او ضربه ها را دیوانه وارتر و به طرز جنون آمیزی بر سر و روی وی فرود می آورد. اصابت ضربه نوک شلاق بر لب و سر انگشتان دست 'مادر' که از آهن گداخته سوزناکتر بود، مادر را دوباره بیهوش کرد. بازجو ناامید شد.

بعد از چند روز پیکر نیمه جان و زخمی اش را در پتونی پیچیدند و به بند عمومی منتقل کردند تا از طرف توابعان بند هم شناسائی شود. 'مادر' با پاهای تا زیر زانو باندپیچی شده، در حالی که سر روی نشیمنگاه می خزید، از پله های بند پائین آمد.

پاسدار بند وی را به مسئول اتاق ۶ تحویل داد. شیدای توابع که ۱۷ بهار بیشتر از عمرش نمی گذشت، ناخودآگاه شیفته 'مادر' شد. شاید غرور شکسته و شخصیت از دست رفته اش را در نگاه 'مادر' دوباره بازیافته بود. شیدا به مراقبت از وی پرداخت. به مرور زخمهای 'مادر' که مشاهده آن بر پشت وی در حمام، جان را به درد می آورد، رو به بهبود گذاشت. حالا دیگر می توانست چند قدمی راه برود. به خاطر جراحاتش و کمی جا در اتاق، جای خواب او را در راهرو تعیین کردند. 'مادر' روزها را در بند به سکوت می گذراند. کمتر دیده می شد که کلامی بر زبان براند. گاه با چشمهای روشن اش ناپاورانه به حرکات توابع خیره میشد. اغلب موقع هواخوری به تهائی در حیاط قدم می زد.

چند ماه گذشت و از بازجویی خبری نبود. در اولین ملاقات هم بندی ها با دو فرزند نوجوان 'مادر' آشنا شدند. آنها از پشت شیشه عاشقانه به او چشم دوخته بودند، اما همسرش زبان به ناسزا گشوده و این امر باعث تائر شدید وی شد. 'مادر' که همواره مهر سکوت بر لب داشت، در بازگشت از ملاقات با یکی از هم اتاقی ها همکلام گشت و چند کلمه ای راجع به ملاقات بر زبان راند. شور زندگی در وی انتها نمی شناخت.

بالاخره روزی بلندگوی بند برای مادر به صدا درآمد: بازجویی! در پس نگاه آرام و متین 'مادر' ترس و وحشت هویدا بود. این بار فعالیت های تشکیلاتی اش از طریق چند توابع لو رفته بود. 'مادر'

آن شب به بند بازنگشت. در زندان توابع نبودن و شب را در شعبه بسر بردن معنی دیگری غیر از شکنجه و شلاق نداشت. چند روز بعد 'مادر' دوباره با پاهای تا زیر زانو باندپیچی شده به بند بازگردانده شد. این بار از نگاهش درماندگی و از تن مادرانه اش خستگی می بارید. شاید با خود فکر می کرد مگر این تن را چند بار دیگر یارای مقاومت خواهد بود.

چیزی در 'مادر' تغییر کرده بود. افسردگی بر چهره اش سایه انداخته بود. کمتر غذا می خورد. اغلب در راهرو بند یا در هواخوری قدم می زد و بقیچه ای را که شبها زیر سر می گذاشت، همواره با خود حمل می نمود. انگار 'مادر' دور از چشم ناپاک و کنجکاو توابع که شبها تا صبح برای جاسوسی بیدار می ماندند، به کاری مشغول بود. اما هرچه بود، توجه کسی را به خود جلب نمی نمود. رمز و راز وی همچنان پنهان ماند.

در یکی از روزهای ماه شهریور ملاقاتش آزاد شد. با شیفتگی زایدالوصفی به دیدن فرزندانش شتافت. از پشت شیشه حسابی آنها را دید زد. غیر از خود او کسی نمی دانست که این آخرین دیدار می باشد. افسوس که همسرش، دیدارش را از وی دریغ کرده بود.

روزها و شبهای بسیاری با خود کلنجار رفته و همه زوایای مسئله را سنجیده بود. شاید دفعه دیگر کف پا و پوست پشت، او را یاری ندهند. شاید درد بر عقل غلبه کند. در ادامه مقاومت تردید داشت. نه اینکه در اعتقادش خللی ایجاد شده باشد، نه! درد جسم موجب نگرانی اش بود. تصمیمش را گرفت. عزمش را جزم کرد. روز بعد از ملاقات تمام وقت را در هواخوری گذراند. عاشقانه به آسمان و تک درخت ارغوان که از دور دست پیدا بود، چشم دوخت. به نظرش آمد که لکه های ابر اشکال مختلف می سازند و هر شکلی سمبلی از مظاهر زندگیست. برایش دل کندن از طبیعت آسان نبود. آخرین نغزی بود که بقیچه در دست، هواخوری را ترک نمود. آخرین اشعه های سرخزنگ آفتاب در پشت دیوار بلند زندان ناپدید می شدند.

تمام شب را در راهرو بند به قدم زدن گذراند. آنکاه به آرامی در گوشه ای نشست. وقتی که چشمان آخرین توابع را خواب دررود، به آهستگی از جای برخاست و به درون حمام خزید. در تاریکی سطل بزرگ را باز شناخت. بقیچه اش را گشود. با دست خود یک سر طنابی را که از پلاستیکهای نان به هم بافته بود، به لوله وسط حمام آویخت و سر دیگر آن را به گردن حلقه نمود. انگار که بارها این کار را تمرین کرده باشد. در آخرین لحظه همه عزیزانش را بخاطر آورد. غروری لذت بخش سراسر وجودش را فرا گرفت. با پا سطل را پس زد و در حالی که عاشقانه به زندگی می اندیشید، مرک را در آغوش کشید.

ماه از وسط آسمان غمگانه نگاهی به تکدرخت ارغوان افکند و در پشت ابر سیاهی ناپدید شد. درخت ارغوان در حاله ای از غم فرو رفت.

"اصلاح" اسلام برای رفع بی حقوقی زنان!؟

معرفی و نقد کتاب

حقوق سیاسی زنان ایران

نویسنده: مهرانگیز کار

انتشارات: روشنگران و مطالعات زنان

چاپ اول: بهار ۱۳۷۶، ۱۱۰ صفحه.

انتشارات 'روشنگران و مطالعات زنان'، تصمیم به تهیه و انتشار ده 'دفتر'، پیرامون مسائل گوناگون زنان در ایران، گرفته که تاکنون چند جلد از آنها نیز چاپ شده است. دفتر نخست از آن دفاتر دهگانه، با عنوان 'حقوق سیاسی زنان ایران'، به قلم نویسنده و حقوقدان سرشناس، مهرانگیز کار، که تاکنون نوشته های زیادی از ایشان درباره مسائل زنان به چاپ رسیده، انتشار یافته است (کتاب 'زنان در بازار کار ایران' از همین نویسنده، در 'اتحادکار' شماره ۲۳ - اسفند ۷۴ - مورد معرفی و نقد قرار گرفته است).

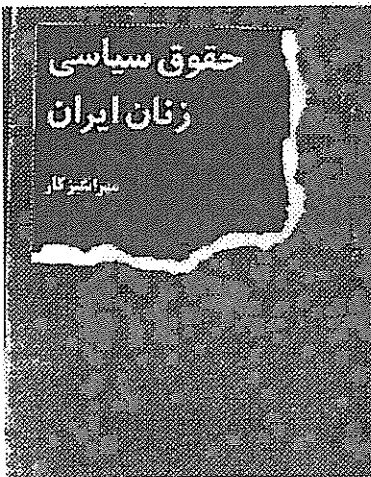
پژوهش درباره حقوق - یا، در واقع، بی حقوقی - زنان و انتشار مقالات و کتاب هایی در همین رابطه، چنان که در پیشگفتار این کتاب هم آمده است، پاسخی به 'خواست و نیاز زمانه' است و می تواند در جهت رشد آگاهی زنان در جامعه خفقان زده ی ایران و گسترش مبارزات آنها در راه احقاق حقوق انسانی شان، آموزنده و مفید باشد. اما این نیز واقعیت دارد که ارائه تحلیل های ناقص و ارزیابی های نادرست در این زمینه، می تواند به نوعی دیگر به توهمات و بدآموزی ها دامن بزند.

عنوان کتاب 'حقوق سیاسی زنان ایران'، این تصور اولیه را در خواننده پدید می آورد که در آن به موضوعات و مقولات متعدد مربوط به 'حقوق سیاسی' زنان، یا دستکم، مهمترین آنها، پرداخته شده است. ولی در این کتاب، پس از ارائه مروری کوتاه بر 'پیشینه ی حقوق سیاسی زنان پس از انقلاب مشروطیت'، فقط دو مسئله 'نقش زنان در مدیریت سیاسی کشور' و 'تابعیت'، به صورت دو مقاله ی طولانی، مورد بررسی نویسنده قرار گرفته است. موضوعات بسیار مهمی چون حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی (آزادی اندیشه و بیان، آزادی انتخاب شغل، مصونیت زندگی خصوصی از تعرض دیگران،...) و حق تشکیل آزاد و تشکیک اجتماعات زنان، به طور کلی کنار گذاشته شده و یا به صورت پراکنده اشارات کوتاهی به آنها انجام گرفته است. مسئله 'تابعیت'، یعنی این که تابعیت و ملیت هر

فرد ناشی از پدر اوست و مادران نمی توانند تابعیت ایرانی خود را به فرزندانشان منتقل بکنند، مسئله ای در خور توجه و یکی از نمودهای قوانین مردمحور و پدرسالارانه ی حاکم بر جامعه ماست. ولی، در حالی که بیش از ۳۰ صفحه کتاب به بررسی این مسئله اختصاص یافته است، موضوعات مهمی مانند تبعیض و نابرابری های شدید جاری در زمینه های حق تحصیل و حق انتخاب شغل که گریانگیز میلیون ها نفر از دختران و زنان جامعه ماست، به فراموشی سپرده شده است. این حقوق، که جزو ابتدایی ترین حقوق انسانی، اجتماعی و اقتصادی افراد به حساب می آیند، خصوصاً در شرایط امروز ایران، با حقوق سیاسی زنان ارتباطی تکاتک می یابند. به عنوان مثال، محروم شدن زنان از حق قضاوت، جدا از تبعات اجتماعی و فرهنگی آن، تأثیرات بسیار مهمی در عرصه ی سیاسی برجای می گذارد.

در ارتباط با مضمون اصلی این کتاب، یعنی نقش و حقوق زنان در مدیریت سیاسی کشور، نویسنده به بررسی قوانین و مقررات موجود درباره ی مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، رهبری، ریاست جمهوری، ریاست قوه قضائیه، وزارت، ارتش و سپاه پاسداران، و... پرداخته در هر مورد یک 'بررسی قانونی' و یک 'بررسی فقهی' راجع به شرایط انتخاب شدن و یا تصدی و احراز آن مقامات و مناصب را ارائه کرده است. چکیده بحث و استنتاج نویسنده آنست که در همه ی آن موارد معنی برای تصدی و یا انتخاب شدن زنان وجود ندارد و، در جاهایی هم که احراز آن مقام مشروط به 'مجتهد' یا 'فقیه' بودن است (مثل عضویت در مجلس خبرگان یا در گروه ۶ نفره فقهای شورای نگهبان، یا رهبری و...)، برخلاف آنچه بعضی از فقها می گویند، 'مرد بودن' شرط 'اجتهاد' و 'افتا' نیست بلکه زن هم می تواند مجتهد و فقیه باشد (صفحات ۲۷، ۵۳، ۵۸، ۶۵ و...). در مورد حق زنان برای انتخاب شدن به ریاست جمهوری نیز، حاصل بررسی مهرانگیز کار اینست که منظور از کلمه 'رجال' که در اصل ۱۱۵ قانون اساسی، به عنوان یکی از شرایط رئیس جمهوری آمده است 'نه لزوماً مردان سیاسی و مذهبی' بلکه 'چهره های شاخص مذهبی و سیاسی' است و چون منبای انتخاب در اینجا هم 'وکالت' است (و مرد بودن شرط وکالت نیست) بنابراین 'برای احراز پست ریاست جمهوری توسط زنان مانعی فقهی قابل تصور نیست' (ص ۶۰).

'جمع بندی' خود نویسنده در مورد این مسئله آنست که 'به طور کلی در قانونی اساسی جمهوری اسلامی در فصل حقوق سیاسی کمتر مانع قانونی برای زنان مشاهده می شود. آن دسته از نظرات فقهی که مقتضیات اجتماعی روز را مبنا قرار می دهد با مشارکت سیاسی زنان موافقت اصولی دارد. اما چون در اداره امور کشور نظرات فقهی آن دسته از فقها که مقتضیات اجتماعی را نادیده می گیرند غالب بوده است، لذا در عرصه عمل و اجرا کمترین عنایتی به



امکانات و فرصت های قانونی که در این فصل وجود دارد نمی شود و در نتیجه تمام مشاغل و پست های کلیدی و حساس منحصرأ در اختیار مردان است' (ص ۷۵)

در برابر این تناقض آشکار، یا به قول نویسنده 'پارادوکس' موجود، 'توصیه های' مهرانگیز کار، در وهله نخست، 'اصلاح' و 'تعدیل' قوانین است: کسانی که در شرایط حساس کنونی، سخن گفتن درباره حقوق زن را وجهه همت خود قرار داده اند بر پایه این خوش بینی حرکت می کند که شاید آنچه در مجموعه قوانین ایران منشا و منبای تقابل زن و مرد شده است، مورد بازنگری قرار گرفته و تسادل جایگزین آن بشود' (پیشگفتار، ص ۴). بدین منظور، باید 'دولت جمهوری اسلامی نیز نقش خود را طبق قانون اساسی ایفا کند و برنامه های وسیع فرهنگی، اجتماعی را با هدف اعتلا و رشد علمی و شخصیتی زنان به اجرا گذاشته و... در این صورت انبوه زنانی که از حاشیه به متن آمده اند و تحت تأثیر انقلاب و جنگ با الفبای سیاست آشنا شده اند تبدیل به نیروی لایق و سازنده و متخصص می شوند... در غیر این صورت چنان چه نیروی سیال زنان که از خانه ها پرکشوده اند تا میهن خود را مومنانه بیارایند، به حال خود وانهاده شود و دولت نسبت به آنها احساس تکلیف و وظیفه نکند. آنها نیز بی آنکه نقش و اثر ماندگاری از خود باقی بگذارند، از بین می روند یا در قلمرو سیاست و اخلاق دست به ویرانگری و تبه کاری می زنند. این است که زنان ایرانی باید با استناد به اصول خاصی از قانون اساسی بخصوص اصول دوم و سوم، مطالبات قانونی خود را در این زمینه با دولت در میان بگذارند' (ص ۴۶-۴۷). این قبیل استدلالات و توصیه های نویسنده دقیقاً در جهت توهم پراکنی نسبت به رژیم حاکم است. بدیهی است که طرح 'مطالبات قانونی' و پیشبرد مبارزه در سطحی قانونی و به منظور اصلاح قوانین، ضمن آن که محدودیت های خاص خود را دارد. به طور کلی منفی نیست و می تواند به کار گرفته شود. لکن محدودیت چنین شیوه ای، در چارچوب جمهوری اسلامی که با قانونگرایی سازگاری ندارد، دو چندان است. در جایی که، طبق مقررات حاکم، زنان بدون اجازه ی شوهران خود حق مسافرات ندارند و

که امید خود را به 'اصلاح' آتی مذهبی بیندند که برابری حقوق زن و مرد را اصلاً قبول ندارد. مطابق احکام آن (یا به قول این نویسنده، تفسیر غالب آن، زن جزئی از اشیا و اموال مرد محسوب می شود درباره ی بدآموزی ها و توهماتی که چنین نگرشی به مسائل اساسی زنان جامعه می تواند به وجود آورد. باز هم جای بحث باقی است. لکن در خاتمه تنها به یک نکته دیگر هم اشاره می کنیم. بحث و بررسی پیرامون مشکلات و محرومیت های زنان، تنها در چارچوب 'زنان' و یا فقط از این زاویه که زنان مجموعه ی همکن و یکدستی را تشکیل می دهند، مسئله دیکریست که در این کتاب و کتب مشابه آن به چشم می خورد. زنان ضمن آن که در کلیت خود رنج و محرومیت مضاعفی را به واسطه ی جنسیت خود متحمل می شوند، در افشار و طبقات کوناگون اجتماعی جای دارند که هر کدام خواست ها و تمایلات متفاوت و بعضاً متضادی را مطرح می سازند. البته آشکار است که مسئله زنان و مناسبات زن و مرد (در جامعه، خانواده و...) صرفاً جنبه ی طبقاتی نیز ندارد. ولی در هر جامعه طبقاتی، این مسئله نیز تحت الشعاع مناسبات طبقاتی حاکم و در رابطه تکاتک با آنها قرار می گیرد. نادیده گرفتن این نکته مهم، ابهامات و انحرافات دیگری را در طرح و بررسی مسائل زنان پدید می آورد.

که به گفته ی وی مخالف 'حضور مشروع زنان در صحنه ها' و یا 'مانع حضور زنان در سطوح مدیریت سیاسی' هستند (ص ۳۵-۳۴ و ۷۵) چشم انتظار آنست که 'افرادی از پژوهشگران دینی با اتکا به بویایی فقه، آن را برای پاسخگویی به نیازهای زمان و مکان' آماده سازند (ص ۶۰). او نتیجه گیری می کند که 'به منظور تغییر وضع موجود لازم است فقهای خاموش به پاری زنان ایرانی بشتانند و نظرات متفاوت خود را در زمینه حقوق زن، بی ترس از نظرات مخالف که مسلط بر امور است اعلام کنند تا در جریان تبادل نظرات فقهی، نتایج منطقی و متناسب با نیازهای زمان پدیدار شده و حقوق زن از بن بست بیستی که در آن به دام افتاده است، رهایی یابد' (ص ۷۶). راهی که نویسنده در انتظار آن نشسته تا احتمالاً گشایشی در 'بن بست حقوق زن' پدید آید، بسیار طولانی - به اندازه قرن ها و اعصار - است و خوشبختانه اکثریت زنان و مردان جامعه ما، مانند سایر جوامع جهان معاصر، امید و آمال خود را به چنین توهماتی که مهراکز کار و همفکران ایشان می پروراند، بسته اند و بلکه این تلاش ها و مبارزات آنان در این دوره - همانند دوره های گذشته - است که حقوق انسانی و اجتماعی و سیاسی آنها را تامین کرده و آیین ها و معتقدات مغایر با آنها را کنار می گذارد. برخلاف تصور و ارزیابی نویسنده، سطح آگاهی و ظرفیت مبارزاتی زنان جامعه ما، به گواهی حرکت ها و رویدادهای سال های اخیر نیز، بسی بالاتر از آنست

زنان مجرد از حق اقامت در یک مسافرخانه محرومند، در جایی که زنان حتی حق حضور در ورزشگاه ها و تشویق ورزشکاران را ندارند... صحبت کردن از حق زنان برای احراز مقام رهبری و با عضویت در مجلس خبرگان رهبری (با خود مسئله ولایت فقیه و ماهیت انحصاری و اختصاصی چنین مجلسی که بالاترین مقام سیاسی رژیم را برمیگزیند فعلاً کاری نداریم) چیزی جز پراکندن توهمات نسبت به این حکومت نیست. وانگهی نویسنده ی حقوقدان این کتاب ظاهراً فراموش کرده است که نزدیک به بیست سال از تصویب اصول آن قانون اساسی که وی خواستار اجرای آنهاست سپری شده است و نتایج عملکرد واقعی آن را نیز همگان با پوست و گوشت خود لمس کرده اند. توهمات شدید نویسنده در آنجا نیز آشکار می شود که 'برخی از نجبکان زنان مسلمان و طرفدار نظام' را که 'تلاش می ورزند تا ضمن تاکید به باورهای درونی و دینی خود، روشنگری دینی را به منظور زمینه سازی در جهت اصلاح قوانین موجود و حذف سنت های مزاحم و خرافه زدایی از دین تبلیغ کنند'، به عنوان 'طلیحه داران نهضت' قلمداد می کند.

مهراکز کار، در توصیه ها و پیشنهادهای خود، به 'اصلاحات' قانون و 'اقدامات' دولت اسلامی بسنده نکرده، در انتظار 'اصلاح' فقه و اسلام به منظور رفع نابرابری ها و تامین حقوق سیاسی زنان است. وی که جابه جا به نقد تعبیرها و تفسیرهایی از فقه می پردازد

نگاهی به موقعیست و مبارزات زنان جهان سومی

نوشته: "وینای بال"

ترجمه: کیان

'شیل روباتام' انگلیسی تبار، فمینیست، سوسیالیست فعال و نویسنده ی کتب تاریخی - سیاسی است. شکل گیری فکری او در محیطی از نظر سیاسی مارکسیستی و با آشنایی با افکار 'ادواردو دوردتی تامپسون' صورت گرفته است. خود وی که در محیطی پر از تلاش و تغییر، شکست ها و پیروزی ها رشد کرده است امروزه نیز اساس تحلیل های خود را بر تاریخ قرار می دهد. او در تحلیل های سیاسی، بخصوص در حیطه ی جنبش های عمومی مردمی از خاطرات و گذشته شخصی اش در بازیابی جزئیات لازم کمک می گیرد. 'روباتام' که مسئولیت نگهداری از فرزندش را به تنهایی به عهده دارد همچنان زندگی یک سیاسی حرفه ای و گزارش گر وقایع تاریخی را دنبال می کند. او تا به حال ۱۵ کتاب، مقالات و رسالات متعدد، گزارشات و بررسی های فراوان نوشته و مصاحبه های بسیاری را نیز انجام داده است. اولین کتاب او منتشر شده در سال ۱۹۷۲ به نام 'زنان، مقاومت و انقلاب: تاریخ زنان و انقلاب در دنیای مدرن' (نیویورک، انتشارات 'پاتنه اون') سر و صدای بسیاری به پا کرد. نوشته های او

این دو بر زنان دنیا را کشف کنند. اگر بخواهیم رابطه ای مترقی میان مبارزات سیاسی زنان تمام دنیا برقرار کنیم، برداشتن چنین گامی بسیار ضروری است. ایده ی برقراری چنین پل های ارتباطی امروزه مشغله ی بسیاری از زنان دنیا بوده و نوشته های 'شیلک روباتام' به این روند ارزشمند کمک بسیار کرده است. مهاجرت دسته جمعی از مستعمرات سابق به کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا (به دلیل تقاضا برای نیروی کار ارزان) شکل های جدید اجتماعی متشکل از نژادها و اقلیت های مختلف را به وجود آورده است. 'روباتام' با توجه به این واقعیت های موجود در دنیا، در کتاب اخیر خود به نام 'کارگران خانگی در سطح جهانی' (لندن، انتشارات 'برلین'، ۱۹۹۲) درباره ی رشد 'جهان سوم در درون کشورهای پیشرفته' توضیح می دهد. او این نکته مهم را برجسته می سازد که 'تشکل های خودجوش بسیاری در میان زنان کارگر جهان سومی خارج از اتحادیه های کارگری کاملاً متشکل و قانونمند اروپایی تشکیل شده اند و این نظر تسلیه گرایانه که زنان فقیر فاقد توانایی برای تشکل هستند را رد می کند. او به درستی مسئله 'کارگران در خانه' (خدمت کاران) در انگلیس و هند را، نه مشکل زنان جهان سومی بلکه نتیجه روند جهانی شدن روابط سرمایه داری ارزیابی می کند. خود 'کارگران خانگی' چندی بعد مشغول برقراری ارتباط با دیگران در سراسر جهان شدند. این روند امید حرکت های جهانی کارگری و در نتیجه برقراری نوع جدیدی از

محصول تجارب شخصی وی از دورانی است که به عنوان معلم آموزشگاه های حرفه ای و آرایشگری و تالیست کار می کرد. برای سازمان دهی نظافت چیان شب کار تلاش می کرد، با معدن چیان و همسران شان در راه پیمایی، همراه می شود و فعالانه در جنبش تروتسکیست ها و محافل پیرامون انتشارات 'چپ گرا' شرکت می کرد. در اثر تلاش های وی و انتشار جزوه ای به نام 'قرارت از اجزا پراکنده: فمینیسم و برپایی سوسیالیسم'، در طی سال های دهه ۷۰ و ۸۰ جنبشی برای سازمان دهی نیروهای مردمی بوجود آمد که طیف وسیعی را از چپ های لنینیست گرفته تا سیاهان، جوانان و زنان را در بر می گرفت، آن چه در پی می آید نگاهی کوتاه به آخرین نوشته های اوست.

امروزه همه ما (جهان سومی ها و جهان اولی ها) فشار غیرقابل کنترل سرمایه داری جهانی را به یک اندازه احساس می کنیم. در چنین چشم انداز و موقعیتی تحلیل و تفسیر تجارب مردم و اجتماعات مختلف را به عنوان روشی داخلی (و در نتیجه متفاوت) بررسی کردن، غیرمنطقی و غیرواقعی است. در عوض ما باید سعی کنیم قدرت ها و نیروهای مسلط معاصر، ایدئولوژی آن ها و مکانیزم های دیگر کنترل را درک کرده و کشف کنیم که این نیروها چگونه بر جوامع مختلف اثر گذاشته و آگاهی و نظرات مردم را شکل می دهند. محققین فمینیسم بین المللی سعی کرده اند رابطه ی میان کشورهای پیشرفته و جهان سومی و تاثیر

سازند، در واقع تحقیقات موجود را که غالباً مسائل زنان و توسعه در جهان سوم را جدا از مطالعات انجام گرفته درباره ی اقتصاد، وضعیت اجتماعی طبقات، جنسیت، نژاد و اقلیتی در کشورهای پیشرفته، مورد بررسی قرار می دهند، رد می کنند.

تقسیم بندی این چنینی در تحقیقات، مسئله مهم سرمایه چند ملیتی و تلاش آن برای تأثیرگذاری بر تحقیقات درباره ی زنان مانند دیگر مسائل اجتماعی را نادیده می گیرد. به این ترتیب نمی توانیم الگویی برای زنان دنیا که تحت تأثیر وضعیت های مختلف هستند، بیابیم. مشکل اینجاست که این الگوها پیچیده و متنوع بوده و تشخیص چگونگی روند پیشرفت آن ها مشکل است. با این همه، به جای آن که امید خود را در مورد یافتن مشابهت های میان زنان کارگر از دست بدهیم، باید هدف خود را درک این الگوهای پیچیده از طریق تحقیق درباره ی آن چه واقعا رخ می دهد قرار دهیم. فقط از این طریق می توان کوه مشکلاتی را که در برابر زنان کارگر قرار دارد ارزیابی نمود. به طور مثال می توان در وضعیت زنان کارگر کارخانه های نساجی در قرن نوزدهم در انگلیس و آمریکا و در کارخانه های ژاپن در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، و در موقعیت این گونه کارگران در مناطق مدرن تجارت آزاد در جهان سوم شباهت های بسیار یافت. در همه این موارد مثلاً کارفرمایان با تأمین مسکن کارگران سعی در تأثیرگذاری بر نظرات آنان را داشته اند. بررسی تاریخی این گونه اماکن نشان می دهد که زنان به دلیل زندگی جمعی اندک اندک تجارب خود از محیط کار و دیگر مسائل مربوط به خود را با یکدیگر طرح کرده و از یکدیگر نیرو می گیرند. این همکاری ها منجر به رشد و گسترش آگاهی مبارزاتی آنان می گردد. تحقیق درباره ی تجارب زنان کارگر در مناطق تجارت آزاد نمونه ای است از مسائلی که به نظر 'روباتام' و 'میتز' دیگر محققان جنبش فمینیستی باید بر روی آن ها کار کنند. تحقیقات کسردآوری شده توسط این دو، و کارهای اخیر خود 'روباتام'، نشان می دهند که با کالای شدن نیروی کارشان، اشکال جدیدی از حرکت های دموکراتیک اجتماعی و اقتصادی در میان زنان کارگر جهان سوم خواستار گیرند. در این روند زنان کارگر جهان سوم خواستار حقوق اولیه انسانی، احترام و نان روزانه هستند. با مشاهده این که این کارگران برای نیازهایی به این سادگی مجبور به تلاش بسیار هستند باید برای ما این سوال مطرح گردد که: چه جور توسعه ای؟ چه جور رشدی؟ چه نوع جامعه ای می تواند چنین آرمان هایی را برآورده سازد؟ آیا می توان با استناد به ادعاهای 'پست مدرنیسم' در مورد تفاوت ها و نسبی بودن فرهنگ، به این سوال ها پاسخ گفت؟ آثار اخیر 'شیلا روباتام' هم چنان نشان دهنده ی نمونه ی تحسین برانگیزی از وحدت نظر و عمل در عمل هستند، نمونه ای برای همه در سراسر جهان.

ترجمه و تلخیص از 'ماتلی ریویو'

نوامبر ۱۹۹۶

غیرمرفه که در کشورهای مرفه و از نظر تکنولوژیکی پیشرفته زندگی می کنند نیز می گردد و هم چنان از آنان نیز با استفاده از کلمه ی جهان سوم یاد می شود.



گزینش چنین استراتژی ای دورنمایی را ممکن می سازد که در آن مبارزات مردم فقیر تمامی دنیا با یکدیگر، در بطن سرمایه داری جهانی که مناطق زندگی آنان را به نوعی با یکدیگر پیوند داده، کره می خورد.

'شیلا روباتام' سخت تلاش کرده است به همه ی ما یادآوری کند که 'مطالعات در باره ی زنان به هر حال فقط به دلیل تمایل به گسترش تحقیقات صورت نگرفته بلکه هدف، دگرگون ساختن روابط حاکم بر چگونگی شکل گیری و انتقال دانش بوده است'. به همین دلیل توجه ما باید بر مسئله سازمان دهی حرکت های جمعی متمرکز شود. 'روباتام' و 'میتز' نظرات خود را بر بستر رشد و پیشرفت سازمان دهی حرکات جمعی، در مجموعه ای دو جلدی به نام 'حیثیت و نان روزانه: اشکال جدید سازمان دهی اقتصادی در میان زنان فقیر در جهان سوم و کشورهای پیشرفته' لندن، نیویورک، راتلج، ۱۹۹۴) مطرح نموده اند. این کتاب از این نظر ارزشمند است که حوزه ی جدیدی را در کند و کاو درباره ی اشکال جدید سازمان دهی زنان فقیر حول محور مسائلی که مستقیماً به روند تولید مربوط می شوند، می کشاید. البته حرکات و تلاش های زنان فقیر جهان سومی که اغلب به دلیل وجود رژیم های سرکوبگر این کشورها قادر به استفاده از روش های سنتی سازمان دهی کارگران نیستند را نمی توان با استفاده از تعاریف محدود آگاهی طبقاتی و مقاومت بخوبی توضیح داده و تحلیل کرد. این کارگران روند سازمان دهی دموکراتیک کاملاً جدیدی را شکل داده اند که البته تأثیرات خود را بر کشورهای غربی نیز خواهد داشت. این کتاب روابط متقابل طبقات و جنسیت و نژاد را با تکیه بر ایده ی پایه ای مارکسیستی قرار دادن کار و طبقه در بطن حیات اجتماعی، بررسی کرده و در عین حال این فرضیه را که اشکال جدید فرهنگی و تئوری های مربوط به آن ها فقط از کشورهای شمال برمی خیزد را رد می نماید. نویسندگان این کتاب با مطرح ساختن تحقیقاتی که میان کشورهای فقیر و غنی ارتباط برقرار می

انترناسیونالیسم را ایجاد کرده است. باضافه این که این کارگران دیگر فقط زنان چینی، هندی، پاکستانی و فیلیپینی نیستند بلکه شامل زنان سفید پوست نیز می گردند. تشکل های کارگران خانگی در انگلیس و هلند به اتحادیه اروپا برای به رسمیت شناختن موقعیت آنان و یکنواخت سازی قوانین کشورهای اروپایی در این مورد فشار می آورند. این نوع همکاری های جدید نشان داده اند که توان تلفیق مرزهای تولید و بازتولید، نیروی کار و جامعه، اقتصاد و اجتماع را دارند. در این کتاب 'روباتام' زنان غربی به فراگیری از تجربه های زنان کشورهای فقیر که در برابر استثمار شرکت های چند ملیتی مقاومت می کنند فراخوانده شده اند. او می گوید که سازمان های کارگران خانگی تأثیر بسیاری بر اروپا و کانادا و جهان سوم داشته است بخصوص این که در جهان سوم، مثلاً در کشوری مثل فیلیپین، تشکل های کارگران فصلی و موقت نیز در حال شکل گیری هستند. تلفیق شکل های جدید و قدیم تشکل ها، کارآیندگان است، آبنسده ای که مرزهای آن هنوز برای ما قبل رویت نیستند.

نوشته های 'شیلا روباتام' بر رابطه میان ساختار تئوری فمینیسم و تجارب روزمره ی زنان تأکید می ورزد چرا که تئوری ها در روند تأثیرگذاری این دو بر یکدیگر تکامل می یابند. یعنی یک تئوری به تهایی یا یک مدل جهانی برای همه ی جنبش های زنان وجود ندارد؛ تفکر حرکت های اجتماعی را لای زورق نیچیده اند... هر کسی که در امور سیاسی فعالانه شرکت کرده است می داند که مردم صرفاً با خواندن یک کتاب برای پی ریزی استراتژی ها و برنامه ها به خیابان ها سرازیر نمی شوند. او قبلاً درباره ی همین مسئله چنین نوشته بود که هر جنبش جدیدی شکل خود را دارد و جنبش زنان در کل دنیا را چنین توصیف می کند که 'هزاران و هزاران زن در سراسر دنیا لباسی بسیار بزرگ می دوزند و برای هر تکه ی آن از یکدیگر ایده می گیرند ولی نهایتاً الگوی خاص خود را بوجود می آورند.'

تفاوت های 'الگوها' در جنبش زنان زائیده شرایط متفاوت اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی محیط زندگی آنان است. به طور مثال ابداعات مدرن در تکنولوژی اطلاعات گروههای بزرگی از زنان کارگر را در کشورهای در حال توسعه بوجود آورده است. این پدیده را از دیدگاه صرفاً ژورنالیستی نمی توان بررسی کرد. برای بررسی نیازمند مطالعه وسیع تری هستیم. هر منطقه در شبکه ی جهانی اقتصاد به عنوان جزئی خاص در تقسیمات جهانی نیروی کار محسوب می شوند. 'شیلا روباتام' و 'سواستی میتز' پژوهش گر هندی این پدیده را در کتاب 'زنان تکنولوژی را تجربه می کنند: الگوهای متغیر اشتغال در کشورهای جهان سوم' (لندن، نیویورک، انتشارات راتلج، ۱۹۹۵) مورد بررسی قرار داده اند. نویسندگان این کتاب در بررسی تأثیرات تکنولوژی، تعریف سنتی از 'جهان سوم'، یعنی بخش توسعه نیافته جهان، را به زیر سوال برده اند. این تحقیقات شامل اقلیت ها، ملیت ها و گروههای مهاجر

نگاهی به اوضاع سیاسی ایران ،

مسئله وحدت نیروهای چپ و مسایل کردستان در

مصاحبه با رفیق رضا کعبی

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

رفیق رضا کعبی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و سردبیر نشریه جهان امروز است. با تشکر از ایشان متن مصاحبه ای را که شامل سوالات اتحاد کار و پاسخ های آرسالی ایشان به این سوالات است، در زیر ملاحظه خواهید نمود

سوال- شرایط جدید بعد از انتخابات ریاست جمهوری را چگونه می بینید و تبیین شما از این شرایط چیست ؟ فکر می کنم خود این شرایط جدید مساله اصلی مورد مناقشه نیروهای سیاسی و تحلیل گران آن باشد . ما باید روشن کنیم از چه شرایطی صحبت می کنیم و آیا شرایط جدید مورد نظر هر یک چه اندازه به هم نزدیک است . بدیهی است که نیروهای سیاسی هر یک از زوایه دیدگاه و منافع خود این شرایط را بیان می کند . چشم انداز آتی را نشان می دهند و براساس آن کام برمی داریم .

بهر رو بنابه مولفه های گوناگونی می توان از شرایط جدید در اوضاع سیاسی ایران سخن گفت . این شرایط جدید اگرچه از مقطع دوم خرداد یعنی روز انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در ایران شروع می شود یا به بیان دیگری در این روز بطرز برجسته تری نمایان می گردد اما پرواضح است که ناگهانی ، یکباره و یک روزه بوجود نیامده و در واقع این روز کشمکش های سیاسی و اجتماعی جامعه ایران را بصورت شبه انفجاری- که اهمیت آن با گذشت زمان بیشتر می شود- بروز داد که نسبت به ماقبل خود تفاوت های چشمگیری دارد .

برجسته ترین مولفه ای که طی ماه های گذشته اوضاع سیاسی را در ایران به داغ ترین مباحثات روز مبدل کرده است همانا حضور گسترده و میلیونی مردم در صحنه سیاسی است که می توان گفت در تمام طول حاکمیت جمهوری اسلامی بی سابقه بوده است . حضور مردم در این روز آشکارا علیه ارکان رهبری جمهوری اسلامی و مراکز قدرت آن بود . در چند سال گذشته ناطق نوری همچون رئیس جمهور در میان مردم ظاهر شد . به شهرستان ها سرکشی می کرد و در دروازه ورودی صحنه آرای هایی برای استقبال از وی ترتیب داده می شد که مختص رئیس جمهور و شخص اول بوده است . در کارزار تبلیغاتی رهبری ولایت فقیه و ارکان های دولتی آشکارا ناطق نوری را ترجیح می دادند . اما آرا مردم کس دیگری را برگزید که اگرچه از درون جمهوری اسلامی آمده و همان تربیت و فرهنگ را حمل می کند ، اما این آرا اعتراضی است به جمهوری اسلامی و بنیادهای آن . اعتراضی است به گسترش فقر و مصائب متعدد اجتماعی ، علیه سرکوب های دائمی زنان ، اعتراضی است علیه فساد و رشوه خواری های کلان و افسانه ای که بالاترین مقامات جمهوری اسلامی را در مظان اتهام قرار داده است .

اگرچه طی سال های گذشته اعتراضات کم و بیش توده ای و وسیع در شهرهای مختلف عمق نارضایتی و تفرس مردم را از جمهوری اسلامی و کار بدستان آن نشان داد اما روز دوم خرداد میلیون ها تن از مردم در یک فرصت پیش آمده توانستند صدای اعتراض خود را بیان کنند و به گردانندگان این رژیم بفهمانند که جایی در میان مردم ندارند و اگر فرصت و امکانی فراهم کرد انتخاب دیگری خواهند کرد .

مولفه مهم دیگری که باید به آن پرداخت ، این است که هیچگاه چون دوم خرداد و پس از آن ، قدر قدرتی جمهوری اسلامی به زیر سوال نرفته است . این حضور میلیونی مردم در صحنه سیاسی ماه های اخیر است که دوباره خاطره های حضور باشکوه آنان را برای سرنگونی رژیم سلطنتی و تحقق جامعه ای آزاد زنده کرده و امید و اعتماد میلیونی را در تلاش برای رسیدن به آزادی و عدالت افزایش داده است و این در حالی است که دستگاه سرکوب و قدر قدرت رژیم در برابر این حضور میلیونی احساس ضعف و ناتوانی می کند . توجه کنید که ولایت فقیه و جمهوری اسلامی دیگر نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم نیست که اعتبار و حقانیت آن در خیابان ها جاری است و حتی بخش های مهمی از بنیانگذاران ، تئورسین ها و مدافعان آن از آن رویگردان شده اند . اینکه این رویگردانی دلایل خود را دارد و قابل توضیح است شکی وجود ندارد اما آن عامل اصلی و اساسی که مدافعان دیروزی ولایت فقیه و حکومت اسلام را در یافتن راه چاره ای برای نجات اسلام و حکومت آن هراسان کرده است چیزی جز رساتر کشتن صدای انقلاب و اعتراض اجتماعی میلیونی مردم نیست . به بیان دیگر این شلاق و ضربه شست انقلاب اجتماعی اعتراضی است که زبان بخش های مهمی از معماران این رژیم را به انتقاد کشوده است .

دیگر اینکه نه بالایی ها همچون سابق قادرند حاکمیت خود را اعمال نمایند و نه پائینی ها چنین حاکمیتی را می پذیرند . این معادلات آشکارا به هم خورده است . اگرچه آن تصویری که ما می بینم در قالب دفاع از حاکمیت و یا به بهانه دفاع از فلان شخصیت ظاهر می شود اما حقیقت این است که در نفس خود اعتراض وسیع توده ای است که در حال حاضر چنین اشکالی بخود گرفته است . همگان شاهد آن بودیم که توانستند علیه منتظری بسیج کنند و به بهانه کنفرانس سران اسلامی ، بناچار از کنساران گذشتند . تظاهرات های مختلفی روی داده است که در آن از شعارهای خسته کننده ۱۹ سال گذشته و هورا کشیدن برای رهبری در ابعاد وسیع خبری نیست . در تظاهرات دانشجویان آشکارا علیه ولایت فقیه شعار داده شد و از سلسله مراتب وابسته به آن انتقاد شد .

چسبیدن خاتمی و اطرافیان وی به قانون و قانونی کردن دولت از این عامل ناشی می شود که دیگر مردم برای ولایت فقیه و شعارها و اهداف انقلاب اسلامی به میدان نمی آیند . ناتوانی جمهوری اسلامی از کشاندن میلیونی مردم به صحنه سیاسی و بسیج توده ای است که رئیس جمهور تازه رسیده را به فکر قانون و دولت قانون انداخته است . دیگر اینکه طی این ماه ها فضا و امکان اعتراض علنی در ابعاد وسیع بیش از گذشته ممکن گردیده است . اگرچه سردمداران رژیم با حمله به جناح های درونی خود اساسا زهر چشم گرفتن از مردم را در نظر دارند ، اما بهر صورت موقعیتی به مراتب مساعدتر از دوم خرداد برای جنبش اعتراضی فراهم آمده است . ببینید هنگامی که طی این ماه ها از طرف سران اصلی این رژیم سخنانی به زبان رانده می شود که شعارها و اهداف و سیاست های ۱۹ سال گذشته انقلاب اسلامی را به زیر سوال می برد ، هنگامی که شیطان بزرگ تبدیل به ملت بزرگ می شود ، هنگامی که پس از ۱۹ سال صحبت از قانون و جامعه مدنی می شود ، هنگامی که وزیر ارشاد این رژیم آشکارا فتوای قتل رشدی را رد می کند و به جای تهدید و کشتن و ترور از مقابله فرهنگی سخن می گوید ، همه و همه برای توده های مردمیکه اتفاقا به این بهانه و تحت این شعارها سرکوب شده اند ، امکان و مجالی فراهم میآورد تا محکم تر از گذشته به اعتراض آن هم در ابعادی وسیع و گسترده روی آورند .

سوال- چشم انداز اوضاع را چگونه می بینید ؟ مسائل و رویدادهای ماه های گذشته جامعه ایران و کشمکش های آن را چندین کام بجلو رانده است . اکنون دیگر قبل از دوم خرداد و بعد از آن تمیز داده می شود . توازن قوا قدرت دولتی و جنبش اعتراضی مردم به هم خورده است و امید و اعتماد بیش از گذشته خود را نشان می دهد .

تا آنجا که به جمهوری اسلامی مربوط می شود ، ما شاهد دگرگونی های اساسی در سیاست هایی هستیم که فلسفه وجودی اش بوده اند . عامل مهم این دگرگونی انزوای رژیم در داخل و رویگردانی توده های مردم از جمهوری اسلامی است . ابعاد جنایات این رژیم و ابعاد ویرانی های اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی حاصل از سیاست های جمهوری اسلامی بتدریج افشا شده اند . انعطاطی دچار شده است که نتایج مخرب آن اکنون نیز پنهان نشدنی است . در رابطه با سیاست های منطقه ای و بین المللی ، جمهوری اسلامی اساسا در پی زدودن انزوای خویش و فهماندن این مساله به رژیم های منطقه است که بسیاری از شعارها و تحریکات را به کناری نهاده و به بقای خود می اندیشد . همچنین این نکته که در صورت بالا آمدن امواج انقلاب توده ای چه بسا که

دردسره‌های بزرگتری در منطقه ایجاد گردد. بنابراین آنها می‌توانند با هم به توافق برسند. هشدار مکرر خامنه‌ای در کنفرانس سران اسلامی که به تیر درشت روزنامه‌های رژیم نیز تبدیل شد مبنی بر 'هیچ خطری از سوی ایران هیچ کشور اسلامی را تهدید نمی‌کند' بر این نکته صحنه می‌گذارد.

این اوضاع برکشت ناپذیر است. جمهوری اسلامی برای تداوم خود چاره‌ای جز عقب نشینی و تعدیل در روش حکومتی‌اش را نیافته است. اسلام دارد از دست می‌رود! این پیام نه چندان پوشیده بخشی از بنیان‌گذاران اصلی جمهوری اسلامی است که در قالب انتقادهایی به سران فعلی رژیم بیان می‌کرد. جمهوری اسلامی بر سر یک دو راهی قرار دارد. یا باید به سرکوب و کشتاری روی آورد که جنایات سابقش در قبال آن کوچک شمرده شود یا باید به عقب نشینی‌هایی کردن نهد که خود از عواقب آن مضطرب است. در جوامعی چون ایران که هر حرکت و هر خواست توده‌ای معنای سیاسی مهم و رو در رویی با رژیم را پیدا می‌کند، هر درجه از عقب نشینی این رژیم نمی‌تواند به عاملی برای پیشروی و اقدام اعتراضی متقابل توده‌ای تبدیل نشود.

در ترسیم چشم انداز آتی در ایران نقش عنصر پیشرو عامل مهمی است. اوضاع فعلی در ایران بشدت سیال است و هنوز موقعیت پایداری بخود نگرفته است. بنابراین نیروی پیشرو این جامعه - که چپ ایران باید محور آن باشد - می‌تواند و باید تلاش کند که در روند تحولات فعلی و آتی نقش غیرقابل صرفنظری داشته باشند. جریان عقب نشینی جمهوری اسلامی را نباید اجازه داد که بحساب جناحی از رژیم نوشته شود زیرا که نتیجه مبارزات و اعتراضات توده‌ای است و چپ ایران باید عامل اساسی در بسیج و هدایت آن باشد. نیرویی که مانع از آن خواهد شد که دور دیگری از استحاله طلبی و دفاع از یک جناح رژیم جامعه ایران را به توهم دیگری دچار سازد و برای دور دیگری جنبش اعتراضی را متوقف ساخته و به انتظار تغییر و تحولات در بالا آن را سست کند و یا نهایتاً به نیرو و نردبان بخشی از آنان تبدیل نماید.

سوال - شما چه وظایفی را پیش می‌کشید و یا محور فعالیت‌های نیروهای چپ در این شرایط جدید چه باید باشد؟

تحولات سیاسی در ایران بویژه در ماه‌های اخیر بشدت پراکندگی نیروهای چپ ایران را و لطماتی که همه از آن متضرر می‌شوند، بار دیگر نشان داد. برای تاثیرگذاری نیرومند و موثر بر این تحولات، چپ ایران باید تلاش کند متحد ظاهر شده و جناح چپ این جامعه را در کشمکش‌هایی که در جریان است به یک قطب مدعی تبدیل کند. پس اولین اقدام باید این باشد که بتوان با گردآوری نیروهای چپ در این تحولات دخیل کردیم. فکر می‌کنم سازمان‌های موجود چپ - که نیروهای چپ به مراتب وسیع‌تر از سازمان‌های موجود است - نمی‌توانند هیچ یک به تهای نقش موثری داشته باشند. اما مهمترین وظیفه دخیل شدن در این روند و به سرانجام رساندن آن با بسیج توده‌ای و ضمانت حضور میلیونی مردم در هر درجه و سطح از

تحولات سیاسی است. همواره و در هر مقطع از این تحولات باید فاکتور حضور مردم و جنبش اعتراضی را در نظر گرفته و اجازه ندهیم که موج نوین استحاله‌گرایی که در دفاع از خاتمی سعی در تجدید آرایش خود دارد، روند تحولات کنونی را از آنچه که توده‌های مردم می‌خواهند منحرف سازند. بنابراین مقابله با موج نوین استحاله‌گرایی تحت هر نام و بهانه‌ای یکی دیگر از مهمترین وظایف ماست. استحاله‌گرایی با مبارزه برای عقب نشینی کام به کام به جمهوری اسلامی دو چیز متفاوت است. استحاله‌گرایی چشم دوختن به بالا، 'اصلاح' این رژیم و زدن ماسک مدنیت و اعتدال به رژیمی است که با نیازها و زندگی بشریت امروزی فرسنگ‌ها فاصله دارد. اما به سرانجام رساندن تحولات سیاسی یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی خود از مسیر جنبش‌ها و حرکات اعتراضی متعددی می‌گذرد که شاید هیچیک از آنها به تهای نشانی از تلاش برای سرنگونی رژیم نداشته باشد اما به این امر مهم و لایتنیغیر کمک کرده و شرایط آن را مهیا می‌کند. بنابراین حضور ما در رویدادهای روزانه و جنبش‌های اعتراضی بیش از پیش ضروری است.

سوال - نظر شما درباره سیاست ائتلافی و همکاری میان نیروهای اپوزیسیون رژیم اسلامی چیست؟ آیا فکر نمی‌کنید که حزب شما باید در این رابطه نقش فعال‌تری بعهده بگیرد.

نیروهای اپوزیسیون رژیم اسلامی طیف‌های متنوع و حتی متضادی است که نمی‌توان با جواب آری یا نه به آن پاسخ گفت. اگر بخواهیم از یک امر ممکن و شدنی صحبت کنیم و اگر بخواهیم سیاست اتخاذ شده از جانب ما نتیجه‌ای داشته باشد، در حال حاضر نمی‌توان شعار 'همه با هم' را صادر کرد و اساساً عملی هم نیست بنابراین هر یک از کرایشات سیاسی و نیروهای فعال باید در پی آن باشند که با نزدیک‌ترین کرایش سیاسی بخود پایه‌های یک همکاری جدی و موثر را پی‌ریزی نمایند. پس اگر بخواهیم به سوال شما پاسخ داده باشیم باید بگویم که سیاست همکاری و ائتلاف یک ضرورت است اما هنگامی که بخواهیم عملاً آن را اتخاذ کنیم باید جواب‌گوناگون مساله را بررسی کرد. حزب کمونیست ایران طی چند سال گذشته در تلاش بوده است که میان نیروهای چپ چنین نزدیکی بوجود آورد. هر چند که لازم است کام‌های موثر و جدی تری برداشته شود اما فکر می‌کنم در این باره قدم‌هایی بجلو برداشته است. همچنین در کردستان تلاش ما این بوده است که شرایط همکاری با حزب دمکرات را بوجود آورده و در این رابطه پیشنهادهای متعددی داشته ایم.

سوال - در پاسخ به ضرورت اتحاد عمل و همکاری سیاسی و یا وحدت نیروهای چپ و ترقیخواه جامعه چه می‌گوئید؟

تجربه دو دهه گذشته باید ثابت کرده باشد که بخش قابل ملاحظه‌ای از دوری نیروهای چپ و مرزبندی‌ها چه اندازه اضافی بوده و چه لطمات جبران ناپذیری بر همه آنها وارد کرده است این خود البته از سکتاریسم مفرط، غیراجتماعی بودن و عدم نقش موثر و مسئولانه در مبارزات اجتماعی ناشی شده است. اکنون که

را گذشته مرور می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که آیا علیرغم هر مرزبندی که وجود داشت - در اینجا روی سخن من نه با نیروهایی است که به آستان بوسی جمهوری اسلامی رفتند و نه نیروهایی که خود اعتراف داشته‌اند که در مبارزات طبقاتی جانب بورژوازی را گرفته‌اند - نمی‌شد یک قطب نیرومند در دفاع از آزادی‌های مدنی و اجتماعی، یک قطب موثر در دفاع از حقوق زنان، در دفاع از مطالبات جنبش کارگری بوجود آورد. در حالی که در دو دهه گذشته جمهوری اسلامی کمونیست‌ها و انقلابیون را با هر کرایشی سلاخی و قتل عام کردند آنان درگیر مبارزات ایدئولوژیک خود بودند که هیچگاه نه برای خود و نه برای جنبش کمترین فایده‌ای نداشته است. اگر قبل از فروپاشی شوروی، مسائل اردوگاهی یک مانع محسوب می‌شد که احزاب و سازمان‌های چپ بنابه موضع شان در برابر اردوگاه حتی تا دشمنی با هم پیش می‌رفتند، امروزه این مساله بهر حال حل شده است.

اما در همان حال باید گفت ضرورت این وحدت و تکنهای سیاسی نباید ما را به مخدوش کردن مرزهای سیاسی واقعی که کرایشات سیاسی را از هم دور می‌کند دچار سازد. یک قطب چپ و رادیکال و اجتماعی که اگر بخواهد در تحولات آتی سربلند ظاهر شود باید نیروهای تشکیل دهنده آن از اعتبار و حیثیت سیاسی لازم برخوردار باشند. این صف متحد را باید جدی گرفت و اعتبار آن را همواره بالا برد. مساله ردیف کردن تعدادی نام گروه‌های مختلف پشت سر هم نباید باشد بلکه ارسال پیامی است به بیرون خود که همه حتی دشمنان نیز آن را جدی تلقی نمایند.

بنابراین باید ابتدا نیروهایی به پای چنین اتحاد و قطب بندی سیاسی اجتماعی بیرون که تا حدودی زبان مشترک یافته‌اند. راحت‌تر بتوانند دور هم جمع شوند و از هر گونه خصومت و 'خاطره‌های تلخ' گذشته مبری باشند. اگر بخواهیم قطبی تشکیل دهیم که سر در لاک خود فرو برده و مشغول تدقیق فرمولبندی‌های یکدیگر باشند بلکه قطبی که ضرورت وجودی‌اش را تاثیرگذاری در تحولات اجتماعی تعریف کرده باشد.

نیروهای چپ انقلابی و رادیکال باید هر یک به اعتماد را در خود بوجود آورند که دست به کار بزرگ و جسورانه بزنند. آینده کشمکش‌های سیاسی در ایران فرصت و مجال چندانی باقی نخواهد گذاشت. نیروهای بورژوازی در طیف‌های مختلف و چشمک زدن‌های این و آن با سناریوهای تراوش یافته از اذهانشان دارند صف آرایی می‌کنند. تحولات سیاسی همانند دو دهه گذشته به انتظار هیچ نیرویی را کند نخواهد ماند.

در پایان باید گفت اینکه هر کدام طرح‌های مشخص خود را بیاورند، مطرح نیست. بهترین روش اختصاص دادن وقت و جمع شدن دور همدیگر و دستیابی به توافقاتی پایدار است که بتواند از همان ابتدا سنگ بنای محکمی را بنیان بگذارد.

سوال - با توجه به حضور شما در کردستان، جنبش خلق کرد در چه وضعیتی قرار دارد؟

اگر منظور شما دادن تصویری از جنبش انقلابی در کردستان ایران است، باید گفت که در حال حاضر ما

با یک جنبش در حال اوج همچون سال های دهه ۶۰ روبرو نیستیم. به این معنا در حال حاضر مسائل جامعه کردستان از مسائلی که کریان سراسر ایران است، جدا نیست. حاکمیت جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته با خود نابسامانی اقتصادی، بیکاری، گرانی، ناامنی شغلی و گسترش فقر و فلاکت عمومی، بدنبال داشته است.

اما جمهوری اسلامی کماکان در کردستان از اوج مجدد یک جنبش توده ای و مسلحانه هراسان است و با صرف هزینه های گزاف و اختصاص نیروی فراوان در جلوگیری از خیزش مجدد توده ای تلاش میکند و دارای برنامه ریزی و ارکان های جافتاده نظامی و پلیسی است. اگرچه جمهوری اسلامی در کردستان اعمال حاکمیت می کند اما بهتر از همه تفر و کینه عمیق مردم را نسبت به خود درک کرده و می کند. با نمایان شدن کوچکترین نشانه هایی از یک اعتراض عمومی در ایران، کردستان بسرعت بسوی رودرویی با رژیم کشیده می شود. مبارزه علنی و ضد رژیمی در کردستان آشکارتر پیش می رود. تعرض به نیروهای سرکوبگر به بهانه های مختلف، بحث های علنی میان هواداران کومه له دمکرات، گوش دادن به رادیوهای اپوزیسیون تقریباً بصورت نیمه مخفی و نیمه علنی و غیره نمونه هایی هستند که نشان می دهند که توازن قوا میان رژیم و مردم هیچگاه به نفع رژیم یک کاسه نشده است. رژیم خود برای جلوگیری از عصیان و اعتراض عمومی از بسیاری رویدادها و مسائل چشم پوشی می کند و توصیه های مکرر دارد که نیروهایش 'بهانه' بدست ندهند. روی آوری به صفوف مسلحانه کومه له و دمکرات همچنان وجود دارد.

حضور کومه له در کردستان، اثرات معین و پایداری بجایی گذاشته است که هیچکس قادر به نادیده گرفتن آنان نیست. چپ و کمونیسم با حضور کومه له در کردستان از اعتبار و حیثیت بالایی برخوردار است. تاکتیک های اتخاذ شده از سوی کومه له همواره منافع و خواست های عمومی جنبش انقلابی را مدنظر قرار داده و به این معنا کماکان حقانیت خود را حفظ کرده اند. کومه له سیاست و مبارزه سیاسی را به دورترین نقاط کردستان کشانده و همواره مصر بوده است که توده های مردم در فعل و انفعالات سیاسی مشارکت فعال داشته باشند. کومه له برای نخستین بار سیاست را از انحصار 'طبقات بالا' و اربابان و بورژوازی کرد بیرون آورده است. محروم ترین آحاد این جامعه آرزوهای خود را در کومه له یافته اند. زنان محروم و ستمدیده جامعه کردستان با حضور کومه له به حقوق خود آشنا شده اند و برای مبارزه توده ای برای بدست آوردن این حقوق بیش از هر زمان دیگر آماده هستند. در مبارزه علیه جمهوری اسلامی کومه له به جناح سازش ناپذیر آن آوازه دارد. بیشترین تلاش ما این بوده است که اجازه ندهیم رژیم از شکاف های موجود در میان احزاب سیاسی در کردستان به نفع خود بهره برداری کند.

کومه له هیچگاه به مذاکرات سری و پشت پرده اعتنایی ننهاد و همواره سعی بر آن داشته است که احزاب سیاسی مشترکاً با رژیم روبرو شوند. مسئله مذاکره با رژیم نه مختص احزاب سیاسی و رهبران آن هر گاه-

علیرغم نبودن هیچگونه زمینه ای- اراده کردند با رژیم به مذاکره بپردازند که به توده های مردمی مربوط است که نیروی محرکه جنبش انقلابی در کردستان بوده اند. امروزه بحق کومه له در جناح چپ، رادیکال، سازش ناپذیر و با اصول شهرت دارد.

حضور کومه له در کردستان در آینده نیز در هر چه توده ای تر کردن جنبش انقلابی، در مشارکت سیاسی عمیق توده های مردم در حضور فعالانه کارگران و زحمتکشان و زنان ستمدیده در تحولات سیاسی موثر خواهد بود. ما تلاش خواهیم کرد که در دیون این جنبش احزاب سیاسی بتوانند به شیوه ای امروزی مبارزه سیاسی خود را پیش ببرند و توده های مردم را در این امر مهم دخیل کند. در مبارزه عمومی علیه جمهوری اسلامی ما بیشترین تلاش را خواهیم کرد که جنبش انقلابی یکپارچه در مقابل رژیم ظاهر شده و در نتیجه توان و ظرفیت آن را در عقب نشینی به رژیم هر دم بالا ببریم.

سوال- ارزیابی شما از وحدت مجدد حزب دمکرات کردستان ایران چیست؟

باید گفت چه اشعاب در حزب دمکرات و چه سپس وحدت مجدد جناح های انشعابی، با تحلیل اوضاع سیاسی زمینه های سیاسی و اجتماعی و موقعیت حزب دمکرات در آن مقطع قابل توضیح است. این تصور سنتی که تعدد احزاب صفوف جنبش را دچار انشقاق خواهند کرد باید به کناری نهاد. تعدد احزاب، انشعابات دیون احزاب یک واقعیت مسلم است که هر یک دلایل مشخص خود را دارد. کردستان همچون هر جامعه دیگری دارای طبقات اجتماعی و به این معنا دارای گرایشات سیاسی متفاوتی است. حزب تمام خلقی هیچگاه وجود نداشته است و اصرار احزاب برای اینکه خود را نماینده تمام خلق نشان دهند اساساً برای پرده پوشی تعلق شان به یک طبقه و بیگانگی شان با طبقه دیگر است. تعدد احزاب اتفاقاً در ارتقا فرهنگ و آگاهی سیاسی جامعه و یکپارچه سازی این و آن جلوگیری خواهد کرد.

بنابراین به نظر من بجای ابراز خوشحالی و یا تبریک و تهنیت باید زمینه های واقعی و دلایل آن را چه در دوران اشعاب و چه در وحدت مجدد توضیح داد. این کار بدون شک به امر مبارزه سیاسی و بالا بردن سطح آگاهی و فرهنگ سیاسی جامعه کمک خواهد کرد. توضیح اینکه چگونه دبیرکل وقت حزب دمکرات انشعابیون را مزدور می خواند و سپس یک جنک به آنان تحمیل شد و اکنون وحدت مجدد صورت می گیرد، از هر نظر مفید است.

بهر صورت این وحدت مجدداً صورت گرفته است. کومه له و دمکرات احزاب سیاسی بانفوذ و مطرح در جامعه کردستان هستند. مساله اساسی باید این باشد که احزاب سیاسی تلاش نمایند که مناسبات سیاسی خود را تعریف و تنظیم کرده، توده های مردم را در این امر وسیعاً شرکت داده، آنجا که می توانند و نیازهای جنبش توده ای مقتضاً می کند بیشترین همکاری را با هم داشته باشند و در فردای تحولات سیاسی اجازه ندهند که تجربه و سرنوشت تلخ دیگران تکرار گردد. از شما که این فرصت را به من دادید سپاسگزارم.

گزارش برگزاری مراسم دوی ری بندان در سوئیس

بناسبت بزرگداشت پنجاه و دومین سالروز 'دوی ری بندان' روز اعلام جمهوری خودمختار کردستان ایران، از طرف حزب دمکرات کردستان ایران (سوئیس)، مراسمی در عصر روز شنبه ۱۸ بهمن ماه در شهر بیل برگزار گردید. در این مراسم بیش از چهارصد نفر از هواداران و دوستان این حزب شرکت کرده بودند. هنرمندان، از جمله هنرمند مشهور کرد، شوان پرور، برنامه های هنری اجرا نموده و حضار نیز با اجرای رقص محلی کردی شور خاصی به این برنامه بخشیدند. پیام هایی که به مناسبت بزرگداشت، این روز برای واحد حزب دمکرات کردستان ایران در سوئیس ارسال گردیده بود، قرائت شد. این برنامه تا پاسی از نیمه شب ادامه یافت.

پیام به تشکیلات حزب دموکرات کردستان ایران- سوئیس

رفقا، دوستان و همزمان گرامی! اینک که می رویم تا در کنار هم پنجاه و دومین سالروز اعلام جمهوری خودمختار کردستان (دوی ری بندان) را جشن بگیریم، جای دارد تا خاطره همیشه جاودان مبارزینی را گرامی داریم، که چه در برپایی این جمهوری و چه در طول ۵۲ سال مبارزه بی امان حزب دمکرات کردستان ایران نجان خود را در راه لیجاد خودمختاری برای کردستان و حاکمیت دموکراسی در ایران فدا نمودند.

حزب دموکرات کردستان ایران، در طی حاکمیت یازده ماه اش بر کردستان ایران ثابت نمود که جز به رهائی خلق کرد در ایرانی آزاد از قید ستم نمی اندیشد. در این راه پیشوا قاضی محمد، پرچم دار و طلایه دار این مبارزات، با پایمردی و ثار جان خود به سبیلی برای دیگر رهروان راه آزادی و عدالت اجتماعی تبدیل گردیده و به دیگر اسطوره های راه رهایی و وطنمان پیوست.

در طی قریب دو دهه حاکمیت سیاه و بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی بر کشورمان، حزب دموکرات کردستان ایران بعنوان پیشتاز مبارزات خلق کرد، بر تارک جنبش آزادی خواهانه کشورمان درخشیده است و در این راه شهدای بیشماری را تقدیم خلق های ایران نموده که شهدا دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر صادق شرافکنندی، دو تن از رهبران این حزب از آن جمله اند.

رفقا! حاکمیت جمهوری اسلامی بر کشورمان که چون لکه سیاهی پیکر بشریت را آلوده است، جز با همستگی و مبارزه پیکر همه رزمندگان راه عدالت و آزادی، از این پیکر ایستاده زوده نخواهد شد.

زنده باد خاطره تابناک دوی ری بندان گرامی باد یاد و خاطره همیشه جاودان شهدای خلق کرد

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سوئیس ۲ بهمن ۱۳۷۶

اعتصاب گسترده کارگران "گروه صنعتی ملی"

کارگران 'گروه صنعتی ملی' (گفش ملی) در اعتراض به اجحافات و شرایط سخت حاکم، در اواخر دی ماه دست اعتصاب زدند. این اعتصاب که ابتدا در چند واحد تولیدی این گروه شروع شده بود، در اثر پایداری و همبستگی کارگران، طی چند روز تقریباً تمامی واحدها و کارخانه های این مجتمع بزرگ یعنی خانه های 'چکمه ملی'، 'گفش صنعتی'، 'گفش فارس'، 'چرم آذر'، 'گفش سرپایی' و... را در بر گرفت و تعداد کارگران اعتصابی به حدود ۷ هزار نفر بالغ گردید. مسئولان واحدها، به منظور سرپوش نهادن بر اعتصابات، کارخانه های مذکور را از یک تا چهارم بهمن ماه تعطیل اعلام کردند.

یکی از دلایل اصلی اعتصاب کارگران، اعتراض به اجحافات و تبعضات شدیدی است که در پرداخت دستمزدها و برخورداری از حقوق و مزایا در این مجتمع جاریست. گروهی از وابستگان رژیم، زیر عنوان مدیر و مسئول و غیره، از امتیازات فوق العاده ای بهره مند می شوند در حالی که دستمزدهای پرداختی به کارگران در برابر کار طاقت فرسا کفاف حداقل هزینه های ضروری آن ها را هم نمی کند. افزایش دستمزدها و اجرای طرح کارانه یکی از خواست های اعتصاب کران بود. اجرای قانون کار یکی دیگر از خواست های آنان بود. این اعتصاب به مدت دو هفته ادامه داشت.

بازنشستگی زود هنگام زنان کارگر

با تصویب قانون بازنشستگی پیش از موعد زنان کارگر در مجلس و تأیید آن به وسیله شورای نگهبان، سازمان تأمین اجتماعی اعلام کرد که اجرای این قانون شروع شده است و کارگران واجد شرایط بایستی به شعب آن سازمان مراجعه کنند.

طبق این قانون، زنان کارگر با ۲۰ سال سابقه کار و ۴۲ سال سن می توانند درخواست بازنشستگی بکنند. میزان مستمری آن ها در صورت بازنشستگی زود هنگام، بر اساس ۲۰ روز دستمزد آن ها محاسبه خواهد شد، و چنان چه این میزان کمتر از حداقل مستمری (حدود ۲۱ هزار تومان در ماه) باشد هیچ گونه افزایشی در مستمری آن ها داده نخواهد شد بلکه همان میزان (محاسبه شده) را دریافت خواهند کرد. همچنین زنان کارگری که ۲۰ سال سابقه کار و ۴۵ سال سن، یا ۱۰ سال سابقه کار و ۵۵ سال سن دارند نیز می توانند درخواست بازنشستگی کنند.

برگزاری انتخابات کانون وکلای "مرکز"

انتخابات هیات مدیره کانون وکلای مرکز (شامل استان های تهران، سمنان و قم) روز ۲۴ دی، با حضور وزیر

دادگستری و رئیس دیوان عالی کشور برگزار شد. در این انتخابات، از بین ۲۹ نفر کاندیدای 'واجد شرایط' (که صلاحیت آن ها به تأیید دادگاه انتظامی عالی قضات رسیده بود) ۱۸ نفر اعضای هیات مدیره کانون مرکز (شامل ۱۲ عضو اصلی و ۶ عضو علی البدل) برگزیده شدند.

از سال ۱۳۵۷ تاکنون، این نخستین بار است که انتخابات هیات مدیره کانون وکلای مرکز به انجام می رسد. پس از استقرار جمهوری اسلامی، کانون وکلا نظیر غالب نهادهای صنفی دیگر تار و مار و تعطیل گردید. از سال ۱۳۶۱ اداره امور 'کانون وکلا' توسط قوه قضائیه به سرپرستی سه نفر واگذار شد که بعد از برکناری دو تن از آن ها نیز از سال ۱۳۶۲ سرپرستی در دست گودرز افتخار چهرمی یکی از حقوق دانان وابسته به رژیم قرار گرفت. طی سال های گذشته، چند بار وکلای دادگستری مورد تصفیه قرار گرفتند و پروانه وکالت عده زیادی از آن ها لغو گردید و مقررات کوناگونی درباره چگونگی فعالیت آن ها وضع و اجرا شد. حتی یک بار نیز مقدمات انتخابات تا مرحله اخذ رأی انجام شد ولی ناگهان متوقف گردید. تعداد محدود کاندیداهای تعیین 'صلاحیت' شده (از بین حدود دو هزار وکیل) نیز نشان از آن تصفیه ها دارد.

سرمای زمستان و کمبود سوخت

با فرا رسیدن سرمایہ شدید زمستانی در بسیاری از استان ها و مناطق کشور، یک بار دیگر کمبود سوخت مشکلات زیادی برای توده های مردم پدید آورده که هنوز هم در بسیاری جاها ادامه دارد. به رغم وعده های مسئولان دولتی در مورد تأمین کافی سوخت مورد نیاز مردم، امسال نیز کمبود نفت سفید و گازوئیل گریبان کسیر بخش وسیعی از خانوارهای محروم و زحمتکش در خراسان، آذربایجان، گیلان، خوزستان و... شد و صف های طولی در برابر جایگاه های توزیع مواد نفتی تشکیل گردید. حتی در تهران نیز، کمبود سوخت، به ویژه گازوئیل، دشواری های فراوانی را برای مردم به وجود آورد. به طوری که موعد تحویل گازوئیل مصرفی منازل که معمولاً دو روز بود، در فصل سرما به ده روز و یا دو هفته افزایش یافت و در همین حال بهای آن در بازار 'آزاد' (سیاه) نیز به دو برابر قیمت رسمی آن یعنی لیتری ۸۰ ریال بالا رفت.

کش و قوس در مناسبات ایران و اتحادیه اروپا

در پی بازگشت سفرای دولت های عضو 'اتحادیه اروپا' به تهران در آبان (نوامبر) گذشته، تلاش هایی از سوی این دولت ها و رژیم جمهوری اسلامی در جهت بهبود و 'عادی' سازی روابط فیما بین شروع شد. تعویض سفیر رژیم در آلمان از جمله اقدامات آن در همین جهت بود.

اما اعلام محکومیت یک تبعه آلمانی به نام 'هلوسوت هوفر'، به اتهام ارتکاب 'زنا' با یک زن مسلمان، به اعدام در تهران، یک بار دیگر تشنجاتی در مناسبات

دیپلماتیک جمهوری اسلامی با آن کشور و به طور کلی با اتحادیه اروپا به وجود آورد. وزیر خارجه آلمان، بعد از انتشار آن خبر، به تهران هشدار داد که این مسئله می تواند روابط دو کشور و حتی روابط ایران با اتحادیه اروپا را در معرض تهدید جدی قرار دهد. وی از دولت ایران خواست که بازرگان آلمانی را بدون قید و شرط آزاد کند. خرازی وزیر خارجه رژیم، اعلام کرد که چنین محکومیتی صورت نگرفته و این گونه مسائل نباید روابط روبه بهبود را تحت تاثیر قرار دهد. در این میان وزیر سابق آلمانی 'موله مان'، که از دلایل شناخته شده در مناسبات دو کشور است، به تهران رفت و طی اقامت چهار روزه در آن جا با برخی از مقامات رژیم گفتگو کرد.

طی روزهای بعد، برخی دیگر از دول اروپایی تلاش کردند که این 'مرافعه' را پایان دهند. وزیر خارجه فرانسه، در ۹ بهمن، در ژنو با خرازی دیدار و پیرامون توسعه روابط 'اتحادیه' با ایران گفتگو کرد. دو روز بعد نیز وزیر خارجه ایتالیا چنین دیدار و گفتگویی را انجام داد. بعد از تصمیم گیری وزرای خارجه اتحادیه اروپا در اردیبهشت گذشته در مورد متوقف کردن دیدارهای رسمی در سطح وزرا با ایران، این اولین دیدارهای رسمی و اعلام شده ی آن ها با وزیر خارجه رژیم بود، هر چند که قبلاً هم، در حاشیه مجمع عمومی سالانه سازمان ملل، چنین دیدارهایی صورت گرفته بود.

اتحادیه اروپا، به گزارش مطبوعات خارجی، بر آنست که بار دیگر 'دیالوگ' مورد نظرش را (بدون صفت 'انتقادی') در سطحی گسترده با جمهوری اسلامی از سر بگیرد و هم چنین برنامه های جدیدی در رابطه با سفر وزران ایرانی به کشورهای عضو 'اتحادیه' و بالعکس، تنظیم کرده و به مورد اجرا بگذارد.

بازداشت غیرقانونی مدیر نشریه "راه نو"

در حالی که حدود دو ماه از بازداشت اکبر کنجی، مدیر مسئول نشریه 'راه نو' می گذرد، هنوز اتهامات و دلایل دستگیری وی رسماً اعلام نشده است.

اکبر کنجی که قبلاً با ماه نامه 'کیان' نیز همکاری داشته، در تاریخ ۱۵ آذر به شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی احضار شده و پس از حضور در آنجا بازداشت و زندانی شده است. همسر وی طی نامه ای که به رئیس جمهوری نوشته (و در روزنامه سلام نیز چاپ شده) ضمن یادآوری سوابق اکبر کنجی که 'سال ها در موقعیت های متعدد اجتماعی، از عضویت در سپاه پاسداران تا فعالیت های فرهنگی و نشر کتاب و فعالیت های مطبوعاتی... اشتغال داشته، از وی خواسته است که به این مسئله رسیدگی کند. روابط عمومی دادگاه انقلاب اسلامی تهران در پاسخی به شکایت نامه ی همسر کنجی، ضمن تهدید وی به تعقیب قضایی به اتهام نشر اکاذیب، مدعی شده که بازداشت اکبر کنجی 'قانونی' بوده. اما از اعلام اتهام و یا دلایل بازداشت او خودداری کرده است. گفته می شود که اتهام او 'توهین به مقدسات نظام اسلامی' بوده است زیرا که ظاهراً وی در سخنرانی رفتار گروه های

حرب الله را به رفتار گروه های فاشیستی تشبیه کرده است.

حکم اعدام برای سردبیر یک نشریه رسمی

حکم اعدام مرتضی فیروزی، سردبیر سابق نشریه 'ایران نیوز'، به تأیید دیوان عالی کشور رسیده و به مسئولان زندان ابلاغ شده است. پس از چند ماه ناپدید شدن مرتضی فیروزی، و سپس اعلام خبر دستگیری وی به اتهام 'جاسوسی' توسط یکی از سخنگویان وزارت اطلاعات رژیم یعنی 'کیهان هوایی'، بدون هیچ توضیحی راجع به محاکمه و دلایل اتهام، حکم اعدام او به وسیله دستگاه قضایی رژیم اعلام شد.

اطلاعیه درباره

محکومیت یک روزنامه نگار به اعدام!

طبق اخبار منتشره، آقای مرتضی فیروزی روزنامه نگار، در یک دادگاه غیرعلنی محاکمه شده و بنا به ادعای جمهوری اسلامی به جرم راهی 'جاسوسی' برای یک کشور خارجی 'به اعدام محکوم شده است' و حکم وی برای بررسی به شورای عالی قضائی ارائه گشته است.

ما دستگیری و محاکمه غیرعلنی آقای مرتضی فیروزی را محکوم می کنیم و خواستار برچیدن بساط این قبیل بیادگاهها و اعاده حق افراد مورد اتهام در برخورداری از وکیل و رسیدگی به اتهامات شان از طرف یک دادگاه علنی و با حضور هیات منصفه هستیم.

ما خواستار آزادی آقای مرتضی فیروزی و دخالت مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر در رسیدگی به پرونده مورد ادعای رژیم علیه او هستیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۹ ژانویه ۱۹۹۸

۹ بهمن ۱۳۷۶

لوپن

رهبر جبهه نژاد پرست ملی فرانسه میهمان سفارت رژیم

به گزارش مطبوعات فرانسه 'ژان ماری لوپن'، رئیس جریان راست افراطی فرانسوی 'جبهه ملی'، که گرایش فاشیستی دارد در مراسمی که روز ۱۰ فوریه به مناسبت سالگرد 'انقلاب اسلامی' توسط سفارت جمهوری اسلامی در پاریس ترتیب یافته بود، شرکت کرده بود. وی 'میهمان افتخاری' سفارت بود. این میزبان و میهمان، یادآور آن مثل معروف فارسی است، که می گوید: سک زرد برادر شغال است.

به نوشته روزنامه تهران تایمز در اواسط بهمن، حسن حبیبی معاون اول رئیس جمهوری چند هفته پیش استعفانامه خود را به خاتمی داده است ولی وی تا به حال در این باره تصمیمی نگرفته است.

پس از آغاز انتشار روزنامه 'فردا' به مدیریت سردبیری احمد توکلی، در اواخر دیماه، اخیراً روزنامه 'جامعه' هم که از سوی گرداندگان مجله 'کیان' و همفکران آنها راه اندازی شده است، شروع به انتشار کرد. گفته می شود که گروهی از 'انصار حزب اله' از طریق نهاد تازه تاسیس 'اتحادیه دانشجویان حزب اله'، در پی کسب مجوز و تدارک انتشار روزنامه ای برای حزب الهی ها هستند.

بر اساس طرح 'اصلاح قانون انتخابات' که اخیراً کلیات آن در مجلس رژیم به تصویب رسیده، نظارت 'استصوابی' شورای نگهبان بر امر انتخابات باز هم گسترش یافته و این شورا و هیات های برکارده ی آن، عملاً، به صورت مجریان و ناظران یعنی همه کاره ی انتخابات درآمده اند. در این طرح، همچنین، شرط دیگری به عنوان 'حسن شهرت در حوزه انتخابیه' به جمع شرایط انتخاب شوندهگان اضافه شده است که، البته، تشخیص آن هم با شورای نگهبان خواهد بود.

انتخابات میان دوره ای در چند حوزه، از جمله تهران و اصفهان، در اسفندماه برگزار می شود. تدوین و تصویب نهایی طرح مذکور تدارکی برای دوره آتی انتخابات مجلس از سوی جناح خامنه ای و مدافعان اوست.

رکود و کساد که در سال های اخیر اقتصاد کشور، خصوصاً بخش صنعت، را در بر گرفته، با کاهش درآمدهای نفتی و کاستن از بودجه عمرانی دولت در سال جاری، باز هم رو به شدت گذاشته است. پیش بینی می شود که این رکود و کساد در سال آینده نیز ادامه یابد که، به نوبه ی خود، موجب افزایش خیل بیکاران خواهد شد.

در حال حاضر بسیاری از واحدهای صنعتی بزرگ کشور، مثلاً در قزوین، تبریز، گیلان و... با ظرفیت های خیلی پایین و یا به صورت نیمه کاره، فعالیت می کنند. کمبود ارز و قطعات ضروری و نقدینگی برای پرداخت های جاری از جمله مشکلات غالب آنهاست. مثلاً کارخانه چیت سازی بهشهر، به علت نبود مواد اولیه، در آستانه تعطیلی قرار گرفته و حدود ۲ هزار نفر از کارگران آن در معرض بیکاری هستند.

محمد خاتمی یک هیات ۲۸ نفره از مشاوران به سرپرستی میرحسین موسوی تشکیل داده است. سیدهادی خامنه ای هم اخیراً به عضویت هیات مشاوران منصوب شده است. مشاوران خاتمی در ۱۱ گروه مشورتی مانند علوم و فنون، اقتصاد، اصناف، روحانیون، اهل سنت و... شکل گرفته اند. نخستین جلسه این هیات در ۲۳ دی ماه برگزار شد.

دکتر حبیب اله پیمان، به خاطر چاپ و پخش نشریه داخلی 'گزیده اخبار'، در 'مجمع قضایی ویژه' محاکمه و با استناد به 'قانون مجازات اسلامی'، به پرداخت ۱۵۰ هزار تومان 'جزای نقدی- تعزیری' محکوم شد.

جمعی از معلولین شهر بروجرد، در اعتراض به عدم رسیدگی به خواست هایشان، روز ۱۲ بهمن در برابر 'بنیاد مستضعفان و جانبازان' این شهر اجتماع کرده و علیه مسئولان شعار دادند. معترضان به منظور پیگیری خواست های خود، اقدام به تحصن در ساختمان 'بنیاد' کردند.

یک گروه مخفی در شهر قم، زیر عنوان 'جامعه روحانیون بیدار حوزه علمیه'، با انتشار شبنامه هایی از تشدید فشار بر اطرافیان منتظری و دستگیری تعدادی دیگر از هواداران وی خبر داده است.

از سوی دیگر، منتظری طی نامه ای بعد از رویدادهای اخیر (که بخش هایی از آن نیز در روزنامه های داخلی آمده) گفته است که 'اینجانب مطالبی را که تذکر آنها را وظیفه ی دینی خود می دانستم به منطق کتاب و سنت پیامبر... بیان کردم. به بهانه ی حمایت از ولایت فقیه جمعی از افراد بسی منطق را... به راه انداخته اند و به زور و تهدید... ضمن راهپیمایی در خیابان های قم آنان را به طرف حسینیه شهدا و دفتر اینجانب حرکت دادند و با شکستن درب ها آنها را اشغال کردند و هر چه توانستند پاره کردند و هر چه خواستند گفتند و اهانت کردند... وی با اشاره به موعد برگزاری اجلاس کنفرانس، گفته است: 'صحبت من به جایی ضرر نمی زند، آنچه در شرایط فعلی صلاح نبود و صددرصد به ضرر بود حمله ی وحشیانه و غارت با سر و صدا و زمینه سازی برای تبلیغات رادیوهای بیگانه بود'.

هم چنین بر پایه اشارات برخی مطبوعات، احتمال دارد منتظری به اتهام 'جاسوسی' و یا اتهام 'دادن اطلاعات به استکبار جهانی' در زمان خمینی، محاکمه شود، حجت الاسلام رازینی نیز اشاره کرده است که منتظری در 'موقع مناسب' محاکمه خواهد شد.

محاکمه تعدادی دیگری از مقامات شهرداری تهران، از جمله غلامرضا قبه معاون مالی و اداری کرباسچی، در مجمع قضایی ویژه جریان دارد. غلامرضا قبه، به تخلفاتی از قبیل مشارکت در اختلاس وجوه شهرداری بالغ بر حدود ۱۴ میلیارد ریال، سندسازی، سواستفاده از موقعیت شغلی، تبانی در معاملات دولتی، تصرف غیرقانونی در اموال شهرداری، متهم شده است. چگونگی تشکیل و اداره ی موسسه 'غیرانتفاعی' فرهنگی- سینمایی 'فرسی' نیز جزو موارد اتهامات است.

مرجعیت وارد می شوند. اینها با شخص کار ندارند. با اسلام و با حاکمیت اسلام کار دارند. اینها می گویند چرا اسلام حاکم است و یک روحانی سرشناس در راس نظام باشد... دارند محکم ترین ستون نظام. ولایت فقیه و رهبری را زیر سوال می برند. مراتب علمی و فقهی آیت... خامنه ای مورد قبول اکثریت مردم است و هیچ فقیهی حق ندارد بگوید فقیه دیگری حق فتوی ندارد.

خامنه ای: شایبه اختلاف بین مسئولان، کرایش به آمریکا و بی اعتقاد شدن مردم به دین از القانات دشمن است.

حوادی آملی در نماز جمعه قسم بار دیگر سخنان تخریبی!! بیان کرده که بر سفاقتش می افزاید. اگر مسیحیت آمریکایی از مسیحیت حضرت مسیح جد: شده به خاطر نبودن امام در مسیحیت است که امیدواریم در آئین مسیح امامی پیدا نشود. در گرامیداشت سالگرد صدور پیام امام به کوریاچف باید گفت که این نامه شبیه نامه های پیامبر در صدر اسلام به اطراف و اکناف بود...

در روز ۱۶ آذر ماه مردمی که به تماشای فیلم آدم برفی به سینما قدس اصفهان رفته بودند مورد حمله اوپاشان و انصار حزب اله منتسب به گروه کاوه می کردند. حزب الهی ها با شکستن شیشه های سینما به ضرب و جرح مردم می پردازند. باند کاوه در بازار اصفهان به پیشنماز اداره کل ارشاد حمله کرده و با برداشتن عمامه وی او را شدیداً مضروب می کنند. همچنین حمله به طرفداران طاهری (امام جمعه اصفهان) از طرف این گروه ادامه دارد. آنها تهدید کرده بودند که نماز جمعه را تعطیل خواهند کرد و به دنبال آن این تهدید طاهری در مسجد حسین آباد سخنرانی کرده و به طرفداران خود می گوید در مقابل حمله ساکت ننشسته و به آنها جواب دهند. به دنبال این سخنرانی باند کاوه که از طرفداران مظاهری بهره اصلی باند خامنه ای در اصفهان است از حمله به نماز جمعه منصرف می شوند.

حدود ۱۰۰ نفر از مردم خیابان کهن دژ اصفهان با تجمع خود در مقابل استانداری اعتراض خود را نسبت به بالا رفتن نرخ تلفن با شکستن شیشه های استانداری نشان می دهند. عده ای از تظاهرکنندگان توسط مامورین انتظامی دستگیر می شوند.

همزمان با اجلاس سران کنفرانس اسلامی گروه زیادی از خانواده های پنهانندگان خارج از کشور در بهشت زهرا دست به تظاهرات و شعار دادن علیه رژیم نموده اند. این گروههایی با حمله سپاه درهم شکسته و عده ای دستگیر می کردند.

خواهان گرفتن آدرس و تلفن پناهند شده اند. این امر موجب نگرانی خانواده ها شده است.

یکی از مامورین نیروهای انتظامی در روز چهارشنبه ۱۰ دی ماه در تهران در درگیری با مردم کشته شد. رژیم از مردم بعنوان تعدادی از اخلاصگران نظم و امنیت جامعه نام برده است. همچنین محمد علی میری سرپرست دادسرای قضایی شهرستان ابرانشهر در روز ۵ دی ماه توسط گروهی مسلح به قتل رسیده است.

عبدالکریم سروش که در هفته های گذشته بار دیگر مورد لعن نشریات کیهان و جمهوری اسلامی قرار گرفته است به اتهام مخالفت با ولایت فقیه، رد مدیریت فقهی و طرح مدیریت علمی و غیرسیاسی، مذاکره با مسئولین وزارت خارجه آلمان، انتشار عقایدش از سوی شورای روابط خارجی آمریکا و بنیاد فورود، مخالفت با حکومت دینی، حمله به سازمان روحانیت و... بار دیگر طرح شده است. دفتر علامه!!! محمد تقی جعفری طی بیانیه ای اعلام نموده است که در روز ۸ مهرماه سال جاری ساعت ۱۱ دکتر سروش همراه با ۲ نفر دیگر با قرار قبلی به حضور جعفری رسیده و پیشنهادهایی به وی داده اند که مورد پذیرش واقع نشده، کیهان هوایی مضمون این دیدار را شکافته و در خبری نوشت: سروش در دیداری با علامه جعفری از او خواسته در کنفرانس ای که به مناسبت بزرگداشت علامه تشکیل می شود شرکت نکند و چون به این هدف دست نمی یابد از ایشان می خواهد در سخنرانی خود به نحوی نام آقای منتظری را بیاورد و همچنین درباره تجدید آزادی سخن بگوید که مورد قبول علامه قرار نمی گیرد. سروش در گفتگو با هفته نامه مبین خبر منتشره را تکذیب کرده است.

در هفته گذشته نیز پیرامون حد و مرز ولایت فقیه سخنرانی های فراوانی شد که نمونه های آن را بخشنا در اینجا نقل می کنیم. موحدی کرمانی: آنهایی که در مساله ولایت امر زمان، کوتاه می آیند ولو آنکه تمام روزها روزه باشند و تمام شب ها عبادت کنند به دلیل جهالت یا معاندت در بعد ولایت، همه اعمالشان منفور خواهد شد و همانگونه که قاتلان ائمه به آتش می افتند به آتش خواهند افتاد.

مشکینی: معنای ولایت مطلقه آن است که انحصار به قانون اساسی دارد. املاکی که ولی فقیه در آن حق تصرف دارد مثل معادن و ائفال... است که باید زیر نظر ولی فقیه استفاده شود. و اینجاست که ما می گوئیم ولی فقیه حق ولایت دارد. اموال شخصی هم اختصاص به امر امامت دارد.

محمد یزدی: خواست ۹۸٪ مردم اسلام است و نمایندگان مجلس موظفند قوانین را بر اساس اسلام تصویب کنند. قوه قضائیه در برابر توطئه به زیر سوال بردن ولایت فقیه و رهبری سکوت نکرده و به مسئولیت خودش در این رابطه عمل خواهد کرد. عده ای قصد جان نظام کرده اند و بهانه می گیرند و به حوزه

طی ۲ سال و نیم اخیر مجموعاً ۵۴ فقره سرمایه گذاری خارجی در ایران انجام پذیرفته که حجم این سرمایه گذاری ها بیش از ۷۸۲ میلیون دلار است. شرکت های خارجی برای سرمایه گذاری در ایران هیچ محدودیتی ندارد. خارجی ها می توانند سرمایه های خود را در بخش هایی که بخش خصوصی ایران حق سرمایه گذاری در آنها را دارد بکار اندازند. سرمایه های خارجی از معافیت مالیاتی به میزان ۶ تا ۸ سال برخوردارند. تنها محدودیت آنها اینست که بخشی از تولیداتشان باید صادراتی باشد.

در یکی از کارخانه های خرمشهر مبلغ یک میلیون و چهارصد هزار تومان از حقوق کارگران و کارکنان این کارخانه کسر و صرف چاپ آگهی رنگی کارخانه در یک نشریه انگلیسی زبان داخلی شده است. کارگران پس از اطلاع از این موضوع با تجمع خود خواهان رسیدگی فوری به این کلاهبرداری مدیریت شده اند. عبدالسواوه سعید زاده مدیر عامل شرکت خدمات بازرگانی مهاجر دریای جنوب با جعل پیمان ارزی و مهر بانک ها در عرص یکماه حدود ۲ هزار تن کالا به مبلغ ۳ میلیون و ۵۷۲ هزار و ۵۷۲ دلار به کشورهای بلژیک، آلمان، حوزه ی خلیج فارس و جمهوری های آسیای مرکزی صادر کرده است.

روز جمعه ۱۲ دی ماه، تعداد زیادی از دانشجویان ساکن در خوابگاه کوی دانشگاه تهران که تا ۲ هزار نفر تخمین زده می شدند با شعار مرگ بر استبداد، با تجمع در مقابل دفتر سرپرستی خوابگاه به وضعیت نامطلوب کوی دانشگاه و ضعف مدیریت آن و مشکلات رفاهی و از جمله تغذیه دست به تظاهرات زدند.

جمعی از دانشجویان دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد واحد جنوب تهران نیز با تجمع خود در مقابل دفتر مرکزی دانشگاه آزاد خواهان رسیدگی مسئولین به وضعیت تحصیلی و هرج و مرج در سیستم آموزشی خود گردیدند.

به دنبال تعطیل شدن ترمینال غرب تهران به خاطر اجلاس سران کنفرانس اسلامی، بیش از ۲ هزار نفر از مردم با اعتراض خود خواهان رسیدگی فوری به وضعیت بلا تکلیفی خود در ترمینال شده و تهدید به تظاهرات می نمایند. به خاطر حساسیت مسئولین رژیم نسبت به جلوگیری از حرکت های اعتراضی، همه آنها را با اتوبوس به ترمینال جنوب می برند تا راهی مقصدشان گردند.

اخیراً از سوی دفتر ریاست جمهوری خاتمی با گروهی از خانواده های پنهانندگان خارج از کشور تماس گرفته شده است و از آنها خواسته شده که فرد خارج شده را تشویق به بازگشت به ایران نکنند و

گسترش سازمان مخوف امنیتی جمهوری اسلامی (MOIS) در دو قاره

وزارت امور خارجه آمریکا در گزارش سالانه خود در پایان سال ۹۷ رژیم ایران را به عنوان بزرگترین سازمان تروریستی بین المللی نامیده که تنها در این اواخر ۵۰ نفر را نموده است. وزارت امنیت و اطلاعات ایران (MOIS) با وجود این که تلاش دارد دامنه ترور خود را در سطح دنیا گسترش دهد ولی عمدتاً در دو قاره ی اروپا و آفریقا دارای مراکز مهم و کلیدی می باشد. بعد از ماجرای میکونوس تقریباً مرکز خود در آلمان و پشتیبانی آنچنانی دولت بن را از دست داد. در همین حال در آفریقا هم سعی نموده مسلمانان را به نفع خود رادیکالیزه نماید که در این کشورها هم با مخالفت هائی از جانب جریانات مذهبی روبرو گردیده است، بخصوص در کشوری چون سودان که تاکنون منافع مشترکی را دنبال می نموده اند.

در هفته های گذشته عده ای از افسران سازمان امنیت ایران (MOIS) که بعنوان دیپلمات یا خبرنگار در اروپا و آفریقا به فعالیت مشغول بوده اند شناخته شده و محیط را ترک کرده اند. روزنامه ی معروف سروری (پولی تیکا) و نشریه ی اوکاندایی (The Markt Place) در نوامبر گذشته لیستی از اسامی تروریست های جمهوری اسلامی در خارج را فاش نموده اند که این مسئله آگاهان سیاسی اروپا را متعجب نموده که چگونه این اطلاعات افشا شده است. تاکنون Mois دو مرکز مهم در دنیا داشت. بین از مراکز مهم آن بشمار می رفت و متمرکز در طبقه ی سوم سفارت ایران بوده و متشکل از ۲۰ نفر متخصص ترور و آدم ربایی. که در آوریل ۱۹۹۷ بعد از اعلام تصمیم دادگاه آلمان این تشکیلات کار خود را تغییر داده و تدارکات جدیدی را دنبال کرد. در مرکز سودان خرطوم سازمان mois قدیمترین و بزرگترین مرکز جاسوسی خود در آفریقا را برقرار نموده است.

رژیم ایران با دادن ۶ هواپیمای جنگی و ۶۰ تانک روسی دل حکومت بنیادگرای سودان را بدست آورده و با کمک آنها مسیحی ها و مخالفین اسلامی سر به نیست نموده بعلاوه دولت ایران در سودان یکی از بزرگترین مدارس آموزش تروریستی را برقرار نموده که از جمله شاگردان این مدرسه فناتیک های اسلامی هستند که در سپتامبر گذشته در کایرو ۹ ترویست آلمانی را بقتل رسانیدند با وجود این طبق گزارش (The Marke Place) اختلافات بین دولت سودان و ایران رشد نموده چون این دو دولت سعی داشته هر کدام در صحنه ی بین المللی نقش کلیدی را داشته باشند.

از آنجا که مسلمانان سودان را از دو قشر متمایز تشکیل می شوند: دسته اول را اهل تسنن و دسته ی دوم را طرفداران فرقه های صوفی گری دولت ایران سعی می نماید هوداران این دو گروه را به طرف شیعه جذب نماید و به همین خاطر سازمان جاسوسی به

هر آخوندی که بتواند یک نفر از اهل بیت ضاله را جذب شیعه نماید مبلغی خواهد پرداخت.

در این اواخر سازمان جاسوسی ایران سعی نموده است تحت تاثیر اختلافات مابین سودان و ایران مرکز اصلی و مهم خود را به اروپای غربی و مهمترین آن را به پاریس انتقال دهد.

سازمان جاسوسی فرانسه هم اکنون در پاریس ۹ پایگاه جاسوسی ایران را در پاریس تحت نظر داشته و سعی دارد با سران این مراکز و با بنیادگرایان اسلامی شمال آفریقا رابطه برقرار نماید.

در آفریقا سازمان تروریستی (MOIS) در حال حاضر چشم به جزیره ی ساندیار دوخته و در آنجا دو نفر از افسران سازمان جاسوسی ایران سعی نمودند تا جبهه ی اتحاد خلق (CEUF) را تحریک به قیام نمایند، اما موفق نگردیدند و نتیجه ای جز شکست برای دو افسر به همراه نیاورد، زیرا که آنها در گذشته های نه چندان دور سعی نموده بودند در حزب اسلامی کنیا هم قیامی را برپا نمایند که آنهم به شکست انجامید.



همین طور در بالکان سازمان جاسوسی (MOIS) دوران سختی را می گذراند زیرا طبق گزارش روزنامه ی (Politika) تمام این ناکامی ها بخاطر بی توجهی مسئولان پایگاه های جاسوسی ایران در (وین) می باشد یعنی آنها گاهی با پاسپورت دیپلماتیک و گاهی ترویستی و حتی با پاسپورت نقلی مسافرت می نمایند و این خود باعث توجه بیشتر سازمان جاسوسی آن کشور شده است.

در یوگسلاوی سازمان تروریستی (MOIS) با مشکل دیگری روبرو شده است آن هم مسئله پاسدارانی است که در آنجا بسر می برزند، یکی از این پاسداران که قبلاً در (Oslo) بوده مترجم نروژی کتاب سلمان رشدی را دزدیده و به قتل رسانده است.

آن طوری که از بین سخنان دیپلمات های واشنگتن برمی آید، مسئله سازمان تروریستی ایران و پاسداران در خارج مشکل بزرگی برای وزیر جدید سازمان امنیت ایران 'نُجف آبادی' گردیده است. او که طرفدار جناح خاتمی می باشد در خارج از کشور هیچ کنترلی بر روی سازمان جاسوسی (Mois) نداشته زیرا این سازمان دستورات خود را مستقیماً از رهبری انقلاب یعنی خامنه ای می گیرد. طبق گزارش منابع گزارشی غرب در حال حاضر در ایران در حدود یازده مرکز

آموزشی ترویستی می باشد که سالانه در این مراکز ۵۰۰۰ زن و مرد آموزش می بیند و طرز کار با ابزار و آلات ترویستی را فرا می گیرند. اغلب این کارآموزان از کشورهای خاورمیانه بخصوص الجزیره هستند شاگردان این مراکز در آفریقا بشدت تقلیل نموده اند، زیرا طبق گزارش نشریه اوکاندایی (Market Place) مسلمانان آفریقا دیگر نمی خواهند با سازمان مخوف و دهشتناک ترویستی ایران همکاری نمایند.

روزنامه ی (دهلی تلگرام) در لندن می نویسد آکادمی های آموزشی ترویستی در ایران متشکل از دهکده های کاملی است سازمان یافته، از خانه های کوچک، مغازه ها و مساجد. از مهمترین این آکادمی ها، مرکزی است در قزوین، در آنجا کارآموزان برای این که بتوانند کاملاً و از نزدیک آموزش ها را تجربه نمایند به مخالفین اعداسی تیراندازی نموده تا بدین وسیله کاربرد سلاح های مختلف را روی اجساد امتحان نمایند. بزرگترین مرکز از یازده مرکز ترویستی ایران در نایز همدان در یک پادگان قدیمی برقرار است. عملیات انتحاری حزب اله لبنان در این مرکز مهم آموزش داده می شود. حزب اله شیعه لبنان که از مهمترین طرفداران رژیم ایران هستند با فراگیری آموزش ها در مراکز ترویستی ایران در منطقه دست به ترورهای بی شماری زده و خواهند زد و از لبنان بر علیه اسرائیل دست به عملیات ترویستی می زنند.

در اولین ماه های امسال در حدود ۴۰ جامبوجت جنگی ایرانی برای آنها در دماسکوس سوریه به پرواز درآمده و در حدود ۴۰ موشک ضدتانک و کاتیوشا که هر کدام ۴۰ کیلومتر برد داشته از طرف دولت ایران در اختیار آنها قرار گرفته است.

سازمان ترویستی ایران، تور خود را در تمام دنیا پهن نموده است از مرز پاراگوئه گرفته تا مرز آرژانتین و برزیل مراکزی برای تربیت ترویست ها به وجود آورده است. حمله به مرکز فرهنگی یهودی ها در (Buenos Aires) در سال گذشته یکی از این ماموریت ها بود که حزب اله به دستور دولت ایران انجام داد. همین طور در تایلند هم مسئله ای مشابه میکونوس آلمان به وجود آوردند. به این صورت که نماینده ی (Mois) در تایلند یک ماشین کرایه ای مملو از مواد منفجره را به داخل سفارت اسرائیل فرستاد، ولی موفق نگردید، چون تصادفاً این ماشین با یک موتور برخورد نموده و هنگامی که پلیس جنازه ی صاحب بنگاه کرایه را در ماشین حامل پیدا نمود و با پی گیری آدرس بنگاه ماشین کرایه فاش گردید که ترویست ایرانی مسئول و مدیر بنگاه را به قتل رسانده تا شاهد عینی نداشته باشد. در حال حاضر قاضی تایلندی مامور (Mois) را محکوم به مرگ نموده ولی در عین حال دولت تایلند اجرای حکم را به تعویق انداخته، زیرا دولت ایران تهدید نموده است که مرگ این مامور ایرانی نتایج بسیار بدی را برای تایلند به همراه خواهد داشت.

ترجمه: ناهید

به نقل از روزنامه ی آلمانی Die Welt

درباره اتحاد نیروهای چپ ائتلاف و همکاری با دیگر نیروهای سیاسی

کمیته مرکزی

و شخصیت ها ، با هدف ایجاد یک آلترناتیو دمکراتیک ، برای جهت دادن به مبارزات مردم برای :

- سرنگونی جمهوری اسلامی

- استقرار یک دولت موقت انقلابی

- فراخوان مجلس موسسان منتخب مردم برای تصیم گیری در مورد قانون اساسی و سیستم سیاسی آینده کشور

سازماندهی همکاری های پایدار فیما بین نیروهای سیاسی در سطوح مختلف و برای دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران ، گامی در جهت رسیدن به تحقق چنین هدفی است .

۲- همکاری و اتحاد عمل با تمامی نیروهایی که از مطالبات مردم در این یا آن عرصه معین دفاع می کنند و در چنین مبارزاتی مشارکت می نمایند . معیار در این همکاری ها نه موضع نسبت به این یا آن نیرو ، بلکه هدفی است که همکاری جهت تحقق آن صورت می گیرد .

در چنین شرایطی وظیفه نیروهای سیاسی پشتیبانی همه جانبه از مبارزات جاری و سازماندهی آنها برای کسب حقوق دمکراتیک مردم و در راس آنها اعاده حق حاکمیت خویش از طریق براندازی رژیم جمهوری اسلامی است .

در پاسخ به این وظیفه ، سیاست ما در برخورد با دیگر نیروهای سیاسی سه عرصه را دربر می گیرد :

۱- همکاری و همگرایی نزدیک تر و هدفمندتر نیروهای طرفدار سوسیالیسم و مدافع منافع اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان ، براساس خطوط کلی برنامه ای ، با هدف رسیدن به یک جنبش فراگیر و سوسیالیستی در ایران . جهت گیری جنبش چپ در این راستا می تواند نقش قاطعی در تحولات سیاسی به نفع مردم ایران ایفا نماید .

این روند همکاری و همگرایی می تواند کلیه سازمانها ، محافل و عناصر طرفدار سوسیالیسم را دربرگیرد و برای پیشبرد آن می توان از روش ها و طرق مختلفی از جمله برگزاری سمینارها ، کنفرانس ها ، ایجاد بولتن های بحث مشترک و ... درعین تشدید همکاری ها و مراودات متقابل استفاده کرد .

۲- تلاش برای دستیابی به ائتلاف وسیعی از نیروهای مترقی و دمکراتیک اعم از احزاب ، سازمان ها ، محافل

جامعه ما در یکی از حساس ترین شرایط بحرانی خود ، طی دو دهه اخیر به سر می برد . اوضاع سیاسی برای اولین بار در حیات جمهوری اسلامی به نفع مردم دگرگون شده است . انتخابات ضددمکراتیک رژیم و شکاف در میان جناح های داخلی آن ، فرصت و امکان حضور مردم در صحنه سیاسی و اعلام آشکار این حضور را با دخالت در معادلات قدرت حکومتی فراهم ساخته است . نتایج این انتخابات نه مقطعی هستند و نه قابل بازگشت . بحران حکومتی بعد از انتخابات ، ابعاد دیگری به خود گرفته است . تکیه بر سرریزه در برابر مردم ، کفایت خود را برای حکومت درعمل از دست داده است . در صفوف حاکمیت نیز ، توجه به خواست های مردم برای حفظ حکومت اسلامی طرفدار یافته است و این آغاز پایان حکومتی است که حقانیت خود را نه از انتخاب مردم که از سرکوب این مردم بنام دین و مذهب کسب می کند .

موفقیت مردم در به هم ریختن معادلات قدرت درون رژیم ، بیان بلوغ سیاسی جامعه و رشد بطشی اما انکارناپذیر جنبش مردم در طول دو دهه حکومت جمهوری اسلامی و آمادگی آن برای دخالت فعال در حیات سیاسی جامعه است .

اکنون دو روند متناقض و متفاوت در جامعه ما در جریان است :

از یکسو فضای جامعه هر روز بیشتر از روز پیش دگرگون می شود . مردم هرچه بیشتر امکان طرح خواسته هایشان را می یابند و این همه در شرایطی است که بحران اقتصادی و اجتماعی در جامعه ما ، همچنان درحال گسترش است . زندگی اکثریت جامعه در فقر و فلاکت فرو رفته است . بیکاری و بی آیندهی دامنگیر نیروی وسیع و جوان جامعه است ، زنان همچنان از حقوق اولیه و انسانی خود محروم و قربانیان تبعیض جنسی حکومت اسلامی اند ، امنیت اجتماعی و شغلی فاقد مفهوم است و همچنان قانون جنگل بر مناسبات حکومت با مردم حاکم است .

از طرف دیگر ، در اردوی استبداد شکاف افتاده است و حکومتگران بر سر چگونگی حفظ حکومت خود ، دچار تفرقه اند . محافل و باندهای حاکم بر مراکز اصلی قدرت رژیم ، در رعب و وحشت از آینده و قبل از همه برای حفظ موقعیت خود با تمام وسائل به ادامه سرکوب خشن هر صدای مخالفی تاکید می کنند . درحالی که نیروهای منتفع از حضور مردم در انتخابات اخیر ، و برای تحکیم موقعیت خود ، طرفدار حفظ حکومت از طریق تعدیل چهره خشن آن ، بدون تغییری جدی در مبانی ضددمکراتیک آن هستند . شکاف در حکومت ، بیان روشن تغییر تناسب قوا به نفع جنبش مردم است .

اطلاعیه درباره

حمله انصار حزب الله به مراسم بزرگداشت بازرگان

امروز مراسم سالگرد درگذشت مهندس مهدی بازرگان در حسینیه ارشاد توسط انصار حزب الله ، برهم زده شد و از ورود رهبران نهضت آزادی و مدعوین آنها و نیز جمعیتی که برای شرکت در این مراسم بزرگداشت در محل جمع شده بودند ، مانعت بعمل آمد . در ادامه ، انصار حزب الله به ضرب و شتم مردم پرداخته ، به پراکنده نمودن آنها دست یازیدند .

اقدام به ضرب و شتم مردم و جلوگیری از برگزاری بزرگداشت بازرگان ، قبلا نیز در جریان مراسم مشابهی در مشهد صورت گرفته بود . این قبیل اقدامات بدنبال حمله به دفتر منتظری و آذری قسی ، شدت بیشتری گرفته و تحت زعامت شخص خامنه ای و برای زدودن آثار شکست فضاحت بار او در دوم خرداد ماه ، هر روز تکرار می شود . حمله به دفاتر روزنامه سلام ، هفته نامه نوید و ایران فردا ، جلوگیری از سخنرانی های سروش و محاکمه دکتر پیمان از جمله آنهاست . اقداماتی که خاتمی آنها را با سکوت مطلق نظاره می کند .

ما اقدامات ارتجاعی انصار حزب الله در حمله به مراسم بزرگداشت بازرگان و دفاتر مطبوعات و سخنرانی ها را محکوم می کنیم و از همه نیروهای آزادیخواه خواستار مقابله با آنها با تمامی اشکال ممکن هستیم !

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۳۰ دی ۱۳۷۶

۲۰ ژانویه ۱۹۹۸

درباره‌ی "شعارهای تاکتیکی و وظائف ما"

مطلبی زیر عنوان 'انتخابات دوم خرداد'، شعارهای تاکتیکی و وظائف ما' که از جانب رفقای کمیته مرکزی ارائه شده، در 'اتحادکار' شماره ۴۶ (بهمین ۷۶) به چاپ رسیده است. این مطلب، ضمن آن که به درستی بر بررسی و بازنگری شعارها و وظایف مقطعی و تاکتیکی ما برحسب شرایط معین سیاسی (و البته در پیوند با شعار استراتژیک و اهداف برنامه‌ای) تاکید می‌کند، سوالات و ابهامات زیادی را نیز به وجود می‌آورد که در زیر به برخی از مهمترین آنها، به اختصار، می‌پردازیم.

۱- نخستین سوال که از خواندن نوشته مذکور به ذهن می‌رسد آنست که ارزیابی و تحلیل ما، بالاخره، از 'حادثه دوم خرداد' چیست؟ و آیا این ارزیابی با آنچه که در سرمقاله‌ها و مقالات قبلی، و از جمله 'قطعنامه پلنوم کمیته مرکزی پیرامون انتخابات' (مندرج در شماره ۴۰- مرداد ۷۶- نشریه) آمده، مطابقت دارد؟ در این مطلب، تحلیلی ناقص و یکجانبه از انتخابات دوم خرداد ارائه شده که، به نظر می‌رسد، با ارزیابی‌های پیشین فرق زیادی دارد. پدیده دوم خرداد، در واقعیت امر، پدیده‌ای دوپهلوی و متناقض بود: مردم از شکافی که در میان جناح‌های رقیب رژیم ایجاد شده بود به درون خزیده و توده‌نی سختی به جناح غالب حکومت (جناح خامنه‌ای و ناطق‌نوری و شرکا) زدند، در همان حال که در انتخاباتی که تمامی ترتیبات آن به وسیله همان رژیم چیده شده بود، شرکت جستند. از یک سو به جناح غالب جمهوری اسلامی 'نه' گفتند و از سوی دیگر، از طریق مشارکت در انتخابات و دادن رای به یکی از کاندیداهای مورد تایید شورای نگهبان، همان جمهوری اسلامی را تایید کردند. این حرکت، با در نظر گرفتن دامنه‌ی مشارکت مردم، حرکتی کاملاً 'وسیع' لکن با عمقی 'محدود' بود، شکلی 'انقلابی' ولی مضمونی 'اصلاح طلبانه' داشت، حرکتی غالباً 'سلبی' بود تا 'اثباتی'، 'خودانگیخته' بود تا 'سازمان یافته'، 'تدافعی' بود تا 'تهاجمی'... نادیده گرفتن هر کدام از این جنبه‌های دوگانه‌ی این حرکت واحد، می‌تواند به ارزیابی‌های یکجانبه و نادرست، چنان که در همین دوره در میان نیروهای مختلف سیاسی شاهد آن بوده‌ایم، راه بکشاید. در این مطلب نیز فقط یک وجه این حرکت وسیع، یعنی 'درهم ریختن بساط حکومتیان'، یا 'به لرزه درآوردن ستون رژیم' با استفاده از ابزار انتخاباتی و یا تاکید بر جمهوریت در مقابل ولایت، عمده شده و وجه دیگر آن در سایه قرار گرفته است. این ارزیابی یکجانبه، نتیجه گیری‌های بعدی مطلب را نیز دچار اشکال ساخته است. مثلاً در مورد سیاست تحریم این انتخابات، در حالی که قطعنامه پلنوم (مورد اشاره در بالا) با اشاره به الزام مردم به 'انتخاب بین بد و بدتر'، و همچنین 'موفقیت بزرگ ابتکار مردم در استفاده از

شکاف رژیم' نتیجه گیری می‌کند که 'این امر، نه بیانگر آنست که با این شرکت، انتخابات رژیم دموکراتیک شده است و نه دلیلی وجود دارد که در تاسی از حرکت خودانگیخته مردم، احزاب سیاسی اپوزیسیون خود را برای بازی در شکاف درون رژیم منحل نمایند'، از مطلب اخیر چنین برمی‌آید که برعکس، بایستی در چنین انتخاباتی شرکت جست؛ 'استفاده از بوروکراتیک ترین انتخابات، قانونمندی دیگری را به مردم کشور ما در مبارزاتشان آموخت. قانونمندی استفاده از امکانات قانونی و ممکن در نفی بساط یک حکومت بی قانون'.

۲- هر گاه بپذیریم که پدیده دوم خرداد در بطن خود حامل چنین وجوه متناقضی بوده است، ارزیابی ما از نتایج حاصله و از شرایط بعد از آن نیز، بایستی همه آن جوانب را ملحوظ دارد تا بتواند شعارها و وظایف درستی منطبق با شرایط واقعی موجود تعیین و اتخاذ نماید. وگرنه، باز هم زیاده روی از این یا آن سوی و مخاطرات همراه با آن گریبانگیر ما خواهد بود: از یکسو، نادیده گرفتن حرکت گسترده مردم و تبعات و تاثیرات واقعی آن بر رژیم حاکم، و تصور این که گویا هیچ اتفاق مهمی رخ نداده (علی‌الکبری رفته، و به جای علی‌الکبری که قرار بود جانشین او شود - و تمامی تمهیدات هم به همین منظور انجام گرفته بود - سیدمحمدی آمده است) می‌تواند این خطر را در برداشته باشد که روحیه حرکت و مبارزه مردم را که در سطحی وسیع به نمایش درآمد تبدیل به یاس و نومیدی و کناره گیری طی دوره‌ای دیگر بنماید. خوشبختانه نشانه‌های موجود حاکی از آنست که به رغم فشارها و محدودیت‌های موجود، توده‌های مردم چنین روحیه‌ای از تلاش و مبارزه را همچنان حفظ کرده‌اند. تلاش نیروهای دموکراتیک و انقلابی در چنین مقطع حساسی باید آن باشد که ضمن حفظ و تقویت این روحیه‌ی حضور و دخالت مستقیم مردم، آن را در جهت تامین خواست‌های عملی و گسترش مبارزات مهم به سمت خواست‌ها و اهداف بیشتر و بالاتر سوق دهد. از سوی دیگر، عمده کردن اثرات حرکت دوم خرداد در 'به لرزه درآوردن ستون رژیم' و نادیده گرفتن بهره برداری‌هایی که جناح‌هایی از همان رژیم از حرکت مردم کرده و می‌کنند، این خطر را به همراه دارد که روحیه واقعی تلاش و مبارزه توده‌ها صرفاً در خدمت منافع خودغرضانه‌ی جناح‌ها به کار گرفته شود و مصالح و خواست‌های مردم وجهه‌المصالحه‌ی دستجات حکومتی گردد. از همان فردای دوم خرداد آشکار بوده و هست که خاتمی و جریان‌ات پشتیبان او (کارگزاران و خط امامی‌ها) می‌کوشند مشارکت مردم در انتخابات را به حساب خویش منظور کرده و آن را به عنوان تاییدیه‌ای برای خود و سیاست‌هایشان وانمود کنند و در نهایت نیز حضور و حرکت مردم را

به‌نام

وسيله‌ای برای تثبیت موقعیت خودشان در منازعات درون حکومتی به کار بگیرند. مقابله با چنین خطری مستلزم آنست که اپوزیسیون از هر گونه توهم پراکنی راجع به شعارها و 'اصلاحات' مورد ادعای جناح خاتمی بپرهیزد و متقابلاً توده‌ها را در جهت برقراری تشکل‌های آزاد و حرکت‌های مستقل به منظور پیگیری و تحقق خواست‌های شان، یاری رساند.

۳- نوشته مورد بحث، در حالی که بخشی را به بررسی شرایط موجود اختصاص داده ولی تقریباً هیچ چیز راجع به رویدادهای عمده بعد از انتخابات نگفته است. کویلی 'نقوسم' رفقای نویسنده در همان دوم خرداد متوقف شده است. پس از انتخابات، دولت ائتلافی جدیدی تشکیل شده، وعده 'اصلاحات' بیشتری داده شده ولی - طی مدتی نزدیک به هشت ماه - هیچ کار قابل توجهی انجام نگرفته است. دعواهای دیگری در گرفته و زورآزمایی‌های تازه‌ای در بین دستجات حکومتی آغاز گردیده است. در مطلبی که می‌خواهد شعارها و وظایف ما را در این مقطع روشن نماید، توضیحی راجع به این مسائل نیامده است. بحث و بررسی این گونه مسائل، البته، می‌تواند در نوشته دیگری، مثلاً در تحلیل اوضاع سیاسی، مطرح شود. در این صورت، بجای مفید بود که چنین تحلیلی، پیش از پرداختن به شعارها و وظایف ما، ارائه می‌شد.

۴- در این مطلب، بدون آن که اشاره مستقیمی به امکان یا عدم امکان اجرای 'اصلاحات' موعود دولت خاتمی طرح شود، شرح نسبتاً مفصلي راجع به 'رفرم'‌ها و ضرورت مبارزه برای آنها، نوشته شده است. در آنجا، ضمن اعلام این که 'ما هیچگاه، مبارزه برای مطالبات روزمره مردم و نقش آن در تغییر شرایط به نفع مردم را انکار نکرده‌ایم'، آمده است که 'ولی از امکان پذیری آن نیز دفاع نکرده‌ایم'، و با آن که ضمن طرح شعارهای تاکتیکی، 'تاکیدی هم بر ضرورت عملی نمودن این شعارها، حتی با وجود جمهوری اسلامی نکرده‌ایم'. با این توصیف از برخورد گذشته‌ی ما به مطالبات و شعارهای تاکتیکی، معلوم نیست که برای چه چیزی آن‌ها را مطرح کرده‌ایم و چرا در این کار خود موفق نبوده‌ایم؟ و چکار باید بکنیم که بر 'ضرورت عملی نمودن' آنها تاکید داشته باشیم؟ به نظر می‌رسد که ناکامی ما در طرح و دفاع از شعارها و بردن آنها به میان مردم عمدتاً، ناشی از سستی خود ما و مجموعه‌ی اپوزیسیون دموکراتیک و انقلابی، و فراتر از آن به واسطه‌ی ضعف ارتباط و پیوند ما با توده‌های مردم بوده است. در هر حال، تاکید روی طرح و تبلیغ شعارهایی که آنها را مناسب شرایط معین می‌دانیم و از آنها دفاع می‌کنیم، تاکید نابجایی نیست. لکن آنچه نابجاست اینست که رفقای نویسنده در تاکید و 'پافشاری' روی 'رفرم'‌ها تا جایی پیش (پس؟) می‌

ارتقای سطح مبارزات آنها باشد. این نه به مفهوم دنباله روی صرف از مطالبات جاری و یا تاسی از حرکت خودانگیخته مردم، و نه به معنی نادیده انگاشتن رنج ها و آلام روزمره آنها و به تاخیر انداختن هر گونه بهبودی در وضع کار و زندگی توده ها به فردای بعد از جمهوری اسلامی است. حلقه ی واسط در میان شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیک، هم بهبود نسبی در وضع مردم، به ویژه کارگران و زحمتکشان، و هم ارتقای مبارزات آنان برای سرنگونی رژیم حاکم است. در همین رابطه تلاش و مبارزه برای ایجاد تشکل های آزاد و مستقل یکی از موارد قابل توجه است که هم می تواند زمینه ای را برای بهبودهای نسبی و تحمیل خواست های توده های مردم به رژیم فراهم آورد و هم می تواند ضمن مقابله با خطر کشانده شدن بخشی از توده ها به دنباله روی از جناحی از حکومت، چارچوب مناسبی برای تداوم و تعمیق مبارزه مستقل و حق طلبانه آنها باشد. پیداست که، در وضعیت حاکم، امکان مبارزه و تلاش برای ایجاد تشکل های مستقل و آزاد در هر عرصه و یا در میان تمامی اقشار توده ها، به یک اندازه مهیا و میسر نیست بلکه در این مورد نیز باید مناسب ترین و مستعدترین عرصه ها را یافته و

بیشترین نیرو را در آنها متمرکز کرد.
۸- یکی دیگر از وظایف و شعارهای ما، که در شرایط کنونی اهمیت خیلی زیادی می یابد، تلاش برای شکل گیری و ایجاد آلترناتیو دموکراتیک و انقلابی-آلترناتیوی معتبر و موثر- است. نمی توان انکار کرد که نبود چنین آلترناتیو مطمئنی، یکی از دلایل شرکت گسترده مردم در انتخابات دوم و انتخاب بین بد و بدتر بوده است. در همین حال، دستجاتی از حکومت نیز می کوشند که ضمن آن که سهمی از قدرت را هم در دست دارند نقش اپوزیسیون را هم، به منظور کشاندن مردم به دنباله روی از سیاست هایشان، بازی کنند. شکل گیری چنان آلترناتیوی، هم امیدهای تازه ای در بین توده ها پدید می آورد و هم تأثیرگذاری تلاش ها و مبارزات نیروهای انقلابی و دموکراتیک را افزایش می دهد.

۶- همین گونه سئوالات و ابهامات در مورد تبدیل مسئله تضاد بین جمهوریت و ولایت و الغای ولایت فقیه به شعار 'محوری' تاکتیکی هم مطرح است. چرا همه شعارهای تاکتیکی ما، در عرصه های مختلف باید متوجه این مضمون (تضاد بین جمهوریت و ولایت) و خواست حق انتخاب مردم در تمام سطوح جامعه و تحقق خود حکومتی آنان باشد، یا چرا نقطه محوری حمله امروز... و شعار ما امروز باید الغای ولایت فقیه و به رسمیت شناختن حق انتخاب مردم باشد؟ تردیدی نیست که افشای تضادها و تناقضات درونی رژیم، و از جمله تضاد بین جمهوریت و ولایت، و مبارزه با 'اصل ولایت فقیه' و رژیمی که بر مبنای آن بنا شده است، همواره از وظایف جاری ما بوده و هست و هر زمان که این تناقض ها و کشمکش ها در درون رژیم نیز بالا می گیرد زمینه مناسب تری برای پیشبرد مبارزه توده های مردم در این عرصه فراهم می شود. اما پاسخ این سوال به هیچ وجه روشن نیست که چرا بایستی امروزه 'حق انتخاب مردم در تمامی سطوح' (یعنی چیزی فراتر از شعار 'انتخابات آزاد') و یا 'الغای ولایت فقیه' به عنوان شعار 'محوری' مطرح شود؟ آیا در ناصیه جمهوری اسلامی، در شرایط مشخص امروز، امکان چنین رفرم هایی مشاهده شده است؟ اگر آری، بجاست که رفقای نویسنده آن را و دلایل آن را صریح تر مطرح کنند و اگر نه، باید گفت که طرح و تبلیغ چنین رفرم هایی در چارچوب رژیم حاکم، توهم پراکنی است چرا مثلا نمی توان، در همین شرایط، به جای این شعار 'محوری'، شعار 'خلع ید از روحانیت' را مطرح کرد؟ گذشته از این ها، ارتقا و یا تبدیل یک شعار 'تاکتیکی' به شعاری 'محوری'، به طوری که همه شعارهای ما در زمینه های مختلف بایستی تابع و تحت الشعاع آن باشند، چه معنایی دارد و به چه چیزی کمک می کند؟ معلوم نیست که چرا باید محتوی شعارهای ما مثلا در زمینه های کارگری، دانشجویی، زنان و مسائل اقتصادی و اجتماعی، در ارتباط با مسئله تضاد بین جمهوریت و ولایت تعیین شود؟

۷- طرح و تبلیغ شعارهای ما در این مقطع نیز طبعاً باید در ارتباط با خواست های مردم و گسترش و

روند که می نویسند: 'مبارزه برای رفرم ها، نه فقط مغایرتی با خواست تغییرات انقلابی و بنیادی در جامعه ندارد، بلکه تنها مسیر ممکن برای رسیدن به چنین تغییراتی است'.

۵- جمهوری اسلامی، بنابه ماهیت و سابقه عملکرد آن، رژیمی اصلاح ناپذیر است. بدین مفهوم که این رژیم فاقد ظرفیت تغییر و تبدیل تدریجی به رژیمی دموکراتیک است. در این مورد، اختلاف نظری در سازمان ما نبوده و نیست و از این رو نیز، به درستی، شعار سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان شرط گذار جامعه به دموکراسی مطرح شده و می شود. اما همین رژیم می تواند در اثر فشار اعتراض و مبارزه توده ها و یا در تلاش برای طولانی تر کردن عمر خود، پاره ای اصلاحات را در عرصه های محدود و معینی به اجرا درآورد. ولی سوال مهم و ظرافت قضیه در اینجا نهفته است که کدام اصلاحات، در چه شرایطی و چگونه؟ چه ناکفته پیداست که عدم استفاده از ظرفیت ها و امکانات مبارزاتی موجود در جهت بهبود شرایط زیست و کار توده های مردم و ارتقای سطح مبارزه آنها برای برچیدن بساط رژیم، راهی درست و کاری عاقلانه نیست. توهم پراکنی نسبت به ظرفیت ها و امکان اصلاحات در چارچوب رژیم نیز به همان اندازه، اگر نه بیشتر، نادرست و نابخردانه است. در مقابل 'جریاناتی که (به غلط) تحقق هر گونه شعاری در این زمینه را به فردای بعد از جمهوری اسلامی، حواله می دهند'، جریانات دیگری در بین اپوزیسیون وجود دارند که به طرز اصلاح ناپذیری به اصلاح پذیری جمهوری اسلامی دل بسته اند و، به ویژه بعد از انتخابات دوم خرداد، به توهم آفرینی در مورد دولت خاتمی پرداخته اند. حال با در نظر گرفتن این ملاحظات کلی، و این که طبعاً جامعه دموکراتیک یک شبه ساخته نمی شود، پرسیدنی است که آیا پایه های چنین جامعه ای در بطن استبداد جمهوری اسلامی و در مبارزه با آن و در نفی آن شکل می گیرند، نهادینه شده، بنیان های تحول دموکراتیک را می سازند؟ آیا چنین رفرمی، در چارچوب این رژیم، امکان تحقق دارد؟ یا آن که استبداد جمهوری اسلامی اساساً مانع از نهادینه شدن پایه های جامعه دموکراتیک می شود؟

اطلاعیه درباره

آزادی فرج سرکوهی

بنا به خبر رسیده، فرج سرکوهی امروز از زندان آزاد شده است. اما این آزادی که در اختناق حکومت اسلامی، تنها زیر فشار افکار عمومی میسر شده است، تضمین شده نیست. کما این که دفعه قبل نیز، فرج از زندان بیرون آمد، اما بلافاصله ماموران رژیم او را دوباره دستگیر و روانه زندان نمودند. از سوی دیگر با آزادی از زندان به هیچ وجه خطر سوقصد به جان او منتفی نیست.

ما خواستار آن هستیم که:

۱- حفظ جان فرج سرکوهی تضمین گردد، بدین منظور نمایندگان مجامع بین المللی مستقیماً در این زمینه اقدام کنند.

۲- فرج سرکوهی بتواند آزادانه از کشور خارج شده و مسافرت نماید.

ما از کلیه نیروهای مترقی و آزادیخواه خواستار مبارزه برای تأمین شرایط فوق هستیم و تمامی مجامع بشردوستان بین المللی را به دفاع از حقوق پایمال شده فرج سرکوهی فرا می خوانیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۸ ژانویه ۱۹۹۸ - ۸ بهمن ۱۳۷۶

"ولی فقیه ولایت کند و نه حکومت"؟

آزاد

به تدریج و یک به یک سایر جناح‌ها را کنار میزنند. تنها این آخرین انتخابات است که دخالت مردم نقشه‌های از پیش طراحی شده را تا حدی باشکست یا شاید هم به توان گفت با تاخیر مواجه کرد. در طول این هشت سال هیچ از یک جناح‌ها با اصل ولایت فقیه مخالفت نکرده است. نه تنها مخالفت نکرده که به کرات آن را تأیید نیز کرده‌اند. پس از مرگ گلبایگانی و اراکسی کسی در صدد انتخاب مرجع و مجتهد اعظم برنیامد. بلکه بیشتر سعی شد تا خامنه‌ای بیش از پیش با پاسخ گونشی به سوالات دینی شکل کامل ولی فقیه را بدست آورد. تمامی جناح‌ها به عنوانی مختلف تعهد خود به این اصل پایه‌ای حکومت اسلامی را بارها تکرار کرده‌اند.

"حالا خط امامی بودن یعنی چه؟ خط امامی بودن غیر از اعتقاد به ولایت فقیه است. اعتقاد به ولایت فقیه یک اعتقاد شرعی است و خط امامی بودن یک اعتقاد سیاسی است. ... خط امامی بودن یعنی ما دعا میکنیم که مواضع مابین مواضع امام راحل خیلی نزدیک بوده است. غیر از اینکه معتقد به ولایت فقیه و تابع ولی فقیه زمان بودیم." (عصر ما پرسش و پاسخ بهزاد نبوی ۱۳۷۶/۱/۲۲)

"ولایت فقیه یک چهارچوب نظری و یک طرح برای بنا کردن حکومت اسلامی است. در حالیکه خط امام بیانگر یک خط مشی خاص درون آن چهارچوب نظری است." (عصر ما - التزام عملی به ولایت فقیه - ۱۳۷۶/۱/۲۲)

اگر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بدین گونه تعهد و التزام خود را به اصل ولایت فقیه تعریف و تأیید می‌کند، اما جناح دیگر با صراحتی به مراتب روشن‌تر می‌گوید:

"آقای عسکروالادی ولایت فقیه را مهمترین میراث امام و نظام جمهوری اسلامی دانست و گفت: باید در این باره تمام قوایسایان را بگذاریم... آقای عسکروالادی ضمن تشریح خط مشی هیئت مؤتلفه که در راستای اوامر مقام ولایت می‌باشد افزود: ما از روز اول مشی اسلامی و مشی مطلق ولایت را داشتیم." (نشریه شما ارگان جمعیت مؤتلفه اسلامی - ۱۷/مهر/۱۳۷۶)

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در بیانیه‌ای که اخیراً منتشر کرده آورده است: "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بنابر رسالت سنگینی... بردوش داشته دفاع از کیمان انقلاب اسلامی و ارکان آن (خاصه مرجعیت و رهبری و ولایت فقیه) را اولین وظیفه اسلامی انقلابی خود دانسته و می‌داند." (شما ۷/۲۲/۷۶)

بنیال سخنان منتظری و وقایع دانشگاه، جناح‌های گوناگون درون حکومت در حمایت از ولایت فقیه و در محکوم کردن این وقایع بایکدیگر مسابقه گذاشتند. خاتمی در مصاحبه تلویزیونی گفت: "

اول - دی ۱۳۷۶)

با انتخاب خامنه‌ای به عنوان رهبر و تأیید گلبایگانی و به دنبال آن اراکسی به عنوان مجتهدین وقت، مسئله جانشینی خمینی و ادامه حکومت اسلامی حل و فصل شد. در حالیکه برخی از نیروهای اپوزیسیون بر این اعتقاد بودند که خلا ناشی از مرگ خمینی عامل اساسی در تشدید بحران جمهوری اسلامی و فروپاشی آن است، حکومت نه تنها از هم نپاشید بلکه در طول بیش از هشت سال که از ولایت فقیه‌ای خامنه‌ای می‌گذرد، اگر چه این ولایت فقیه آن ولایت فقیه قبلی نیست ولی حکومت اسلامی به حیات خود ادامه داده و با تصفیه‌های درونی به سمت یک دست کردن حکومت پیش می‌رود.

ولایت فقیه پس از هشت سال

در طول هشت سال گذشته حکومت اسلامی به سمت تمرکز قدرت در دست یک جناح و سلب قدرت از دیگر جناح‌ها حرکت کرده است. درگیری جناح‌ها از همان فردای انقلاب آغاز شده بود. یک سو جناح بازار بود، که سابقه طولانی همراهی و همکاری با روحانیت را داشت، و سوی دیگر نیروهای برآمده از انقلاب و موافق و معتقد به ولایت فقیه بودند که به اعتبار شرکت در انقلاب و دفاع از حکومت اسلامی نقش کلیدی در ادامه حکومت و بقای آن بازی می‌کردند. پس از مرگ خمینی درگیری درونی تشدید شد. در فرار و نشیب این مبارزه تا انتخابات اخیر پیشبرد با جناح بازار و روحانیت وابسته به آنان می‌باشد.

جناح بازار که در زمان خمینی با اقدامات تندروانه و به اصطلاح چپ روی‌های جناح دیگر به ویژه در زمینه تهدید مالکیت و سرمایه داری مخالف بود و چندین بار نیز مورد غضب قرار گرفت، پس از مرگ وی حمایت همه جانبه از ولی فقیه و اسلام سنتی می‌کند. اینان بلافاصله پس از انتخاب خامنه‌ای پشت سر وی قرار می‌گیرند. خامنه‌ای رانه تنهارهبر که ولی امر مسلمین هم معرفی می‌کنند. همین جناح هم‌زمان با جناح روحانیت نزدیک به خود، قبلاً مخالفت خود را با شورایی شدن ولایت فقیه اعلام کرده بود. در مصاحبه روزنامه رسالت با آذری قبی درباره انتخاب رهبر، وی می‌گوید: "بر فرض هم انتخاب ایشان خلاف ظاهر قانون اساسی باشد آیاروح قانون اساسی اجازه می‌دهد نظام مقدس جمهوری اسلامی را، مابدون رهبر بگذاریم؟ آیا عقل و ملت شهید پرور ما بزرگترین پشتوانه قانون اساسی است چنین اجازه ای رابه ما میدهد که انقلاب اسلامی را بدون سرپرست رها کنیم.." (رسالت ۱۶/۲/۶۸)

خمینی قبل از مرگ به این مشکل اساسی واقف بود و می‌دانست که بعد از وی در بین علمای اعلم کسی که بتواند حکومت اسلامی را به عنوان یک سیاستمدار اداره کند وجود ندارد. خود وی، منتظری، تنها کسی را که تا حد معینی از مشروعیت دینی و مردمی برخوردار بود را طرد کرده بود. در بین ملاهای درون حکومت و اطراف وی نیز کسی که مرجعیت داشته باشد وجود نداشت. از آنجا که مهم‌ترین مسئله نیز حفظ حکومت اسلامی بود، خمینی ارجحیت سیاسی بودن را بر فقیه اعلم بودن شرط لازم انتخاب ولی فقیه دانست.

"در ولایت فقیه، ولایت از فقاهاست فاصله می‌گیرد و اجتهاد در مسائل سیاسی و اجتماعی شرط لازم احراز مقام رهبری است اسلامی می‌گردد." (محمدعلی انصاری ۱۳۶۷/۸/۱۰ کیهان ۱۳۶۷/۸/۱۶)

خمینی تکلیف بعد از خود را روشن کرد. مجلس خبرگان نیز دقیقاً با همین استدلال خامنه‌ای را که حجت الاسلام ساده‌ای بود به مقام ولایت فقیه انتخاب کرد. اما در این مورد تنها یک اشکال کوچک وجود داشت. بر طبق اصل پنجم قانون اساسی مرجعیت یکی از شروط رهبری بود. حکم خمینی و عملکرد مجلس خبرگان با این اصل متناقض افتاد. "در طول انقلاب بارها و بارها امام اجازه دادند که ما... در قانون اساسی چیرهای رانده می‌گرفتیم. این چیز تازه‌ای نیست که بگویند." (ساز جمعه ۱۹ خرداد ۱۳۶۸). در ولایت مطلقه فقیه، قانون مشروعیت خود را از ولی فقیه می‌گیرد و طبعاً نقض قانون نیز با تأیید ولی فقیه قانونی است.

بدین ترتیب در جمهوری اسلامی اصل حکومت بر فقاهاست ارجعیت پیدا می‌کند. برای حفظ و ادامه حکومت اسلام یک رهبر سیاسی که به "مسائل اجتماعی و حکومتی" مجتهد باشد نیاز است و نه آن فقیه که در این مسائل اجتهاد ندارد. بدین ترتیب با طرح بدعتی تازه، اجتهاد اجتماعی - سیاسی و اجتهاد فقهی، راه برای انتخاب ولی فقیه مناسب سیاست روز باز می‌شود. (در جریان بازنگری قانون اساسی، شرط مرجعیت برای انتخاب ولی فقیه به داشتن درجه اجتهاد تقلیل پیدا کرد.)

"مجلس خبرگان رهبری پس از رحلت حضرت امام و به هنگامی که جهت انتخاب رهبری تشکیل جلسه داد، در خصوص رهبری حضرت آیت الله العظمی گلبایگانی تنها ۴ یا ۵ نفر نظر مثبت داشتند. این در حالی است که عموماً معتقد بودند که ایشان به لحاظ فقهی اقله و اعلم هستند لیکن توانایی سیاسی و مدیریتی اداره امور کشور را ندارند." (هفته نامه صبح - ولایت فقیه، هدف

قانون ما ولایت فقیه را به عنوان یکی از اصول نظام در آورده و دیگر یک نظریه فقهی در کنار دیگر نظرات نیست. اصل نظام است و در قانون اساسی ما هم آمده و مخالفت با آن هم مخالفت با نظام است.

حائری امام جمعه شیراز در نامه ای ضمن برسر آمدن محسنات ولایت فقیه بر این نکته تاکید می کند که اگر ولایت نبود در ایران هم برادر کشی می شد و افغانستان تکرار می شد. آیت الله فاضل لنکرانی در پاسخ علمی - فقهی به منتظری می گوید:

مسئله ولایت فقیه است و نه ولایت افقه... امروز مشروعیت همه امور مملکتی با نظر ولی فقیه است و الا مشروعیت کارهای ما زیر سوال می رود... مشروعیت حکومت اسلامی ایران به ولایت فقیه است... (پیام امروز ص ۱۲ - ۱۳ / ۱۰/۷۶) . رفسنجانی می گوید عامل وحدت ایران اسلامی " اصل ولایت فقیه " است و ضمانت حاکمیت قرآن ، ولایت است و این دوسرمایه می توانند با هم کار ساز باشند. (شما ۷۶/۸/۲۹) ...

خلاصه کلام بقول نشریه پیام امروز " تقریباً همه جناح ها از جامعه روحانیت مبارز تهران تا مجمع روحانیون مبارز و از دفتر تحکیم تاکسازگران سازندگی (و حتی نهادها) از هیات دولت تا شورای عالی فرهنگی در دفاع از ولایت فقیه بیانیه منتشر کردند. " (پیام امروز - ص ۲۱-۲۱ / ۱۰/۷۶) .

خودی ها غیر خودی ها

اگر همه بر حفظ ولایت فقیه موافقت دارند و آن رای پایه و ارکان اساسی حکومت اسلام می دانند ، پس اختلاف بر سر چیست ؟ دعوی آنها که از جامعه مدنی و انتخابی شدن رهبری صحبت می کنند و آب به دهان برخی از جریانات اپوزیسیون انداخته اند ، با جناح دیگر که از جامعه مدنی چیزی سرش نمی شود در چیست ؟ اساساً جامعه مدنی مورد نظر این جناح کدام است ؟

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که ظاهراً رادیکال ترین و چپ ترین جناح نیروهای درون حکومتی است در مقاله ای با عنوان " التزام عملی به ولایت فقیه - " در نشریه عصر ما شماره ۶۶ - می نویسد: "...مانروی خودی غیره فکر با ولایت فقیه را خارج از چارچوب ولایت فقیه نمی دانیم ، ... در خط رهبری را معادل التزام عملی دانستن به ولایت فقیه نمی دانیم چرا که در آن صورت حتی نیروهای غیر معتقد به ولایت فقیه که حاضر به فعالیت در چارچوب قانون اساسی هستند و بنابراین به ولایت فقیه نیز ملتزم می باشند ، باید در خط رهبری خوانند.... کسی که در یک نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه به خواهد فعالیت کند لزوماً باید التزام عملی بدان داشته باشد . ولو اینکه بابرخی عقاید و نظرات ولی فقیه مخالف باشد .

و یا حتی به نظریه ولایت فقیه معتقد نباشد . به نظر ما تفاوت های مهم بین نیروهای " خودی " و گروه های " مخالف قانون " اعتقاد به " نظریه ولایت فقیه " است و تفاوت بین نیروهای " مخالف قانون " و " محارب " التزام عملی به قوانین ، و از جمله التزام به

ولایت فقیه می باشد .

نیرو خودی نیرویی است که می خواهد در جمهوری اسلامی فعالیت کند پس به اصل " ولایت فقیه " معتقد است و التزام دارد . نیروهای غیر خودی به دودسته تقسیم می شوند ، یک دسته نیروئی است که به اصل " ولایت فقیه " اعتقاد ندارد ولی به قانون اساسی احترام گذاشته و خود را متعهد به اجرای آن می داند و در نتیجه به اصل ولایت فقیه التزام دارد و دسته دوم " محاربین " که به هیچ قانونی از جمله ولایت فقیه التزام عملی ندارند . بدین ترتیب تکلیف بخش عمده نیروهای اپوزیسیون روشن است . این نیروها چون هیچ التزام عملی به قوانین و بویژه ولایت فقیه ندارند ، جزو دسته " غیر خودی های محارب " قرار می گیرند و تکلیف محاربین نیز از ۱۴۰۰ پیش روشن شده است .

امروزه اصطلاح " خودی ها و غیر خودی ها " در واقع این تقسیم بندی از سوی تمامی جناح های حکومت اسلامی پذیرفته شده است . به این ترتیب مولفه جامعه مدنی مورد بحث جناح به اصطلاح مترقی روشن می شود : جامعه مدنی ، جامعه است مبتنی بر ولایت فقیه و قانون اسلامی و به این اعتبار جامعه مدنی اسلامی است و طبعاً برای خودی ها . سکوت ، تسلیم و یا زندان و شکنجه و اعدام و یا مهاجرت برای غیر خودی ها .

دعوی بین خودی ها بر سر چیست ؟ بر سر همین جامعه مدنی اسلامی یا در واقع بر سر قدرت است . جناح بازار - رسالتی برای کسب کامل قدرت خیز برداشته است . جناح مقابل سعی در نگهداشتن برخی از مواضع قدرت دارد . در انتخابات ریاست جمهوری مردم برنامه رسالتی هارایهم ریختند . جناح مقابل از فرصت استفاده کرده و سعی می کند تا حد امکان از کجی جناح رسالتی هاناشی از این ضربه استفاده کرده و حداکثر امتیازات را به دست آورد . جناح مقابل با هر م ولایت فقیه سعی در محدود کردن خسارات ناشی از این شکست دارد . از همین جا دعوا بر سر حدود اختیارات ولی فقیه بالا گرفته است . جناح رسالتی می گوید که اختیارات ولی فقیه نامحدود است و زمان و مکان نمی شناسد . جناح مقابل به حربه قانون متصل شده و می گوید که حدود اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی روشن شده و در یک جامعه مدنی !! احترام به قانون شرط اول است .

" آنهايي که اختیارات ولی فقیه را محدود به یازده بند قانون اساسی می دانند اشتباه می کنند . این یازده بند خاص ولی فقیه است و کسی نمی تواند در آن دخالت کند نه آنکه اختیارات ولی فقیه منحصر به این نکات باشد. " (مهندوی کسبی - نماز جمعه تهران ۱۶/۲/۷۶)

" قانون اساسی به عنوان سندی برآمده از اندیشه اسلامی و به مثابه میثاق ملی ضامن مشروعیت نظام اسلامی است و ولی فقیه بر اساس ساز و کارهای تعیین شده در قانون اساسی انتخاب می شود و نباید مافوق این قانون تلقی گردد.... مقام ولایت

فقیه مقامی انتخابی از سوی مردم در چارچوب موازین دینی و نه مقامی انتصابی از سوی خداوند است و قانون اساسی یگانه عامل تضمین کننده اقتدار ولی فقیه به شمار می رود. " عصر ما - قانون اساسی ضامن بقا استحکام ولایت فقیه ۲۸/۸/۷۶) اگر جناح خط امام به ناکهان دمکرات و قانون شناس شده است ، ناشی موقعیت بسیار متزلزل آنان در مقابل جناح مقابل است . و در نهایت نیز این آزاد یخواهی و رعایت قانون تنها برای خودی ها است .

شعار قانون کرائی و جامعه مدنی نیز که اکنون از سوی این جناح با حرارت بسیار گفته می شود . در واقع ناظر بر محدود کردن اختیارات نامحدود ولی فقیه ، برگ برنده جناح بازار - رسالتی است . این در حالی است که حتی در اوج درگیری ها بین خودی ها ، اصل ولایت فقیه مورد تائید همه آنها بوده و می باشد . خودی ها به خوبی می دانند که در پایانه قرن بیستم برای حفظ بساط خودشان و حکومت اسلام ، به یک حکومت دیکتاتوری مذهبی نیاز دارند . یک حکومت دیکتاتوری مذهبی نیاز به یک رهبری و تمرکز دارد . تسووری خمینی در اداره حکومت اسلامی توسط " ولی فقیه " در عمل و در طول هیجده سال پس از انقلاب عمل کرد خود را نشان داده است . و کرون خودی ها از این هراس دارند که بین خودشان اختلافات چنان بالا گیرد که ایران هم مثل افغانستان شود . در بین خودی ها حتی ایده رهبری شورانی هم رد شد .

" پس از رحلت امام نمایندگان از گوشه و کنار کشور رسیدند و مجلس خبرگان برپا می شود . آقای خامنه ای در مجلس دفاع می کند که فرد الان مناسب نیست و باید شورا باشد.... اکثریت رای دادند به اینکه رهبر فرد باشد. " (سخنان رفسنجانی در نماز جمعه تهران - پیام امروز دی ماه ۱۳۷۶)

سرمایه داری تجاری پشتیبان ولایت فقیه

بخشی از سرمایه داری تجاری ایران یا بهتر است گفته شود بازار به اعتبار ساختار سنتی خود . قرن هاست که از رابطه تنگاتنگی با روحانیت برخوردار است . تا قبل از پیروزی انقلاب بخش قابل توجهی از منابع مالی دستگاه مذهبی از طریق کمک های مالی بازاریان و موقوفات آنان تامین می شد . پس از انقلاب نیز بازار این رابطه را با بخش نیرومند روحانیون ، جامعه روحانیت مبارز حفظ کرد .

پس از پیروزی انقلاب و فرار سرمایه داران بزرگ وابسته به خارج از کشور و مصادره کردن سرمایه های آنان ، دست سرمایه داری تجاری در بهره گیری از بازار ایران بدون حضور رقیب باز شد .

" متأسفانه این قشر سرمایه دار (دلال) ، پس از پیروزی انقلاب ، به حیات انگلی خود . حتی قدرتمندتر از گذشته و بدون حضور رقیب ی مولسد و مدرن خود ، ادامه داد و با بهره گیری از بی ثباتی های سال های نخست پیروزی ، بحران های ناشی از جنگ تحمیلی و سیاست های ناصواب اقتصادی

پس از جنگ ، نظیر دروازه های باز و غیره و ذی نفوذ تر از گذشته ، حتی در صحنه های سیاسی ظاهر می شود . " (عصر ما فروردین ۷۶)

سرمایه داری تجاری با جمع کردن ثروت انبوه ، بر اقتدار مالی خود می افزاید و دنبال آن برای کسب قدرت سیاسی خیز بر می دارد . هدف آن از کسب قدرت برداشتن تمامی موانع از سر راه تجارت آزاد و بی درو بیگور رسیدن به حکومتی مثل افغانستان است . محدود کردن سیاست های دولت در حمایت از صنعت داخلی و استفاده از تمامی امکانات به ویژه دلار حاصل از فروش نفت در کار تجارت . حمایت همه جانبه ایمن نیرو از روحانیت قشری ولایت مطلقه فقیه ناظر بر این سیاست است . این نیرو با هر نوع تجدیدگرایی مخالف است . چرا که در آن سرمایه داری مدرن یعنی سرمایه داری صنعتی را می بیند .

ارزیابی در بین خودی ها از این جناح را در مطلب زیر می توان به وضوح دید : " در صورت حاکمیت انحصاری جریان فکری همسو با سرمایه داری دلال (سنٹی) استبداد و خودکامگی یا " دیکتاتوری مصلح " که نابودکننده مهم ترین اصول و ارزش های سیاسی و فرهنگی انقلاب است بر کشور حاکم خواهد شد . " (عصر ما - فروردین ۷۶)

این نیرو اکنون نیز در موضع قدرت مندی قرار گرفته است . ولی فقیه را همراه خود دارد ، در مجلس خبرگان ، شورای نگهبان ، قوه قضائیه ، رادیو و تلویزیون ، اکثر ستادهای نماز جمعه ، شبکه و عاظ و روحانیون ، نهاد های قدرتمند ، ... نفوذ به مراتب بیشتری از جناح های مقابل دارد . اکثریت مجلس امروزه در اختیار این جناح است . نحوه بررسی لایحه بوجه سال آینده و کاهش منابع مالی بودجه که کاهش اعتبارات دولت را به دنبال دارد به خوبی از موقعیت برتر این جناح در مجلس خبر می دهد .

پایان کلام

حکومت اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش ، این آن حکومتی است که پس از انقلاب در ایران مستقر شد . بنای این حکومت بر قوانین متناقض اسلام و تطابق آنها با شرایط روز است . مجری و نگهبان این قوانین نیز دستگاه مذهبی شیعه و در راس آن روحانیت است . ولی فقیه در راس هرم این دستگاه قرار دارد و وظیفه اش حفظ یکپارچگی این سیستم و جلوگیری از تلاشی آن است . سرمایه داری تجاری ، روحانیون و بوروکرات های نوکیسه بابت بهره گیری از این ساختار و موقعیت ممتاز خود به تاراج و چپاول ثروت های ملی دست زده و به قیمت تخریب این ثروت ها و فقر بیش از پیش جامعه ثروت کلانی را برای خود اندوخته اند .

جناح های درونی حکومت ، خودی ها ، علیرغم اختلافات درونی ، بر حفظ این ساختار و به ویژه ولایت فقیه به عنوان رکن این نظام توافق دارند . اختلافات درونی عمدتاً بر سر کسب قدرت است . و حول تعریف از ولایت فقیه دور می زند . جناح بازار - رسالت که دست بالای قدرت را دارد

خواهان ولایت مطلق فقیه است . جناح مقابل خواهان ولایت فقیه بر اساس قانون اساسی است . ولایت مطلق فقیه مافوق تمامی قوانین بوده و خود قانون است . این که این دعوی ، حوزه اختیارات ولی فقیه ، به کجا بی انجامد و نهایتاً کدام جناح برنده واقعی این دعوا باشد ، چیزی از این واقعیت نمی گاهد که ، قانون اساسی ایران در شکل کنونی خود ، قانونی است ضد دموکراسی و آزادی . اگر چه در آن به برخی از جنبه های آزادی اشاره شده ولی بندهای اساسی آن ناظر بر قوانین اسلام و تبعیت از این قوانین قرون وسطانی است . " ولی فقیه " یکی از ارکان این قانون اساسی است . ولی فقیه امروزه بیش از آنکه فتاوت کند ، سیاست می کند . شعار ولی فقیه - فتاوت نه حکومت - ، با واقعیت کنونی جایگاه و نقش ولی فقیه در تناقض است . حکومت اسلامی امروز نیازی به ولی فقیه برای فتاوت ندارد که در این زمینه مجتهد کم ندارد و ولی فقیه حاضر نیز در این زمینه چندان معتبر نیست . برعکس امروز نقش این ولی فقیه در امر سیاست و اداره حکومت اسلام اهمیت بسیار دارد . حمایت همه جانبه تمامی جناح های " خودی ها " از این ولی فقیه در قضایای اخیر منتظری نشان داد ، که علیرغم اختلاف بر سر حوزه اقتدار ولی فقیه ، همه بر نیاز وجود یک ولی فقیه متفق القول هستند . این اتفاق نظر نه یک اتفاق ساده و نه یک نقشه از پیش تعیین شده برای حذف چند مزاحم نبود . این اتفاق نظر ریشه در بنیان این نظام دارد . حکومت اسلام بدون یک رهبری متمرکز امکان پذیر نیست . شعار " ولی فقیه فتاوت کند و نه حکومت " بدون آنکه کل حکومت اسلامی را هدف قرار دهد ، بسیار خطرناک و توهم برانگیز است . این یعنی این که حکومت اسلامی ظرفیت تحول دموکراتیک دارد . که به اعتبار این ظرفیت کافی است امروز تنها عامل دیکتاتوری در این حکومت ، ولایت فقیه ، برداشته شود تا ظرفیت های دموکراتیک حکومت اسلامی امکان تحقق یابند . طرح کنندگان این ایده باید پاسخ دهند که تکلیف قانون اساسی چه می شود ؟ تنها بندهای مربوط به " ولی فقیه " را عوض می کنند یا تمامی بندهائی که بر اساس قوانین اسلام نوشته شده ؟ تکلیف دستگاه قضائی و قوانین قضاوت که بر اساس قوانین اسلام نوشته شده چه می شود ؟ دستگاه های عریض و طویلی که پس از انقلاب برای پاسداری از اسلام بوجود آمده از قبیل کمیته ها ، سپاه پاسداران ، دایره های منکرات و ... به کار خود ادامه می دهند یا نه ؟ از این سوال ها بسیار است . باید درک کرد که حکومت اسلامی یک مجموعه به هم بافته است . اجزای آن درهم تنیده شده و بر روی یکدیگر تاثیر می گذارند . ولی فقیه نیز جزئی از این مجموعه است اگر چه جزئی است موثرتر از دیگران و حتی بسیار موثرتر . این مجموعه که حکومت اسلامی اش می نامیم هیچ ظرفیت دموکراتیکی ندارد ، حتی آن جناح هائی که ظاهراً شعارهای دموکراسی می دهند . هر نوع شعار ی که این توهم را ایجاد کند که این مجموعه

ظرفیت دموکراتیک دارد ، بسیار خطرناک است . انتخابات دوم خرداد نشان داد که مردم از محدوده " بی اعتباری ولی فقیه " فراتر رفته و کل حکومت را بی اعتبار می دانند . همه با این نظر موافق هستند که مردم در انتخابات ، نه به دلیل شخصیت و شناخت کامل از خاتمی و برنامه انتخاباتی او ، بلکه به دلیل مخالفت با جناح حاکم و جلوگیری از ریاست جمهوری ناطق نوری که نماینده بارز این جناح بود به سر صندوق های رای رفتند . طبعاً در انتخاب بین سه کاندیدای دیگر ، خاتمی را به خاطر شعارهایش و چهره به ظاهر دمکرات تری که داشت برگزیدند . خود همین نه گفتن به آن یکی و انتخاب این یکی به دلیل شعار های نسبتاً آزادی خواهانه اش نشان می دهد که مردم به دنبال چه بودند . مردم در مقابل حکومت اختناق و حقه واکتس نشان دادند . در طول بیش از یکسال جناح حاکم از همه ابزار برای حقه کردن ناطق نوری استفاده کرد . در حالیکه به کمک اهرم های گوناگون به ویژه شورای نگهبان از کاندید شدن دیگران جلوگیری می کرد . این اختناق و اجبار همراه با شکست سیاست های اقتصادی حکومت و وضعیت اسفبار اقتصادی فشار طاقت فرسانی را بردوش مردم وارد می کرد . مردم با این رای قبلاً هر چیز مخالف خود را با سیاست اختناق و حقه نشان دادند . مردم به روشنی قبل از هر چیز خواست " آزادی " را نشان دادند .

و چند ماه بعد در جریان جشن و سروری که . به خاطر پیروزی تیم فوتبال ، در خیابان هاب راه انداختند ، آن را بار دیگر تانید کردند . مردم و به ویژه جوانان و زنان در این دو واقعه نه تنها ولی فقیه . که تمامی حکومت را ب مصاف طلبیدند . از شورای نگهبان گرفته تا روحانیون ، گشت های تارا لله وانصارا لله و برادران الله تا کمیته ها و مامورین انتظامی . آنها نشان دادند که از این وضع خسته شده و می خواهند که چیزی عوض شود . می خواهند که سرکوب و اختناق پایان یابد . مردم خواهان آزادی هستند .

قراردادن " ولی فقیه " در نوک حمله و طرح شعار " ولی فقیه ولایت کند و نه حکومت " از شرایط اجتماعی کنونی و سطح رشد سیاسی و مطالبات آنها عقب تر است . مردم مخالفت خود را نه تنها با ولی فقیه که با کل جناح حاکم بیان کرده اند . قرار دادن ولی فقیه در نوک حمله تنها تکراریکی از شعارهای توده ها است . وظیفه نیروی پیشروانه تکرار شعار توده ها ، آن هم پس از آن ها ، که طرح شعار های پیشرو برای گسترش مبارزه مردم است . مردم نشان دادند که با جناح حاکم یعنی با ولی فقیه ، قوانین اسلامی ، اختناق اسلامی و دستگاه حکومتی که اینها را پیش می برد موافقتی ندارند . شعار های ما امروز نه تنها باید این مجموعه را هدف قرار دهد بلکه باید یک کام از آن پیش رفته و افق گسترده تری را برای ادامه مبارزه مردم به کشاید .

پایان

ایدئولوژی - سیاست (۲)

عیسی صفا

بیان تاریخی - ایدئولوژیک سوسیالیسم سابقا موجود

تاریخ شوروی بارها بازبینی شده است. آیا اکنون می‌توان بطور قطعی، صریح و روشن بیان تاریخی-ایدئولوژیک تحولات شوروی را بدست آورد؟ قدر مسلم این است که این بار تاریخ شوروی بدون وجود شوروی نکاشته می‌شود.

فروپاشی بلوک شرق از نقطه نظر ایدئولوژیک بطور مشخص، شکست یک نظام بسته فکری بنام ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم است. این ایدئولوژی بوسیله حزب کمونیست شوروی ساخته و پرداخته شده بود. زمینه های عینی شکل گیری این ایدئولوژی با پیروزی انقلاب اکبر شروع شده بود.

انقلاب اکبر نوع کاملا بدیع و تازه ای از قدرت سیاسی و دموکراسی توده ای را پدید آورده بود. شوراهای که از انقلاب ۱۹۰۵ شکل گرفته بودند، با بحران وسیع سیاسی-اقتصادی جامعه روسیه دوباره ظاهر شده بودند. بلشویک ها در انقلاب فوریه نیروی کوچکی را تشکیل می دادند (۱۱۰۰۰ هزار عضو). برخلاف نظریه کسانی که انقلاب اکبر را ناشی از کودتای یک حزب توطئه گر با انضباط نظامی و به رهبری یک استراتژی برجسته بنام لنین می دانند، این انقلاب بر پایه بحران عمیق و وسیع دولت کرسکی و قدرت گیری بی سابقه شوراهای در تمام سطوح محله، کارخانه، ارتش رخ داد. بلشویک ها بدون شوراهای اصلا قادر به کسب قدرت سیاسی نبودند. نسبت دادن یک قدرت مرموز و فوق العاده به بلشویک ها به هنگام انقلاب اکبر به منشا بدفهمی تمام روندهای تاریخ شوروی خواهد شد. بلشویک ها با سازمان دهی مبارزه مسلحانه سرنگونی دولت کرسکی را تسریع کرده و از این طریق موقعیت برتر و ممتاز در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب را احراز کردند.

انقلاب یا کودتا برای برخی از رهبران انقلاب مانند ترسکی تفاوتی نداشت و وی بارها انقلاب اکبر را کودتا نامیده است.

قدرت برآمده از انقلاب اکبر، قدرتی دموکراتیک و توده ای بود. کنترل کارگران بر تولید، شوراهای، سندیکاها و... از قدرت واقعی برخوردار بودند. مقایسه شکل های دموکراسی براساس پارلمان و دموکراسی شورایی انقلاب اکبر، تنها در چارچوب دو نوع دموکراسی قابل فهم است. روند تغییرات جامعه شوروی در سال های بعد از انقلاب اکبر در عرصه محدود شدن دموکراسی نمی تواند تنها با مدل دموکراسی پارلمانی و بویژه با تعدد احزاب سیاسی محک زده شود. تعدد احزاب سیاسی معادل دموکراسی نیست. ترکیه، پاکستان و... شاهد تعدد احزاب سیاسی هستند، بدون اینکه بتوان این جوامع را دموکراتیک نامید.

روند نابودی دموکراسی در شوروی با بلعیده شدن سندیکاها، انجمن ها و شوراهای بوسیله حزب واحد بلشویک و تمرکز قدرت دولتی و حذف مجلس موسسان مشخص می شود. تراژدی بزرگ تاریخ شوروی در چنین جایی نهفته است. دموکراسی شورایی می بایست با آزادی احزاب سیاسی، پارلمان واقعی به تقویت نقش سندیکاها، انجمن ها و حقوق واقعی خلق ها تکمیل می شد. در غیاب این نیروها، بلشویک ها برای کنترل مجموعه عظیم، ناهماهنگ و بحران زده شوروی به سرکوب پلیسی-نظامی روی می آوردند. چکا (پلیس سیاسی بعد از انقلاب به رهبری دژننسکی) بسرعت به دستگاه عظیم سرکوب عمومی تبدیل شد.

جامعه جنگ زده، کرسنه و استبدادی روسیه خشونت عظیمی را در جامعه برانگیخته بود. بلشویک ها با این خشونت را تحت عنوان 'ترور انقلابی توده ها'، انتقام توده ها' به خدمت خود گرفتند و یا در بسیاری موارد خشونت و تصفیه حساب خونین بین گروه های اجتماعی (در بین دهقانان علیه مالکین و در ارتش که در واقع روحیه و قوانین تزاری را حفظ کرده بود) خارج از کنترل بلشویک ها جاری می شد. طرح دیکتاتوری استالین بدون توجه به خشونت بی حد و حصر و انباشته شده در تاریخ روسیه بی معنا و غیرعلمی خواهد بود. ربط دادن خشونت در عین حال به تئوری های مارکسیستی شبیه دیکتاتوری پرولتاریا و گذار قهرآمیز بدون مراجعه مشخص به خصوصیات جوامع، انقلابات و مراحل تاریخی آنها حقیقت را از خصلت مشخص خود تهی خواهد کرد. سرنوشت ایده های اجتماعی، نه تنها مارکسیسم، بلکه مذاهب مختلف این چنین بوده است که در دوره های متفاوت تاریخی، جوامع مختلف واکنش متفاوت و گاه کاملا متناقضی نسبت به آنها از خود نشان داده اند. جنایات و جنگ های مذهبی به معنای خصلت و ماهیت جنایت کارانه مذهب نیست. منافع متضاد گروه های اجتماعی به اضافه سنن خشونت در جوامع منشا این تخاصات بودند.

برای فهم منطق خشونت در دوره بلافاصله انقلاب اکبر و درک تاریخا مشخص از آن از جمله باید به نظر و روش رهبران طراز اول انقلاب اکبر مراجعه کرد: به این نقل قول ترسکی در سرکوب اس ارها (جناح راست) توجه کنید:

'برخی از دوستان انسان دوست ما بارها به ما توضیح داده اند که اگر آنها به زحمت ضرورت اجتناب ناپذیر فشار عمومی را می فهمند، اما تیرباران دشمنی که دستگیر شده فراتر از محدوده حق دفاع مشروع است. آنها خواهان نرمش از طرف ما بودند. کالارا زیتکل و دیگر کمونیست های اروپایی که هنوز جرأت گفتن نظریات خود - در مقابل من و لنین - را داشتند، اصرار داشتند که متهمین اعدام نشوند. پیشنهاد آنها این بود که ما به زندانی کردن آنها بسنده کنیم. پیش نهاد ساده ای بود. اما مسئله سرکوب افراد در یک دوره انقلابی کاراکنر کاملا ویژه ای می یابد. مسئله ای

که انسان دوست ها با ناتوانی روبرو می شوند. جایی که مبارزه مستقیما برای کسب قدرت درگیر شده، در این مبارزه مسئله بر سر مرگ و زندگی است. انقلاب بر این اساس قرار دارد که در چه شرایطی، دستگیری می تواند بر افرادی تاثیر بگذارد که امید گرفتن قدرت در چند هفته و نابودی کسانی را دارند که در قدرت هستند؟ از نقطه نظر آنچه که ارزش مطلق زندگی انسانی است انقلاب باید 'محکوم شود'، همچنین جنگ و کل تاریخ انسانی' (۱)

ترتسکی در جایی دیگر در توجیه اعدام های اشتباهی می گوید: 'در شرایط سخت جنگ داخلی که می بایست تصمیمات قاطعانه و بی برگشت گرفته شود، امکان اشتباه وجود دارد. گرچه این قاطعیت با مرگ و یا زندگی انسان ها سرو کار داشته باشد! (۲)

بدین ترتیب تعریف انقلاب به حفظ قدرت حزب بلشویک محدود می شود و از آن بدتر تفسیر فردی و خودخواهانه رهبران معادل منطق و قانونمندی انقلاب قرار می گیرد. نقش لنین در سرکوب های بعد از انقلاب اکبر در هاله ای از ابهام قرار گرفته است. لنین از سال ۱۹۱۸ به علت بیماری شدید حضور دایمی و فعال در صحنه حوادث بعد از انقلاب نداشت. آنچه که مسلم است لنین با 'ترور سرخ' موافق بود و مطالبی هم در این باره نوشته است. از طرف دیگر لنین به سرکوب احزاب سیاسی مخالف، اعتراضی نداشته است.

بهر حال مسئله خشونت از یک طرف در دوره چند ساله بعد از انقلاب در چارچوب محدودی باقی می ماند و از طرف دیگر باید توجه کرد که جامعه روس منتظر گرفتن قدرت بوسیله بلشویک ها نبود که وارد درگیری های خشونت آمیز شود.

نقطه چرخش و تغییرماهیت کامل سرکوب وسیع بین سال های ۲۸-۱۹۲۶ قرار گرفته است. قربانیان 'ترور بزرگ' متنوع هستند. ۷۰ درصد کمیته مرکزی و هزاران کادر و عضو حزب کمونیست شوروی، احزاب کمونیست برادر و مهمان شوروی، (مثلا اعدام کلیه اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست لهستان!) و اعدام هزاران هزار شهروند عادی شوروی به جرم جاسوسان ژاپن، امریکا، خرابکار، تروتسکیست، زنیویست و...

ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم در بطن این 'ترور بزرگ' بشابه سرپوش ایدئولوژیک سرکوب وسیع بوسیله دستیار استالین ژدائف موتاژ شده و بعنوان ایدئولوژی رسمی دولت و حزب کمونیست شوروی اعلام شد. بدین ترتیب 'شعور کاذب' رسمیت تام و تمام یافت. اندیشه ها و تلاش های مارکس در مبارزه با سیستم سازی و ارابه عمل اجتماعی (پراکسیس) و تحلیل مشخص بعنوان مطالعه واقعیت و گرایش مرکزی لنین شیفته زنجیره ابدی مشخص ها' برپا رفته بود! بنام آنها بزرگترین زرادخانه ایدئولوژیک تمام طول تاریخ بشر متکی به 'شعور کاذب' شکل گرفته بود.

۱- زندگی من، تروتسکی ص ۵۵۵ ادیسیون Folio

۲- زندگی من، تروتسکی ص ۵۴۹ ادیسیون Folio

اوضاع سیاسی ایران و ضرورت اتحاد چپ

پویان

مطلب زیر بخشی از نوشته زمین که پویان می باشد که برای درج در نشریه ارسال شده است. متأسفانه به علت طولانی بودن مطلب و محدودیت صفحات نشریه، این قادر به چاپ کامل نمی بینیم.

ر. نویسنده در بخش اول مقاله، با بررسی اوضاع اقتصادی رژیم و با مراجعه به گزارشات آماری متعدد چنین نتیجه می گیرد که:

نه تنها موتور اقتصاد کشور، در حال از کار افتادن است، بلکه با تداوم این روند در کوتاه مدت همه چیز دچار فروپاشی خواهد شد. سرمداران رژیم که در طی ۱۹ سال گذشته با تاراج سرمایه های ملی و پیشکش ارزان هست و نیست این مملکت به سرمایه داران داخلی و قدرت های خارجی اوضاع وخیم و بحران کنونی را سبب شده اند خود با درک وخامت اوضاع به چاره اندیشی پرداخته اند، البته بطوری که خواهیم دید چاره های آنان در درازمدت جز غارت بیشتر و پیشکش افزونتر سرمایه های ملی چیز دیگری نخواهد بود. رژیم برای سر و سامان دادن به اوضاع اقتصادی شدیداً به سرمایه آن هم در مقادیر هنگفت و نجومی نیازمند است و در شرایطی که حتی به زحمت قادر به بازپرداخت اقساط وام های خارجی خود می باشد، به ناچار به سرمایه های دیگران نیازمند است. ولی اوضاع اقتصادی و سیاسی رژیم وخیم تر و بی ثبات تر از آن است که اشتباه قدرت های خارجی را جهت واگذاری وام و یا سرمایه گذاری در مقادیری قابل توجه تحریک کند، از طرف دیگر بخش خصوصی نیز با در نظر گرفتن بی ثباتی اوضاع رژیم و سودآورتر بودن فعالیت های اقتصادی غیرتولیدی تمایلی به سرمایه گذاری ندارد. مطابق ادعاهای مسئولین جمهوری اسلامی تکمیل پروژه های نیمه تمام به یک صد میلیارد دلار و حتی نگهداری، نوسازی و توسعه شاهراک اقتصادی کشور، یعنی صنایع نفت و گاز که در طول حیات جمهوری اسلامی ۸۵ میلیارد عایدات ارزی آن را تحقق بخشیده اند به حداقل به ۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری جدید نیازمند است، منی توان نتیجه گرفت که رژیم چاره ای جز تغییر سیاست های اقتصادی و بعنوان پیش درآمد و لازمه آن چاره ای جز تغییر دادن برنامه و تاکتیک های سیاسی خود ندارد و بطوری که خواهیم دید، نتیجه ای که سران رژیم نیز بدان رسیده و کام به کام در حال اجرای آن می باشند نیز جز این نمی باشد.

رژیم در حالی که پس از اعلام حکم دادگاه میکونوس مناسبات دیپلماتیک بین جمهوری اسلامی و اتحادیه اروپا کاهش یافته است، مشارکت شرکت فرانسوی توتال و دو شرکت روسی و مالزیایی در پروژه ۲ میلیارد دلاری توسعه میدان گاز پارس جنوبی و سکوت طولانی دولت آمریکا نسبت به این مسئله، از جمله این

نرمش هاست. منتها پیش شرط موفقیت سیاست های اخیر جمهوری اسلامی ارائه چهره ای مدنی و مبتنی بر قانون و حقوق بشر به افکار عمومی بین المللی است و این نیز تنها در صورت تغییر سیاست های داخلی قابل تحقق می باشد.

ج- ورشکستگی سیاست های داخلی و آغاز روند تغییراتی نسبی در این زمینه

هر چند بحران شدید اقتصادی و بن بست سیاست خارجی رژیم را به تغییراتی ولو نسبی و تدریجی وادار می کند ولی این دو عامل تنها یک روی سکه اند، روی دیگر سکه ناتوانی رژیم از ادامه سیاست های مبتنی بر اختناق و سرکوب عنان گسیخته اش در داخل کشور است. به هزار و یک دلیل در ایام اخیر توازن سیاسی داخلی بر این واقعیت تاکید می کند که نه توده های مردم می توانند بیش از این سیاست های معسول دولت را تحمل کنند و نه جمهوری اسلامی می تواند با استفاده از ابزارهای گذشته بر آنها حکومت کند. در حالی که فقر، گرانی و بیکاری در ایران بیداد می کنند، امکانات بهداشتی و درمانی، آموزشی و پرورشی، ورزشی و تفریحی و سایر امکانات ضروری برای ادامه حیاتی انسانی به حداقل ممکن آن هم با هزینه های سرسام آور کاهش یافته، کسر کارگران و زحمتکشان در زیر بار مالیات ها خم شده، اختناق و سرکوب وحشیانه و دیکتاتوری عربان مذهبی کاسه صبر ستمکشان را لبریز کرده و انفجار قیام های پی در پی و خونین آنها نافوس مرک رژیم را به صدا درآورده، مبارزات کارگران پس از دوره ای رکود مجدداً رو به اعتلا بوده و بویژه در صنعت نفت و صنایع بزرگ به رویارویی های وسیع و خونین با نیروهای مسلح انجامیده و در شرایطی که بحران حکومتی و اختلافات بین جناح های رژیم وسعتی بی سابقه یافته، ادامه روند سیاست های پیشین نتیجه ای جز انتحار را برای جمهوری اسلامی نمی توانست در برداشته باشد.

از آنجائی که سیاست های اقتصادی و عملکرد سیاسی رژیم از همان بدو تاسیس جمهوری ولایت فقیه هیچگونه همسویی و تناسبی با خواست ها و منافع کارگران و توده های زحمتکش ایران نداشته و تنها به گسترش بحران های اقتصادی- اجتماعی در داخل کشور انجامیده و دولت نیز بنابه ماهیت فوق ارتجاعی خود از مهار این بحران ها ناتوان بوده و با تداوم سیاست هایش آنها را شدت بخشیده، بطور طبیعی با انعکاس و انتقال این بحران ها به دولت همواره بحران حکومتی سرایای هیئت حاکمه را در برگرفته است. سیاست معسول رژیم برای رفع بحران حکومتی که نتیجه اختلافات حاد جناح ها بوده همیشه حرکت بسوی حذف قطعی جناح ضعیف و مخل آرامش سیاسی آن بوده، ابتدا راست ترین بخش بورژوازی لیبرال یعنی نهضت آزادی به رهبری بازرگان، سپس بنی صدر و دار و دسته اش و بعد از آن بترتیب انجمن حاجتیه، باند مهدی هاشمی، منتظری و طرفدارانش، بعضی از آخوندهایی که مقام حوزوی آنها بالاتر از خامنه ای بود از قبیل موسوی اردبیلی، آذری قسی و

غیره و حتی حذف چندین ساله جناح قلدری چون مجمع روحانیون مبارز و ... پس از مراسم عمامه گذاری ولی فقیه دوم خامنه ای از هیئت حاکمه کنار گذاشته شدند. چرا که رژیم سعی می کرد با نیل به یکپارچگی از نظر سیاسی خود را تثبیت کند ولی چون ریشه بحران حکومتی در جای دیگری بود و بحران حکومتی از بحران های وسیع اقتصادی- سیاسی موجود در جامعه سرچشمه می گرفت، تغییرات بعمل آمده در ساختار هیئت حاکمه راه بجایی نمی برد و پس از حذف هر جناح این بار نوبت به اختلاف بین جناح های دیگر می رسید. بطوری که می بینیم تا اواخر سال ۱۳۷۵ سیر حوادث بر این منوال بوده است ولی از زمان آغاز جبار و جنجال های انتخاباتی، تغییری نسبتاً محسوس در عملکرد سیاسی رژیم بوجود آمده است. هر چند تا مدتی، جناح بااصطلاح راست سنتی و در راس آن جامعه روحانیت مبارز قصد داشت با بدست گیری ریاست قوه مجریه با در نظر گرفتن این که اکثر اعضای قوه مقننه، شورای نگهبان، قوه قضائیه، فرماندهی سپاه و ارتش و حتی شخص شخص ولی فقیه در این جناح جای گرفته اند. بطور کامل اقتدار خود را در تمام سطوح برقرار کند. ولی تحولات آتی و شکل گیری تعادلات جدید نه تنها مانع از تحقق نیات جناح راست که نتیجه ای جز تشدید سیاست های پیشین نداشت، گردید، بلکه نهایتاً آنها را نیز به همسویی با روند جدید سیاسی مجبور کرد. در شرایطی که اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان از اشکال متعارف خود در سالیان گذشته خارج شده و حتی با تحول در نوع خواست ها وارد مرحله جدیدی شده و در شرایطی که سیاست خارجی رژیم بطور کامل به بن بست برخورد و بازپرداخت بدهی های خارجی، هزینه های سرسام آور امنیتی- نظامی و تامین سایر هزینه های جاری با عایدات کونی رژیم تقریباً غیرممکن گشته، اعتصاب سراسری کارگران نفت و حکم دادگاه میکونوس آخرین ضربات مهلک را بر پیکر سیاست های جناح راست سنتی وارد آورده و رژیم را به تغییراتی در سیاست هایش مجبور کرد. لاس زدن های پی در پی با شیطان بزرگ سابق، نشخوار مکرر الفاظ فریبنده ای چون جامعه مدنی، حکومت مبتنی بر قانون، تبلیغ در خصوص آزادی احزاب در چهارچوب قانون اساسی و احترام به حقوق طبیعی افراد، زیر سوال بردن عملکرد اقتصادی رژیم و حتی جنک ۸ ساله با عراق از طرف برخی جناح ها، جبار و جنجال پیرامون ایجاد زمینه برای مشارکت زنان در همه عرصه ها، توهم پراکنی در مورد این که دولت جدید مسایل جوانان را در اولویت قرار داده، توسعه روابط با دولت های عربی که تا به دبروز هندستان دولت غاصب و صهیونیست اسرائیل قلمداد می شدند، تاکید بر عرق ملی و فرهنگ ایرانی؛ و حتی جبارو جنجال غیرعادی پیرامون فوتبال و نتایج مسابقات ملی و در نهایت زیر سوال بردن احکام دینی چون دیه نابرابر زنان با مردان، حق شرعی چند همسری مردها، فتاوی دینی و حتی اس و اساس نظام

جمهوری اسلامی و عصاره فکری خمینی مرتجع یعنی ولایت فقیه از جانب برخی جناح ها از جمله این تغییرات محسوس در سیاست های رژیم می باشند .

دوران مبارزات انتخابات ریاست جمهوری حکومت اسلامی دورانی بود که پیرویه تغییر سیاست های رژیم آغاز شد . هر چند تمامی سعی رژیم بر آن است که بدون وارد آمدن لطمه به ساختار آن و به شکلی فرمالیته این تغییرات را عملی سازد منتها چون علل و عوامل اصلی این تغییرات در خارج از خواست و کنترل رژیم در واقعیات و ضروریات موجود در عرصه سیاسی - اقتصادی ایران می باشد ، بازی اخیر رژیم بطور قطع در مسیری خارج از خواست آن تداوم خواهد یافت . تمام هم و غم رژیم در طی مانور اخیر سیاسی در منحرف کردن اذهان توده ها از اقدام به مبارزه به نشستن در امید و انتظار به دولت جدید ، بوجود آوردن نوعی ثبات سیاسی جهت تشویق سرمایه داران داخلی برای سرمایه گذاری در بخش تولید و بخصوص جهت ارائه تصویری معقول از جمهوری اسلامی به افکار عمومی بین المللی برای از بین بردن موانع موجود در انتقال سرمایه و تکنولوژی غرب به ایران می باشد . در طی این پروسه می توان گفت نهایتا جناح های مختلف بنا احساس خطر و درک ضرورت یکپارچگی در مواضع اساسی بر اجرای سیاست های جدید به توافق رسیدند . رای اعتماد قاطعانه مجلس به کلیه وزرای خاتم الروسا جناب خاتمی و در پی آن رای اکثریت قریب به اتفاق اعضای مجلس به رقیب انتخاباتی و جناحی وی جناب ناطق نوری بسادگی بر این واقعیت صحنه می گذارند .

در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ، هر چند جناح راست با شروع زود هنگام خود قصد چنگ انداختن به این پست را داشت ولی جناح های دیگر با استفاده از برخی فرصت ها و ایجاد تعادلی نیرومند در مقابل این جناح توانستند کاندیدای دلخواه خود را به پیروزی برسانند . ساده اندیشی است اگر تصور کنیم آمار انتخاباتی رژیم واقعی بوده و ۳۰ میلیون نفر به پای صندوق رای رفته اند ، چرا که توده های مردم برای چنین شور و شوقی هیچ دلیل خاصی نداشتند و از طرف دیگر جمهوری اسلامی بقدری متقلب و دروغگوست که روی چوپان دروغگو را هم سفید کرده و در شرایطی که هیچ کنترلی معقول و قابل قبول بر نحوه اجرای انتخابات و شمارش آرا صورت نگرفته چگونه می توان اعداد و ارقام ارائه شده از طرف رژیم را قبول کرد ؟ در حالی که طبق نظر دوست و دشمن کلیه ارکان های اجرایی و نظارتی دست جناح راست بوده و اندکی مانده به انتخابات مقتدرترین سیمای رژیم یعنی خامنه ای و رفسنجانی قول دادند و قسم خوردند که اجازه تقلب در انتخابات را نخواهند داد ، چگونه می توان پذیرفت که کاندیدای همه مراجع تقلید و تشریح با اختلاف زیادی شکست بخورد ؟ کدام عقل سلیمی می تواند باور کند که ۲۰ میلیون نفر بدون تشکل و برنامه و رهبری جملگی بناگاه به تصمیم واحدی برسند و برای اعتراض و مخالفت نسبت به

رژیم ولایت فقیه به یکی از مدافعان و عشاق سینه چاک ولایت فقیه رای دهند ؟! اگر ۲۰ میلیون رای به خاتمی را واقعی شمرده و به مثابه مشت اعتراض توده ها قلمداد کنیم ناکزیریم تا ۷ میلیون رای به ناطق نوری و مجموعا قریب به ۱۰ میلیون رای به رقبای خاتمی را نشانده پایگاه توده ای نیرومند رژیم تلقی کنیم . ولی همانگونه که ۲۰ میلیون رای خاتمی غیرقابل قبول و ساختگی است آرا سایر کاندیداها نیز چون آرا خاتمی به نسبت مساوی حداقل در اعداد ۲ یا ۳ ضرب شده اند ، چرا که اولاً مساله اعتبار و پایگاه توده ای نظام مطرح بود و در ثانی اجرای سیاست های جدید رژیم مجری جدید و مناسبی را می طلبید . البته علیرغم همه این حرف ها تعداد آرا چه کم و چه زیاد برنده انتخابات خاتمی و برنده اصلی رژیم جمهوری اسلامی بوده و با اندکی تامل می توان فهمید که کاندیدای اصلی رژیم بر خلاف ارزیابی های صوری نه ناطق نوری بلکه خاتمی بوده است و ماه ها خیمه شب بازی و جار و جنجال صرفابرای روی کار آوردن وی بوده است .

برای فهم بهتر موضوع وقایع دوران انتخاباتی را کمی از نزدیک بررسی می کنیم . ابتدا گروهی بنام گروه کارگزاران سازندگی با خواست انتخاب مجدد رفسنجانی به میدان پای گذاشتند و تبلیغات وسیعی پیرامون اینکه اگر جناح راست پیروز شود روابط با خارجیان بیش از این لطمه خواهد خورد و فشار و دیکتاتوری نیز شدت خواهد یافت ، براه انداختند . پس از گرم شدن تور بحث خامنه ای با زدن دست رد بر سینه گروه کارگزاران امیدی را که بر مردم هراسان از یک دست شدن حاکمیت پدید آمده بود خاموش کرد و سپس ناطق نوری بعنوان کاندیدای نیرومند جناح راست با امکانات وسیع تبلیغاتی به هراسان کردن هر چه بیشتر توده ها پرداخت و در تداوم این بازی که با استفاده از علم روانشناسی توده ها طرح ریزی شده بود کلیه رسانه های داخلی و اربابانشان چون رادیو آمریکا ، رادیو اسرائیل و رادیو بی بی سی ، هیاهوی زیادی مبنی بر اینکه اگر کارگزاران و مجمع روحانیون کاندیدای مشترک معرفی نکنند قطعاً شکست خواهند خورد براه انداختند . ولی ظاهراً این دو جریان قصد وحدت نداشتند و کاندیداهای جداگانه ای را مطرح می کردند که از جمله می توان به میرحسین موسوی ، دکتر حبیبی و محمد هاشمی اشاره کرد ولی این افراد به دو دلیل نمی توانستند کاندیدای واقعی این جناح ها باشند . نخست این که چون آخوند نبودند اگر در انتخابات پیروز می شدند ضربه سنگینی به آخوندها که یکی از همپالکی هاشان کاندیدا شده بود وارد می آمد . دیگر اینکه این افراد صاحب پست هایی کلیدی آن هم در دوره های طولانی مدت در حاکمیت بوده اند و از این رو در روند اوضاع و شکل گیری شرایط وخیم اقتصادی و سیاسی کشور نقش مستقیم داشته اند بنابر این در مردم شور و شوقی برای رای دادن به آنها پذیرد نمی آمد پس لازم بود بعد از اینکه کوره انتخابات به اندازه کافی گرم بشود شخصی کستر

شناخته شده که دارای خصوصیات مناسب این طرح باشد معرفی شود و بواقع در میان آخوندها شاید خاتمی منحصر بقدر باشد چرا که سال های طولانی در اروپا زندگی کرده ، به چند زبان خارجی آشناست ، علاقمند به ورزش و شطرنج بوده و با چهره ای خوش تیپ و ظاهری آراسته سیمایی متفاوت با بقیه آخوندها دارد و بخصوص اینکه به دلیل اختلاف با جناح راست سنتی مجبور به کناره گیری از امورات اجرایی شده بود .

سرانجام ابتدا مجمع روحانیون و سپس گروه کارگزاران از خاتمی پشتیبانی کردند در مقابل تقریباً کلیه مراجع تقلید ، مدرسین فقیه قم ، اکثر ائمه جمعه ، شورای نگهبان ، سپاه و بسیج از ناطق نوری پشتیبانی کردند . برخی گروه ها انتخابات را به صحنه ستیز کفر و اسلام تشبیه کرده و رای به خاتمی را رای به کفر تعبیر کردند ، به سخنرانی های انتخاباتی خاتمی لشکرکشی شد ، خلاصه اینکه شرایط برای ارائه چهره ای دیگرگون از خاتمی و کشاندن تعداد بیشتری از مردم به پای صندوق رای فراهم شد و برخی از مردم از ترس یکپارچگی و یکه تازی جناح راست ، برخی از روی توهم و با امید بهبود نسبی اوضاع و برخی دیگر که از ترس از دست دادن شغل و یا موقعیت تحصیلی به پای صندوق های رای می روند بی آنکه نیت خاصی داشته باشند به خاتمی رای دادند هر چند قبول آمار ۳۰ میلیون شرکت کنندگان در رای گیری ممکن نیست ولی سیاست رژیم در کشاندن نسبتاً گسترده مردم به انتخابات و سیاست غالب کنونی مبنی بر تداوم حاکمیت این بار با خاتمی در عرصه عمل به پیروزی رسید .

هر چند وجود جناح ها در داخل حاکمیت و کشمکش آنها غیرقابل انکار است ولی می توان بصراحت اظهار نمود که جناح های طرفدار خاتمی با استفاده از نقاط ضعف جناح رقیب و سرانجام با نوعی کنار آمدن با این جناح توانستند سیاست خود را به کرسی بنشانند . جبهه گیری اکثریت آخوندهای با عمامه و بی عمامه در مقابل خاتمی دقیقاً همان چیزی بود که طرفداران خاتمی بخصوص کارگزاران سازندگی بدان نیاز داشتند و با استفاده از این حربه حساسیت مردم را نسبت به انتخابات تحریک کرده و موفق شدند بخش قابل توجهی از جوانان و زنان را به صف رای دهندگان خاتمی بکشانند . می توان گفت حتی پیش از برگزاری انتخابات نتیجه آن برای هر صاحب نظری معلوم شده بود و از این رو لازم بود تا سازشی با جناح راست صورت بگیرد . پس از مذاکرات پشت پرده قرار شد آساری نجومی از تعداد شرکت کنندگان در انتخابات ارائه شده و آرا رقیب به گونه ای بیان شود که نشاندهنده محبوبیت وسیع آنها بویژه خاتمی در سطح جامعه باشد . پس از آغاز بکار دولت جدید افراد سرشناس و بدنام از مصادر امور کنار گذاشته شده و افراد کمتر شناخته شده و در حد امکان غرب پسند بجای آن ها کارماره شدند . بعنوان اولین قدم نیز وزاری اطلاعات ، کشور و خارجه که از متهمین اصلی دادگاه میکونوس بودند از مصادر اجرایی کنار گذاشته شدند .

نکذاشت و رفقای ما پس از اعلام نتایج رای گیری بجز بخش معدودی نتایج انتخابات را واقعی ارزیابی کرده و بی آنکه نسبت به فقدان تاثیر دعوتشان به تحریم انتخابات خم به ابرو بیاورند با تشبیه ۲۰ میلیون رای به مشت و اردنگی مردم به ولایت فقیه این بار نیز سر و ته قضیه را هم آوردند. اگر چپ ایران خواستار تاثیرگذاری بر روند تحولات آتی ایران است، چاره ای جز برقراری اتحادی پایدار و بدور از منافع فرقه ای در میان جناح های مختلف خود ندارد. هماهنگی فعالیت های این جبهه در خارج کشور، تشدید آکسیون های مبارزاتی و افشاکاری بر علیه رژیم هرچند جزو وظایف اولیه این جبهه خواهد بود ولی دامنه تاثیر آن مخصوص بر روند مبارزه طبقاتی بسیار محدود خواهد ماند از این رو وظیفه ای که جبهه متحد چپ در سرلوحه برنامه های خود باید داشته باشد در درجه اول در اختیار داشتن فرستنده رادیویی پرقدرتی است که صدای آن در سراسر ایران شنیده شود و دیگر اینکه برای متشکل کردن و تسهیل ارتباط گیری با عناصر انقلابی در خارج از کشور نیاز به هفته نامه ای منظم وجود دارد. اگر چپ ایران پس از ۱۶ سال مبارزه پشور! در خارج کشور هنوز به لزوم اتحاد و روی آوری بسوی مبارزه طبقاتی داخلی با تمامی نیرو و امکانات خود واقف نگردیده بی تردید نقشی در تحولات آتی نخواهد داشت.

ک پویان، ۱۱/۵

"اطلاعیه مشترک"

اخراج آخوند کافی از کانادا یک پیروزی برای اپوزیسیون

ایرانیان آزاده،

بدنبال تحركات حزب اله در کانادا و متعاقب آن حمله آنها به تظاهرات مسالمت آمیز ایرانیان در PNE به تاریخ ۱۷ می ۱۹۹۷ (در اعتراض به حضور عوامل حاسوس و تروریست رژیم اسلامی)، که منجر به ضرب و شتم تعدادی از ایرانیان گردید، مطلع شدیم که اداره مهاجرت کانادا بر اساس گزارش پلیس و اداره اطلاعات و امنیت، به نامبرده اخطار کرده است که هر چه زودتر خاک کانادا را ترک نماید. بدنبال آن آخوند کافی مجبور به ترک خاک کانادا گردید.

این اقدام که نتیجه اتحاد یکپارچه ایرانیان ترقیخواه و همه مهاجرین و پناهندگان است، بار دیگر نشان می دهد که تمامی شبکه های اطلاعاتی، تروریستی و دیپلماتیک، فرهنگی!! جمهوری اسلامی باید از خاک کانادا برجایده شود.

ما این پیروزی را به جامعه ایرانی کانادا و تمامی فعالین اجتماعی، تبریک گفته و بار دیگر بر ضرورت اتحاد و یکپارچگی در مقابل تروریست های رژیم اسلامی تاکید می ورزیم.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - ونکوور، کانادا

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - ونکوور، کانادا
فوریه ۱۹۹۸

های موجود غیرممکن است. حتی هنوز چند ماهی از آغاز بکار دولت خاتمی بیشتر نگذشته که برخی از مطبوعات مجاز احکام اسلامی، فتاوی مجتهدین و حتی ولایت فقیه را زیر سوال برده اند. مثلا سید محسن سید سعیدزاده در مقاله 'خونهای زنان چرا نابرابر؟! در مجله زنان شماره ۲۷ چنین می گوید: هر کس با فقه اسلامی آشنا باشد می داند که فتوا فقط رای است و بس و اعتبارش منوط به قوانین است. پس چگونه فرصت ندارند قانون مجازات اسلامی را بررسی کنند؟ یا شیرین عبادی در پایان مقاله ای که تحت عنوان 'مرز بین دین و سیاست' در ماهنامه جامعه سالم شماره ۳۳ درج شده چنین می گوید: بنابراین قبل از ایجاد مشکل باید در فکر راه حل بود و با انجام تغییرات و اصلاحاتی در قانون اساسی، مرزی بین دین و سیاست تعیین نمود و جایگاه هر یک را دقیقاً مشخص کرد.

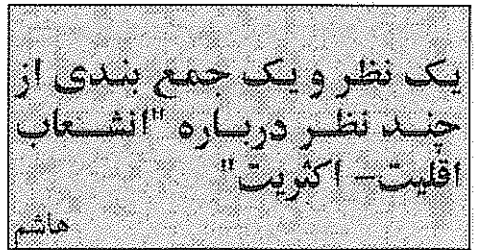
وقتی برخی از مسئولین رژیم از کاهش حدود اختیارات ولایت فقیه و حداقل سپردن فرماندهی کل قوا به رئیس جمهور سخن می گویند و وقتی گروهی از دانشجویان مسلمان نیز در این رابطه میتینگ تشکیل می دهند باید باور کنیم این نوشته ها، این اظهارات و این تجمعات که از طرف رژیم سازمان یافته در حقیقت نشانگر این است که جمهوری اسلامی نمی تواند مثل سابق حکومت کند یعنی کارگران و زحمتکشان ایرانی نمیتوانند مثل سابق رژیم را تحمل کنند پس می توان نتیجه گرفت که دامنه تغییرات در سیاست های رژیم از حد و مرزهای دلخواهش فراتر خواهد رفت و چون کلیه قرائن از فروپاشی نظام موجود خبر می دهد می توان نتیجه گرفت که مبارزه طبقاتی به مرحله ای جدید کام نهاده، مرحله ای که اعتراضات توده ای و مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان ایرانی پایه های رژیم را به لرزه درخواهد آورد و تضادهای جناح های رژیم بیش از پیش تشدید خواهد شد. جمهوری اسلامی و دولت های غربی با تحلیل واقعی اوضاع به چاره اندیشی پرداخته اند تا برای جلوگیری از تحولات رادیکال اجتماعی در ایران راه حلی پیدا کنند. بطور قطع در آینده ای نزدیک ایران شاهد تلاطمات و تحولاتی وسیع در عرصه سیاسی خواهد بود. جای تأسف است که وقتی که سرمایه داری داخلی و خارجی بسیار جدی و با برنامه از پیش تهیه شده به استقبال تحولات آن می روند و در شرایطی که توده های کارگر و رنجبر از تشکل و رهبری و امکانات تبلیغی محروم هستند، نیروهای چپ از اقدام به اساسی ترین وظائف خود غافل مانده اند. اگر سرانجام تحولات اخیر تثبیت رژیم با کمک سرمایه داری بین المللی با جایگزینی آن با رژیم سرمایه داری دیگری باشد، بی تردید مقصر اصلی آن نیروهای چپ خواهند بود.

انتخابات ریاست جمهوری که نیروهای چپ با تداعی تحریم وسیع همه پرسى های سابق با دعوت به بایکوت به پیشواز آن رفته بود سنگ محکی است که این نیروها توان خود و امکانات داخلی شان را ارزیابی کنند. وقتی که دعوت به بایکوت تاثیری بر روند انتخابات

محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران که از جمله نیرومندترین عناصر حکومتی بوده و نه تنها جزو متهمین اصلی سازماندهی ترور در خارج و داخل می باشد بلکه می توانست در اجرای سیاست جدید رژیم تداخلاتی ایجاد کند همچنان که دقیقاً چند روز قبل از برکناری از این سمت طی مصاحبه ای طولانی به آمریکا و حضور نظامی اش در خلیج فارس خط و نشان کشیده و موجبات تسریع برکناری خسود از فرماندهی سپاه را فراهم آورد.

از آنجائی که این سناریو با دقت و ظرافت زیادی با تکیه بر روانشناسی توده ها و سکانشهای غرب پسند تهیه شده، سناریویی پیچیده و پرهیاهوست، کلیه بخش های آن می بایستی با سرکرم کردن مردم از طریق دادن امید و برانگیختن انتظار و هراز چندگاهی با انداختن در هول و هراس اجرا شود. از این رو می بایستی همیشه موضوعاتی جنجالی که توجه افکار عمومی را برانگیزد در میان باشد، از رای اعتماد به وزرای کابینه خاتمی گرفته تا امکان مذاکره مستقیم با آمریکا و از تشکیل احزاب در چهارچوب قانون اساسی گرفته تا بحث پیرامون کاهش اختیارات ولایت فقیه و با ماجرای محاکمه پر سر و صدای شهرداران برخی از مناطق تهران و از موضوع ثروت های بادآورده گرفته تا هیاهویی که برای هیچ پیرامون فرج سرکوهی برآه انداخته و با همکاری رسانه های بین المللی سرمایه داری هم افکار عمومی داخلی و هم گروه های اپوزیسیون بخصوص گروه های چپ با مشارکت در بازی رژیم در نهایت موجب بالا رفتن پرسیتز بین المللی رژیم در رابطه با نوع محاکمات در ایران شدند، آنهم در رابطه با موضوع محاکمه روزنامه نگاری که سال های سال وظیفه سویاپ اطمینان رژیم در بخش مطبوعات را داشته و در کمونیسم ستیزی و جبهه گیری بر علیه انقلاب اجتماعی در میان روزنامه نگاران معاصر بی نظیر بود.

البته نباید تصور کرد که رژیم قادر به پیشبرد تام و تمام سیاست های جدید خود خواهد بود زیرا اولاً به تغییر سیاست هایش مجبور شده و در ثانی تحت فشار توده ها و در تبع آن بالا گرفتن محدود اختلافات بحران حکومتی بار دیگر تشدید خواهد شد. هر کام فریکارانه رژیم در مورد اصلاحات سیاسی و بهبود اوضاع عمومی اقتصادی- اجتماعی، به افشای بخشی از کارنامه چپاول و دزدی و غارت سردمدارانش منجر شده عکس العمل شدید و تلافی جویانه یکی از جناح ها را برمی انگیزد و با گذشت هر روز دولت خاتمی که در عمل هیچ اقدام مثبتی در رابطه با خواست های توده های تحت ستم انجام نداده کارایی و پرسیتز خود را از دست می دهد. بطور خلاصه رژیم حتی در پیشبرد سیاست اخیر خود نیز ناتوان است. این که جمهوری اسلامی بدون تغییراتی اساسی در سیاست هایش و برآوردن حداقل بخشی از خواست های مردم بدون ایجاد تحول در چهارچوب نظام مبتنی بر ولایت فقیه نتواند با تغییراتی سطحی کنترل اوضاع را در درازمدت همچنان حفظ کند با توجه به شدت بحران



اتحادکار ارکان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق، در شماره های ۴۲ و ۴۴ خود، پیرامون 'انشعاب اقلیت- اکثریت' با 'عده ای از رفقا' مصاحبه انجام داده و از آنها در مورد دلایل، چگونگی و این که این انشعاب اجتناب ناپذیر بوده است یا نه؟ نظرخواهی کرده است.

به جنبه های کم اهمیت تر که مثلاً چرا هویت سیاسی- تشکیلاتی این 'عده' روشن نیست و توضیح لازم در این مورد داده نشده، کاری ندارم. (۱)

به نظر من برغم اظهارات گوناگون و دلایل کوچک و بزرگ و تشریح جنبه های واقعی، سیاسی و ایدئولوژیک، هیچ کدام از این چند نظر حاوی یک تامل و تحلیل جدی نیست و بالطبع به ریشه ی اصلی دست نمی برند. (به گمانم مصلحت یک وفاق دوباره، مانعی شده است)

البته چند نفر از این رفقا حتی صمیمانه به تشریح و توضیح موانع پرداخته، ضمن انتقاداتی به این و آن و گاه بخود، در مجموع جناح مقابل را مسبب انشعاب دانسته و عموماً هم این انشعاب را اجتناب پذیر قلمداد کرده اند!

جنبه ی واقعی این اظهارات در بسیاری موارد انکارناپذیر است. چه این که جناح اکثریت رفقای اقلیت را به سمت انشعاب سوق داده و چه شتاب زدگی و خامی اقلیت در انشعاب و چه بی تجربگی و ندانم کاری های عمومی و یا ضعف دانش و تجربه ی سیاسی و لا غیر، همه واقعتاً دارد.

این همه اما بخودی خود و ردیف کردنشان کنار هم، اصل مطلب و عمق فاجعه را روشن نمی کند. نمونه ی بارز آن، نوشته مصطفی مدنی است که هزار و یک فاکت دارد، اما از شرح موانع پافراثر نمی گذارد. دوستان و رفقا همه چیز گفته اند و هیچ هم نگفته اند، آن هم برای 'برگی از تاریخ'. بی تردید یک امر تاریخی را باید تاریخی و جامع بررسی کرد و از آن جمع بندی های معین بدست داد.

اختلاف نظر و بالطبع گاه انشعاب در هر گروه و حزبی وجود دارد و اتفاق می افتد. این اتفاق اما قانونمندیهایی خودش را دارد و تابع عوامل معینی است. هر اندازه گروه بندی از ساختی دموکراتیک و مناسبات اصولی تری برخوردار باشد به همان میزان انشعاب اصولی تر اتفاق می افتد و به صف بندی های سیاسی- طبقاتی روشن منجر می شود. همچنین است ترکیب طبقاتی و میزان ریشه ی گروه بندی در میان توده ها و مناسباتی که با آن ها دارد. هر اندازه گروه بندی دارای ریشه ی توده ای باشد به همان اندازه انشعاب دشوارتر و پرمعنی تر می شود و مثلاً 'نیازهای عاجل رهبران' به عنصر اصلی انشعاب بدل نمی شود!

علاوه بر همه ی این ها رهبری و تجربه ی سیاسی- تشکیلاتی آن نقش کلیدی در سمت و سو دادن و تعمیق انشعابات بازی می کند.

با این مقدمات می توانیم این انشعاب را با وضعیت سازمان، از نظر ساخت، ایدئولوژی، خط و مشی سیاسی و برنامه، تجربه سیاسی رهبری و رهبران محک بزنیم:

از نظر ساخت، سازمان چریک های فدایی خلق حقیقتاً یک سازمان چریکی بود که تقریباً هیچ ارتباط مستقیم و سازمان دهی ویژه ای در میان کارگران و توده ها نداشت و تنها به وسیله عناصری چند در محدوده هایی از محیط های کارگری حضور داشت که آن هم بیشتر برای کسب شناخت و شناسایی عناصر پیشرو کارگری بود، نه برای سازمان دهی و تشکل کارگران.

از نظر ترکیب طبقاتی و سنی، اعضا این سازمان اکثراً دانشجو و یا فارغ التحصیلان دانشگاه ها بودند و عموماً متعلق به اقشار میانی و مرفه جامعه.

البته در سال ۵۴ در اجلاس کمیته مرکزی سازمان مسئله سمت گیری کارگری و ایجاد 'پای دوم جنبش' به مفهوم مشارکت و سازمان دهی فعالیت های سیاسی- صنفی به مثابه یک ضرورت مبرم در دستور کار سازمان قرار گرفت و از همان زمان عضوگیری متوقف گردید و متنوع اعلام شد (مگر برای اعضای آزمایشی که در معرض خطر قرار می گیرند).

اما ضربات پی در پی نداشتن به این ضرورت پاسخ داده شود. بنابراین ترکیب روشنفکری و جوان سازمان تا قیام باقیمانده و تنها در آستانه قیام و بویژه پس از قیام تبریز که قیامی سراسری را نوید می داد در یک 'عضوگیری ویژه' (۲)

چند زندانی سیاسی که آنها نیز اکثراً دانشجو بودند، عضوگیری شدند. حال که از ساخت و ترکیب طبقاتی صحبت کردیم بد نیست از مناسبات فرقه ای- سکتاریستی هم صحبتی بکنیم. 'سکتاریزم' از ویژگی های عموم سازمان های بسته، چریکی و مخفی است، سکتاریزم در سازمان ما که محصول طبیعی زندگی چریکی و شرایط خفقان بار دوره دیکتاتوری شاه بود می توانست با تحولات انقلابی و قیامی که همه چیز را تغییر می داد به طور 'طبیعی' هم مرتفع شود اما با ورود زندانیان سیاسی که عموماً 'باند'های متعددی بودند و هر کدام علم و کمال خود را داشتند، فرقه گرایی و باندبازی مزوج شد و راه پیشرفت سازمان و وحدت کل چپ را که به هر حال شانسی نصیبش شده بود، بست. البته در جناح اکثریت یک نقطه قوت وجود داشت که به رغم باندبازی های غریب اش، نوعی 'تعادل' پیدا می کرد و آن این بود که اکثریت باند مرکزی اش را 'صنفی کار'ها تشکیل می دادند و این چیزی بود که 'اقلیت' نداشت و در عدم رشد و توسعه ی کمی آن تاثیر مستقیم گذاشت.

وضعیت ایدئولوژیک، خط مشی سیاسی و برنامه:

از لحاظ ایدئولوژیک سازمان بیشتر یک 'جنبه' بود تا یک سازمان مارکسیستی به مفهوم دقیق کلمه، البته ما همواره خود را مارکسیست- لنینیست می دانستیم اما حقیقت اینست که ما بیشتر پوپولیست بودیم با گرایشاتی مارکسیستی. تازه بخش عمده ی ادبیات

مارکسیستی آن زمان که ناچیز هم بود، با مغز و زبان توده ای ها ترجمه شده بود!

از لحاظ سیاسی و تجربه سیاسی رهبری:

از لحاظ سیاسی بویژه در مقطع قیام فاقد خط مشی سیاسی روشن بودیم و برنامه ای نداشتیم- انکار هدف، سرنوشتی صرف رژیم شاه بود، که آن هم به پایان رسیده بود! رهبری و رهبر هم بالکل نداشتیم.

به همین جهت به دنبال جنبش بودیم و چون پوپولیست بودیم با خمینی وجوه مشترک می یافتیم (۳) و چون 'اکثریت' ما مستقل از جنبه فرصت طلبی 'رهبری' اش، با خمینی آیشخور فکری مشترک داشت و پیوندی طبقاتی با آن احساس می نمود از ابتدا در مقابل آن آچمز شد و بتدریج ایدئولوژی حزب توده و 'خط امام' را پذیرفت. فرخ نگهدار که سازنده، سبیل و نماینده ی این 'اکثریت' بود، برغم نگاه سیاسی ترش نسبت به دیگران و تیزبینی های فردی، فاقد یک خط مشی سیاسی روشن و فکر مستقل سیاسی بود. چشم اش به حزب توده بود و به همان سیاق می اندیشید. (در انتهای مطلب به نوشته ی ایشان نگاهی می اندازیم).

بهر رو باند فرخ نگهدار محور تشکل 'اکثریت' بود. گرایش چپ و رادیکال این سازمان را، اما اکثریت اعضای مخفی (چریک ها) تشکیل می دادند به اضافه تعدادی از رفقای زندانی سیاسی سابق مثل رفقا منصور اسکندری، محسن شانه چی، رسول و توکل و ...

در میان اعضای مخفی رفیق حیدر به دلیل اقامت چند ساله در خارج و بالطبع توانایی بیشتری که در مباحثه و نوشتن داشت به سخنگو و رفیق مورد اعتماد گرایش چپ بدل شد و یک موقعیت ویژه پیدا کرد. عیناً فرخ نگهدار که اکثریت را نمایندگی می کرد.

من به همین دو نماینده اصلی و بااصطلاح دو 'اتوریته ی نظری' آن زمان بسنده می کنم چرا که امثال مثلاً توکل، هم در جناح اکثریت و هم در اقلیت زیاد بودند. ریشه اختلافات اقلیت- اکثریت به ورود اولین نوشته های فرخ و جمشیدطاهری پور برمی گردد، یعنی قبل از قیام و طبیعی است که آن موقع بر سر مشی مسلحانه بود (۴) با قیام و آمدن رفقا حیدر و اشرف دهقانی و حرمتی پورا (از خارج)، اختلافات بروز بیشتری یافت ابتدا بر سر مشی و بعد بر سر حاکمیت.

نکته جالب اینست که اقلیت برغم این که بر سر مشی مسلحانه شکل گرفته بود تقریباً هیچکدام از 'رهبران' نظری اش طرفدار 'مشی' نبودند. یعنی به نوعی یک 'ائتلاف' بود (مثل تمایلات رهبری اکثریت به وحدت با حزب توده، که بدنه ی آن تا مدت ها با آن مخالف بود). نکته دیگر که از این هم جالب تر است تمایل رفیق حیدر به بحث های 'عصر و دوران' بود (چیزی که به نظر رفیق به اکثریت کمک کرده است که نیروی بیشتری بگیرد!) حیدر کمی بعدتر وقتی دید نیروی چندانی را جلب نکرد می گفت: 'ما باید ابتکار بحث 'عصر و دوران' را بدست می گرفتیم، در آن صورت ما می بردیم. و همین تمایل به تدریج او را از اقلیت دور می کرد (و البته در همین شکاف بود که توکل بالا آمد) و دیگر از آتش سوزانی که در انشعاب بروز می داد خبری نبود و حتی نوعی انفعال بروز می داد. هرگز یاد نمی رود عبارتی را که (در مقابل مخالفت های

مصراغه ی من با شتاب زدگی این رفیق در انشعاب (ابراز داشت و آن عینا این بود: 'فردا جنبش یقه ی مرا می گیرد و می گوید... تو که خط داشتی چرا انشعاب نکردی؟!')

امیدوارم رفیق حیدر در مورد خط داشتن تجدیدنظر کرده باشد. در مورد آنگونه انشعاب کردن که قطعا تجدیدنظر کرده است. نکته دیگر: استعفاهای رفیق حیدر از مرکزیت و تحریریه است. به نظر من این کار یک تقلید صرف از لنین بود که هیچ قابل توجیه با وضعیت رفیق و سازمان نبود. این همه شتاب آخر برای چه بود؟! این رفیق - یعنی لنین ما که استعفا داد - بعد چه کرد؟!

من عمدا روی رفیق حیدر تکیه کردم چرا که نقش اصلی در ماجرای انشعاب با این رفیق بود و البته که رفیق هادی بیش از هر کسی بی تابی می کرد. اما حیدر مسئولیت ویژه داشت. امیدوارم تحمل ویژه هم داشته باشد و دلگیر نشود.

حال که نگاهی به عوامل عینی و ذهنی آن زمان سازمان انداختیم می توانیم به سوال عمومی اتحادکار که از چرایی انشعاب 'اقلیت-اکثریت' می پرسد چنین پاسخ دهیم:

انشعاب اقلیت-اکثریت در سازمان چریک های فدائی خلق که در کشاکش یک انقلاب توده ای، بزرگترین سازمان چپ انقلابی را متلاشی کرد و به یک صف بندی روشن سیاسی- طبقاتی منجر نشد، محصول بی مسئولیتی مطلق و عدم درایت سیاسی رهبران آن است.

این را من یک جمع بندی از مجموعه نظرات 'عده ای از رفقا' می دانم (کاری که خودشان نکرده اند) اما نظر خودم در تکمیل این جمع بندی چنین است:

این انشعاب و مجموعه ای از ندانم کاری های آن دوره و سرانجام دروغ انگیز این سازمان نیز نشان می دهد که سازمان چریک های فدائی خلق از سال ۵۵ که رهبری آن ضربه کامل خورد، هرگز قادر به ترمیم آن نشد و با یک شبه رهبری هدایت می شد. اما بویژه در جریان یک انقلاب، 'شبه رهبری' ها قادر به ایفای نقش نیستند.

رژیم شاه با قلع و قمع رهبران برجسته ای همچون بیژن جزینی و دیگران پیشاپیش راه را برای تسخیر قدرت سیاسی توسط خمینی و ارتجاع مذهبی هموار کرده بود. رفقا بیهوده تلاش می کنند تقصیر را گردن دیگری بیاندازند. تقصیرکار اصلی رژیم شاه بود و قیام که چنین مسئولیت خطیری را به گردن آن ها گذاشت! و اما یک گوشزد دوستانه:

احتمالا همه ی رفقا 'هدف ادبیات' را خوانده اند و یادشان هست وقتی که لنین کورگی را ترک می کرد، با سوت چه می خواند؟! می خواند:

'آئی که خود ره را ندانی، رهنمایی کی توانی؟!'

و نیز از رفیق حیدر شنیدم، در ترکی ضرب المثلی هست که می گوید 'حرف زدن بلد نیستی، حرف نزدن که بلدی؟!'. و من با حفظ روح این ضرب المثل ترکی می گویم: دوستان، رفقا، رهبری کردن بلد نیستید، رهبری نکردن که بلدید!؟

و استنباطم اینست که انگیزه انجام چنین مصاحبه هایی، رویای نوعی وفای دوباره و یا گرفتن 'نیرو'ست. اما حقیقت امر اینست که خواننده وقتی این مطالب را

می خواند، نه تنها به ناتوانی و عدم صلاحیت 'رهبران' ما در دوران قیام پی می برد که از نوع بررسی و تحلیل و 'تاریخ' نگاری های امروزشان، می فهمد که بعد از ۱۸ سال 'رهبران' ما نه تنها درس های لازم را نگرفتند و پیشرفتی نکرده اند که پس رفته اند.

با آن توش و توان 'رهبری'، شکست ما بدیهی بود. می گویند شکست قابل جبران است. اگر درس گرفته شود از آن! تاسف اینجاست و اگر سرزنش و انتقادی هم باشد در همین است!

نگاهی به نوشته فرخ نگهدار

یک دروغ و یک واقعیت کمره کننده از فرخ نگهدار دروغ ایشان مربوط است به اظهار این نکته: 'واقعیت اینست که در یک ساله اول پس از انقلاب مهم ترین مشغله های سیاسی در ذهن و تلاش من آن بوده است که از سرکوب سازمان- که در اثر درگیری نیروهای آن با جمهوری اسلامی کاملا محتمل بود- (فرمول بندی را نگاه کنید!!) جلوگیری کنم... ردپای این انگیزه در عمل سیاسی نخستین بار در جنگ اول گنبد و در همان روزها در 'نامه به بازرگان' منعکس است.' (تاکیدها از من است)

متأسفانه من زنده مانده ام و باید خدمت ایشان یادآوری کنم که این حرف صحت ندارد! البته این واقعیت دارد که ایشان خود را بین رژیم و فدائیان خلق واسطه کرده بود که 'در اثر درگیری نیروهای آن (سازمان) با جمهوری اسلامی از سرکوب جلوگیری کند. اما تصادفا در 'جنگ اول گنبد'، ایشان رهنمودی 'انقلابی' صادر فرمودند!

ماجرا به میتینگ معروف سازمان در گنبد مربوط می شود که رژیم تمام قوای اش را بسیج کرده بود و مسلحانه به این میتینگ حمله کرد و 'ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا' را محاصره نمود.

از همین ستاد، تلفنی با تهران تماس گرفتیم. رفیق فاطمه کوشی را برداشت. پرسیدم از بچه ها که هست؟ ایشان بودند و کوشی را گرفتند. خبر را گفتم و ایشان رهنمود دادند که 'شما هم شلیک کنید، جواب بدهید.' (یادشان آمد!!) البته من تلفن زده بودم که خبر را برسانم و سازمان را از سرکوب مطلع کنم. بهررو برغم رهنمود ایشان، من با تشخیص خودم عمل کردم و در ستاد درگیر نشدم. البته ترکمن ها در بیرون چنان دفاع مسلحشورانه ای کردند که بخش وسیعی از پاسداران از شهر فرار کردند. آنگاه نمایندگان دولت به سراغ من آمدند که بلندگو بردار، آتش بس اعلام کن!! ترکمن ها به حرف تو گوش می کنند! (به پدررضایی ها و آقای ملیحی رجوع کنید) این نکته را به این خاطر می گویم که میزان جعلی بودن ادعاهای ایشان در این مورد مشخص روشن شود و پس از این لااقل فرمول بندی های این چنینی را که 'نیروهای سازمان با جمهوری اسلامی درگیر می شدند' بگذارند برای روزنامه های جمهوری اسلامی و خط امامی خود.

این اول، ثانیا در مورد 'ردپای انگیزه ها' ی ایشان، احتیاج به راهنمایی خود ایشان نیست. به اندازه ی کافی رد داریم هم از دست و هم از پای شان و این ردها لاینقطع به دنبال قدرت ها (روان است. نگاه

کنید: از نامه به خمینی شروع می شود نامه به بازرگان هست. نامه به رضاشاه صغیر، نامه به بوش... و اخیرا برای خاتمی به خامنه ای!! و چه بسیار مراکز قدرت و شخصیت های صاحب نفوذ دیگر که من از آن بی خبرم.

گرچه نقل قول دیگری هم وجود دارد از هستای تشکیلاتی ایشان مجید، در همین شماره ی 'اتحادکار' مبنی بر این که ایشان در جنگ کردستان (سندج) هم عینا همین ماجرا، به جنگیدن 'نیروهای سازمان' با جمهوری اسلامی، تمایل نشان داده است (۵۱)

این اما در اصل مطلب که عبارت است از قدرت طلبی محض، نه تنها خدشه ای وارد نمی کند بلکه ماهیت این قدرت طلبی را (بر بنیاد بی مسئولیتی مطلق و قدرت همه چیز و دیگر هیچ) نشان می دهد.

البته این پدیده ی تازه ای در دنیای معاصر نیست. وقتی که واسطه باشیم، باید بازار را هم داغ کنیم. فرخ نگهدار با یک تلفن رهنمود به جنگ می دهد و با همان تلفن با آقای بهشتی قرار ملاقات می گذارد!

به راستی اگر جنگ نباشد و اگر 'نیروهای سازمان با جمهوری اسلامی' درگیر نشوند که فرخ نگهدار را کسی به میز مذاکره راه نمی دهد و به بازی نمی گیرد!!

البته 'رهبری' فرخ نگهدار به این خلاصه نمی شود. باید نوسانات سیاسی و تزلزلات و جبن شخصی او را در واقعه ی دانشگاه، جنگ سندج، حوادث داغ روز، و مقالات سرپا ضد و نقیض و تغییر موضع و سبیل کردن مداوم آنها، و همچنین در ایدئولوژی (بالاخره پس از یک دوره بازی درآوردن) 'انترناسیونالیسم پرولتری' ایشان را در کار شماره ی ۹۹ که برشی قطعی از سنت فدایی (یعنی استقلال از قطب های جهانی) بود، کنار هم گذاشت و پیرونده و 'رهبری' چنین زبون و بی جریره را برای همیشه به بایگانی تاریخ سپرد.

و اما واقعیت کمره کننده!

واقعیت کمره کننده ای که ایشان مطرح کرده اند، عبارت از بیان بخشی از واقعیت و پنهان کردن حقیقت در پس این واقعیت است. ایشان می نویسند:

'در آن دوران مختصات فضای فکری اعضای کمیته مرکزی و تمام کادرها به گونه ایست که اصلا نمی توانستند امیدوار باشند که اختلاف ایدئولوژیک سیاسی در کادر یک ارکان واحد یا سازمان واحد تحمل شود... ما آن زمان هنوز اصلا این فرهنگ را نداشتیم که ضمن بیان آزادانه و مستقلانه نظرات و تحلیل های خود، مشترکا و بر اساس اعتماد رفقانه در گردش امور روزمره سازمان شرکت کنیم.' (تاکید از من است،

اولا جالب است که مختصات 'فضای فکری اعضای کمیته مرکزی' هست و نه خود فکر! (لابد چون فکری در کار نبوده؟) و یا نوعی سرمستی از شرایط و موقعیت دخالت داشته که به مختصات فضای آن دوران اشاره شده؟! ثانیا این واضح است که 'اصلا این فرهنگ را' نداشتند. اما ضروری بود که می گفتند چه فرهنگی داشتند و این فرهنگ 'که عبارت است از بیان آزادانه نظرات' و لاغیر از کجا آمده؟

توکل است که رفیق محمود محمودی را کمتر پرفیجی خواند، ما را تروتسکیست و در کردستان، مخالفین را عوامل بورژوازی و در ۴ بهمن ۶۴، به نمایندگی از طرف پروتاریا عناصر مخالف را به کلوله بست !!

آن فرهنگ که آقای فرخ نکهدار تبلیغ و ترویج می کرد، همان فرهنگی ست که چون خودش و خط (امام) اش برحق است و ضدامپریالیست (و چه ها ۱۰). مخالفین خود (و امام) را نه تنها از اظهارنظر محروم می سازد بلکه ضدانقلاب می شمارد ! فقط این نیست که حق اظهارنظر ندارد، باید خفه بشد (امام خمینی) و باید لو داد (کاسه های داغ تر از آتش)

فرخ نکهدار بایک عبارت که واقعیت هم دارد (یعنی: ما اصلا این فرهنگ را نداشتیم) جرثومه ای از فساد اخلاق سیاسی- تشکیلاتی و معرفتی را (که حقیقت وجودی و فرهنگی ایشان است) پنهان می دارد و کویی انکار نه نگار که اتفاقی افتاده است !! و دست برقضا این هم باز همان فرهنگ است! فرخ نکهدار نه تنها آن زمان هنوز اصلا این فرهنگ را نداشت که این زمان هم هنوز اصلا این فرهنگ را ندارد. و این است کبره کندی آن واقعیت!

حتی در جنبش خود ما که جنبشی عقب افتاده بود، کم اشخاص و جریاناتی نبوده اند که به خاطر این فرهنگ از آن فرهنگ ایشان، چماق ها خورده اند.

من به نمونه ی حزب توده و تسویه ها و برجسب زنی های باند رهبری آن نمی پردازم چون مثوی هفتاد من کاغذ شود. (خاطرات همه ی توده ای ها سرشار است)

من به خود ایشان و باندبازی ها و برجسب زنی ها و فساد اخلاق تشکیلاتی شان اشاره می کنم. و به خودم اشاره می کنم. به راه فدایی اشاره می کنم و به هر کس و هر جریانی که در آن زمان این فرهنگ را داشت و از مبارزه ایدئولوژیک علنی دفاع می کرد.

آن فرهنگ، مثلا مرا با این که: تئوریک نیست، نظامی، تشکیلاتی ست. میزد، راه فدایی را که تئوریک بود با انگ خارج از کشوری می زد. الف. رحیم را که پراتیک نبود با انگ تئوریک میزد. محمودی را با انگ رفیق بازی، جناح چپ و مشخصا مصطفی مدنی را با انگ روانی می زد و اخراج می کرد و به اندازه ی هر کس و هر جریانی که حضرات را رهبر نمی دانست و وارد باندشان نمی شد، اتهام و انگ داشتند.

البته آن فرهنگ را فقط این حضرات نبودند که داشتند و دارند در صفوف ما هم بودند و هستند. نمونه اش

متاسفانه مجبورم خودم به این سوال ها جواب بدهم. (البته که حق توضیح و تصحیح برای ایشان همواره محفوظ است)

قطعا منظور ایشان این نبوده که قبلا بی فرهنگ بوده اند و مثلا حالا با فرهنگ شده اند، چون اولای بی فرهنگی مفهوم ندارد. چرا که خود نوعی فرهنگ است. ثانیاً ایشان نه تنها فرهنگ داشته، بلکه یکی از مروجین و مبلغین فرهنگ خاص خود بوده اند. که آن هم فرهنگ شناخته شده ای ست. فرهنگ استالینی و فرهنگ همه ی احزاب برادرشان. (یعنی فرهنگ باندبازی، بند و بست و فیصله ی همه امور در بالا یا در پس و پشت !!)

حال باید پرسید که این فرهنگ آیا تازه پیدا شده؟! (نکند کشف جدیدی از جمشید طاهری پور باشد! - در آن صورت من باید به جای رهبران اکثریت از خواندن کیهان لندن و نقد به ایشان خجالت بکشم!) نه! این فرهنگ (یعنی طرفداری از بیان آزادانه و مستقلانه نظرات...) جدید نیست. این فرهنگ با مارکسیزم همزاد است و در جنبش کمونیستی همواره وجود داشته. اما تقریباً مدام بوسیله فرهنگ غالب- یعنی فرهنگ استالینی و آن فرهنگ که ایشان داشته و دارند - سرکوب شده است و یا تصفیه گردیده!

زیرنویس ها:

۱- و من بر این باورم که نباید چنین امری را تنها به کسانی که خود بریده و دوخته اند سپرد. و اما در مورد هویت سیاسی- تشکیلاتی خودم: از اعضای مخفی سازمان بودم. در روزهای قیام مسئول نظامی ستاد تهران بودم، بعد از آن مسئول تشکیلاتی مازندران و به طور ویژه مسئول ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا در گنبد بودم (که مصادف است با جنگ اول گنبد). در جریان اوج گیری اختلافات اقلیت- اکثریت، بیمار و در خارج تحت معالجه بودم. در پلنوم مزبور و انتخابات حضور نداشتم. وقتی برگشتم اقلیت در حوزه های ایدئولوژیک مشغول تدوین نظر بود. گرچه از مخالفین پور پا قرص گرایش راست و توده ای در سازمان بودم، اما انشعاب را شتاب زده می دانستم و معتقد به مبارزه ی ایدئولوژیک علنی بودم و آن را تنها روزنه ی امید برای شکل گیری یک جریان چپ انقلابی می دانستم. در پلنوم عمومی اقلیت طی قطعه نامه ای این انشعاب را زودرس و شتاب زده اعلام کردم (که صاحب اکثریت بالایی از آرا شد!) به جریان اقلیت توهمی نداشتم و برخلاف رفقا (حیدر و...) معتقد نبودم که خط داریم و یا خط هستیم! من معتقد بودم که ما در حد یک گرایش انقلابی هستیم که باید در مبارزه شکل بگیرد و نقش یک کاتالیزور را در کل چپ، ایفا کنیم به همین خاطر حتی مبارزه ایدئولوژیک علنی در نبرد خلق را امری مثبت میدانستم. کمی بعدتر از عناصر اولیه شکل دهنده ی گرایش سوسیالیزم انقلابی بودم که اقلیتی بود در اقلیت.

۲- در سال ۵۵، با ضربات ۸ تیر، تمام رهبری سازمان ضربه خورد و کادرهای درجه ی دوم بسته به ارتباطات و امکاناتی که در اختیارشان بود، عهده دار مسئولیت ها شدند. این رفقا عموماً رفقای باقیمانده از شاخه ی مشهد بودند (که کمتر ضربه خورده بود) - مثل رفقا رحیم (حسن جان لنگرودی)، هادی، صبا

فرخ نکهدار مقدمه ای در ضرورت تشخیص دوست و دشمن و این که ملی و ضدملی کیست و چیست ایراد کرد و ضمن یادآوری کلیشه های معروف در مورد خرده بورژوازی و شجره نامه ی خمینی و این که متحد طبقه کارگر است فضا سازی لازم را کرد و بعد از سکوت کوتاهی، بلافاصله خواسته شد که: رفقایی که معتقدند این حاکمیت ضدانقلابی ست، دستشان را بلند کنند!

اولین دستی که بالا رفت دست رفیق اشرف دهقانی بود و دومی من بودم و تا آنجا که به خاطر دارم دست دیگری بالا نرفت! (امیدوارم اشتباه نکنم!)

نمی خواهم بگویم در این سازمان فقط دو نابغه وجود داشت. می خواهم یادآوری کنم که پوپولیسم و توهسات تا کجا بود، چقدر کتابی بودیم، درکمان از تئوری چه بود و کلیشه ها و آموزش های غلط چگونه عمل می کرد. نه اینکه ما دو نفر پوپولیست نبودیم اتفاقاً در آنجا ما دو نفر از همه پوپولیست تر بودیم. آن قدر که به کدها و متحدین طبقاتی آقای نکهدار هم واقعی نگذاشتیم.

۴- باید یادآوری کنم که اختلافات ما از روزی که سر و کله نوشته های فرخ نکهدار (صادق) و جمشید طاهری پور (رحیم) پیدا شد، شکل گرفت. یعنی پیش از قیام و بالطبع بر سر مشی مسلحانه و گرایش توده ای آن ها بود. یادش گرامی رفیق قاسم سیادت با دیدن این نوشته ها، نسبت به عضوگیری ویژه بدکمان بود و می گفت این ها که همه آشنو ویژه درآمدند. خیلی دود می دهند البته آن موقع در مورد محوری بودن تاکتیک های مسلحانه تمجیح می کردند و تردید و شک ابراز می داشتند و هم زمان هم به حزب توده حمله می کردند! اما از همان زمان روشن بود که جهت گیری شان چیست.

بقیه در صفحه ۲۴

بیژن زاده - و تعدادی دیگر از رفقای باقیمانده از تشکیلات تهران و سایر شهرستان ها مثل رفقا حیدر (عبداله پنجه شاهی)، حمیدنوری (قاسم سیادتی) البته تا مدت ها مرکزیت نداشتم تا این که رفقا رحیم و صبا بیژن زاده هم ضربه خوردند و بعد هادی و مجید و رضاعبرانی خود را مرکزیت اعلام کردند. با قیام تبریز (در پایان سال ۵۶) که چشم انداز قیام سراسری را کشود، ضرورت تغییر ساخت سازمان و مداخله و سازمان دهی فعالیت های سیاسی مطرح شد و بالطبع عضوگیری، و چون طبق مصوبه ی کمیته مرکزی سازمان (و شخص حمید اشرف) عضوگیری ممنوع اعلام شده بود. اسم این عضوگیری شد عضوگیری ویژه و عموماً با تایید و از طریق رضا غیراتی که خودش تازه از زندان آزاد شده بود (۵۶) و بنا به وضعیت خاص اش مخفی شده بود، به سراغ زندانیان آزاد شده رفتند و کم کم به سازمان آورده شدند. این ویژه ها عبارت بودند از: هادی معیری، نقی حمیدیان، مهدی فتاح پور، مستوره ی احمدزاده، جواد اکبری شاندیزی، فرخ نکهدار و چند نفر دیگر... (البته در مورد عضوگیری فرخ نکهدار، هم رفیق قاسم سیادتی و هم رفیق هادی می گفتند، حاضر به مخفی شدن نبوده و می خواسته به خارج برود اما به تدریج که دید تحولات جدی ست، نظرش عوض شد. این را به طور غیرمستقیم، مجید هم در همین مباحث مورد اشاره قرار داده است: ... بعد از این که فرخ نکهدار بالاخره در آبان ماه ۵۷ مخفی شد... (تاکید از من است) (از میان این عده فقط رفیق مستوره احمدزاده اکثریتی نشد.)

۳- در این باره رجوع می کنم به نخستین اجلاس عمومی اعضا که پس از جنگ اول گنبد برگزار شد، البته یک اجلاس رسمی نبود یک نشست اضطراری بود. سازمان در مقابل این مسئله قرار گرفته بود که با این اوضاع و وقایع چه می خواهد بکند. پادم هست که

خیزش جنبش محرومین از کار در فرانسه

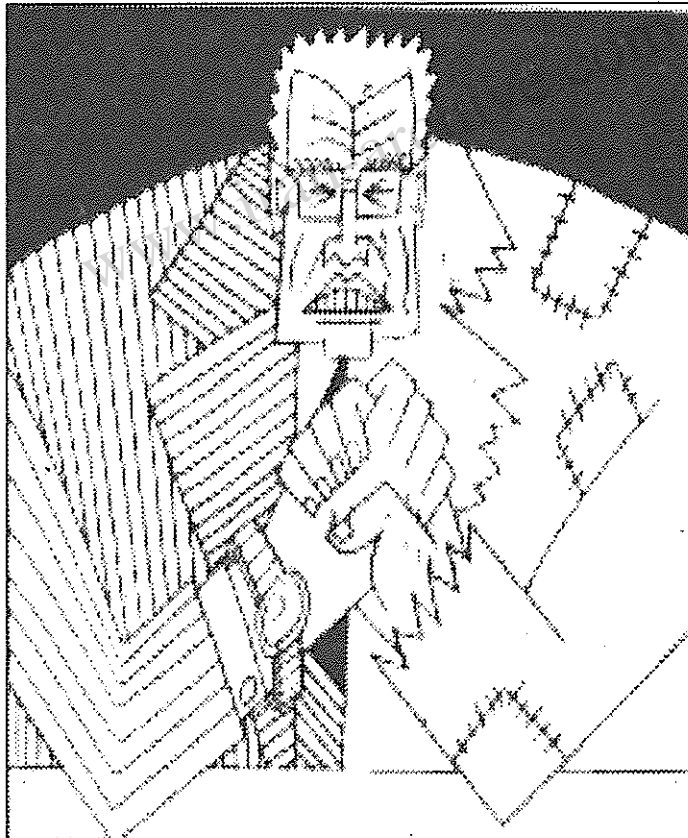
بر سیمای سیاسی فرانسه، محرومین از کار و بی پناهان با جنبش خود، نقش خود را حک ساختند و بنجو غیرقابل انتظاری در طی چند هفته مبارزه خویش، مسائل حاد بیکاری را به صحنه کشیدند و بالاترین مقامات دولتی را به چاره اندیشی در این باره واداشتند. از این مبارزه، بیکاران حقوقی هر چند ناکافی به چنگ آوردند، سازمان ها و انجمن های خویش را جنبه رسمی دادند، مبارزه بین کار و سرمایه را که حول قانون کاهش زمان کار به ۳۵ ساعت کار هفتگی متمرکز است متاثر ساختند و حمایت وسیع مردمی از خواسته های خویش را برانگیختند.

مبارزه بیکاران، از اواسط دسامبر ۹۷، با "فراخوان لوور" که توسط سازمان های بیکاران امضا شده بود و از جمله خواستار ارزیابی مجدد حداقل های تامین اجتماعی و پرداخت کمک هزینه ویژه پایان سال شده بود آغاز گشت. به این فراخوان توسط

بیکاران در سراسر فرانسه پاسخ مثبت داده شد و مبارزه بیکاران دامن گرفت. اشکال مبارزاتی طی این مدت تظاهرات و تحصن در مکان های مختلف بویژه در ادارات کارایی و بیمه بیکاری بود. سازماندهندگان اصلی این حرکات نه احزاب و سندیکاها موجود که انجمن هایی بودند که طی سال های اخیر در جریان مبارزات محرومین شکل گرفته بودند: آ. س. ل. (اقدام علیه بیکاری)، ام ان س. پ. (جنبش ملی بیکاران و بی پناهان)، آپس (انجمن برای کار، کارایی و همبستگی). کمیته بیکاران ن. ژ. ت. در جریان مبارزات با انجمن های فوق به سازماندهی پرداخت. به جز سندیکای ن. ژ. ت. سندیکاها قدیمی دیگر فرانسه، در جریان این مبارزات نه تنها شرکت نداشتند بلکه در ابتدا به رویارویی و مقابله با این جنبش کشیده شدند. در واقع تا پیش از مبارزه اخیر بیکاران، انجمن های نامبرده که از چند سال پیش تشکیل شده بودند، و حدود ۵۰ هزار بیکار (از بیش از ۳ میلیون نفر) را نمایندگی می کنند، توسط هیچ مقام رسمی مورد شناسایی واقع نشده بودند.

سندیکاها بزرگی نظیر آف او. و ن. اف د. ت. نیز هر یک به دلایلی از جا افتادن این انجمن ها در جامعه ناراضی بودند. بویژه ن. اف د. ت. توسط دبیرکل خود خانم نیکل نوتا حرکت بیکاران را ناشی از آلت دست شدن و تحریک نامید. در واقع این سندیکا بخصوص از انجمن آ. س. ل. که توسط تعدادی از اعضای ناراضی سابق خود پایه گذاری شده بود نمی

توانست حمایت کند. اما از تجارب آموزنده جنبش بیکاران بی تردید شکل گیری و جا افتادن همین انجمن ها در میان بیکاران بود. شرایط ویژه بیکاران آنها را در جامعه پراکنده و از وضعیت کاملا بی ثباتی در سازمانی برخوردار می کند. اولاً بیکاران مراکزی طبیعی برای جمع شدن به دور هم ندارند و ثانیاً وضعیت بی ثبات آنها که در پی یافتن کار از این در به آن در می زنند و موقعیت خود را کاملاً گذرا و بی ثبات می دانند سازمان یابی آنها را بسیار دشوار می سازد. خصوصاً سال ها این اندیشه در میان بیکاران رواج داده شده است که وضع آنها ناشی از شرایطی خاص است که تداوم نمی یابد. در واقع انجمن های سازمان ده مبارزات اخیر، با راهپیمایی ها در جاده های میان شهرها شکل گرفت و نفوذ یافت. در ماه مه ۱۹۹۴، آ. س. ل. با سازماندهی یک پیاده روی چند هفتگی از شهرهای مختلف فرانسه به طرف پاریس اولین ابتکار خود را به خرج داد. بیکاران با پیاده روی و طی جاده با عبور از شهرها و شهرک ها مورد استقبال سندیکالیست ها و افراد مختلف قرار می گرفتند و با آنها بحث می کردند و بالاخره با راه پیمایی بیست هزار نفری در آن سال در پاریس خواسته های خود را مطرح کردند، بدنبال این ابتکار،



همکاری این انجمن ها با انجمن های بی خانمان ها در تحصن و نیز تصرف خانه های خالی، و تصرف بانک فرانسه و تحصن در آن و طرح مطالبات خود با مقامات بانک و بسیاری اقدامات از این دست، زمینه های نفوذ این انجمن ها را در میان بیکاران فرانسوی فراهم ساخته بود. قابل توجه است که راهپیمایی های راه های دراز و جاده های میان شهرها از طرف

بیکاران بعنوان وسیله بیان دردها و ناراضی های خود از شرایط اجتماعی بوسیله بیکاران دیگر کشورهای اروپایی در یک حرکت مشترک 'علیه بیکاری'، بی پناهی و محرومیت' نیز مورد استفاده قرار گرفت و در آوریل ۹۷ با عبور از شهرها و دهات متعددی در ایتالیا، اسپانیا، فرانسه، یونان، انگلیس و غیره عملی شد. این حرکت اروپایی بیکاران که علیه ساختمان اروپایی مبتنی بر امتیاز برای سرمایه های بزرگ بود

در واقع بیان ناراضی از تعمیم وضع نابسامان کنونی به آینده از طریق ساختمان اروپای واحد، در حد خود به استقرار نفوذ بیشتر انجمن های بیکاران فرانسوی در میان بیکاران خدمت کرد. این حرکات زمینه هایی را فراهم ساخت که انجمن های نامبرده را قادر به سازمان دهی مبارزات بیکاران ساخت. امری که تاکنون از عهده سندیکاها که عمدتاً به سازمان دهی اعضای شاغل خویش مبادرت می کنند، بر نمی آمد. بی تردید بروز این انجمن ها در مبارزات یکی از عناصر جدید و بی سابقه در جنبش بیکاران فرانسه بود. جنبشی که بدون ارکان های سازمان دهی تحقق نمی یافت.

نباید ناگفته گذاشت که کمیت شرکت کننده در مبارزات اخیر بیکاران نسبت به خیل عظیم این قشر، ناچیز و اقلیت محدودی را تشکیل می داد. این وضعیت بی تردید ناشی از موقعیت پراکنده و متفرق بیکاران می باشد. اما حرکت بیکاران از دو سو مورد حمایت قرار گرفت. از یکسو قدرت دولتی در فرانسه از اتحاد چپی تشکیل شده است که گرایشات مختلفی دارد. در میان این گرایشات حزب کمونیست فرانسه، سبزها از جمله عناصر حاضر در قدرت دولتی بودند که از همان ابتدای جنبش بیکاران به دفاع از آن مبادرت کردند و طبیعی بود که حزب سوسیالیست که دست بالا را در قدرت دولتی دارد نمی توانست نسبت به مولفین خود بی تفاوت باشد. در سایه این امر، دولت فرانسه تحت عنوان پی گیری دیالوگ اجتماعی با بیکاران روبرو شد. از سوی دیگر بنابه آمارهای انجام شده قریب ۷۰٪ از افکار عمومی جامعه از مبارزه بیکاران حمایت و نسبت به آن ابراز همدردی می کردند. فی الواقع برای این افکار بیکاری شتری است که درب خانه هر کس می تواند بخوابد و از این رو آنها در مبارزات بیکاران خود را ذینفع می دیدند. اگر این دو عامل عمل نمی کرد، جنبش بیکاران فرانسه بسیار ساده تر از آنچه جنبش اعتصابی دسامبر ۹۵ توسط راست به شکست کشید، درهم شکسته می شد.

بقیه در صفحه ۳۲

مبارزات دهقانی و جنبش همبستگی در مصر

در آغاز کشاورزان در جستجوی یافتن راه نجاتی برای حفظ موقعیت خود به حزب تاکامو (حزب رفرمیست) تمایل به چپ که از فراکسیون کوچکی در پارلمان برخوردار است) متوسل شدند.

اما درنگ و تردید و به نعل و میخ زدن های رفرمیست های چپ آنها را به اقدام عملی کشاند.

وسعت و دامنه ی نقشه های حکومت در پایان سال ۱۹۹۶ کاملاً آشکار شد و این مصادف با زمانی بود که کشاورزان بذر و کود سالیانه از سازمان های وابسته به وزارت کشاورزی دریافت می داشتند. و با امتناع وزارت کشاورزی از توزیع بذر و کود، امر بر دهقانان مسجل شد که اجرای قانون ۹۶/۱۹۹۲ بطور جدی در دستور کار دولت قرار گرفته است. این مسئله به بروز اولین درگیریهای خشونت آمیز در منطقه ی نسی سایف انجامید و این چنین بود که دوره جدیدی از مبارزات دهقانی در مصر آغاز گردید.

تلاش هایی برای یافتن راه حل های میانجی کرایانه هم از جانب جناح هایی از حکومت مانند لیبرال ها صورت گرفت اما تصور رسیدن به یک راه حل صلح آمیز از طریق مذاکره خیالی خوش بیش نبود.

مبارزه از طریق آکسیون های مختلف مانند تظاهرات، مسدود کردن خیابان ها، اشتغال ادارات دولتی پخش اعلامیه ها و اطلاعیه ها با سرعت اعتلا و گسترش یافت. و به همان سرعت هم نشان داد که این جنبش توان متحد شدن را ندارد و به همین جهت هم سریعاً از هم پاشید.

در این رابطه کمبود آگاهی سیاسی کاملاً آشکار بود. مهمتر اینکه حکومت هم سریع آموخت که با عمیق تر نمودن اختلافات درون جنبش سهل تر می تواند آن را به شکست بکشاند.

رژیم برای مقابله با آنان روش های مختلفی بکار بست. در مناطق مختلف به شیوه های گوناگون عمل نمود. مثلاً در مناطقی اجرای قانون را یکی دو سال به تعویق انداخت. دهقانان را بصورت منفرد به اداره آگاهی فراخواندند و تحت فشارهای روحی و فیزیکی آنها را مجبور به تعویض قراردادهایشان با قراردادهای جدید نمودند. وانمود کردند که خواسته کشاورزان را به شکل یک خواست جمعی به رسمیت نشناخته اند.

شکل و نحوه اداره و حفاظت روستاها که تا آن زمان بدست نیروهای بومی انجام می پذیرفت، تغییر داده شد.

از طرف دیگر بازرسان اداره ی امنیت و اطلاعات با آگاهی کامل بر چگونگی روابط قومی و قبیله ای و اهمیت آن بخصوص در مصر بالا بطور مستقیم با افراد مشخصی از روسای طوایف و بزرگان قوم که در

بهداشت و مداوا ندارد بلکه زندانیان شکنجه شده و بیمار را بدانجا منتقل می نمایند بدون این که از کمک های درمانی چندانی برخوردار گردند.

در زندان زیرزمینی موسوم به عقرب مدرن ترین و ترسناک ترین وسایل شکنجه موجود است زندانیان تازه دستگیر شده در آنجا تحت شکنجه و بازجویی قرار می گیرند.

زندان کویر هم در نوع خود فراموش نشدنی است و دهقانان دستگیر شده به زندان توراً که به 'خانه ی دهقانان' معروف گشته انتقال می یابند.

جنبش دهقانی و قانون شماره ۹۶/۱۹۹۲ برای بررسی این مسئله ابتدا اشاره ای به مسئله ارضی و اصلاحات ارضی لیبرال- سرمایه داری و مالکیت خصوصی بر زمین ها لازم می باشد.

موقعیت مصر به لحاظ رشد سرمایه داری بسیار بغرنج و پیچیده است. تقسیمات کشوری به لحاظ کمی و کیفی با رشد تولید همخوانی ندارد.

سرمایه داری مصر بر این امر آگاه است که برای پیوستن به سرمایه داری جهانی در زمینه ی ارضی نیازمند به تمرکز و تجمع می باشد. و برای ایجاد آن و جلوگیری از پراکندگی می باید سیستم تولید کشاورزی را تغییر داده و کشت و صنعت متمرکز را جایگزین کشت سنتی دهقانی نماید.

در این میان قطعه قطعه نمودن زمین ها و واگذاری آن به دهقانان به صورت رهن که سنتی بازمانده از زمان عبدالناصر است به سدی در مقابل آنان تبدیل گشته است.

و این همه در شرایطی باید انجام پذیرد که یک سوم زمین های زیرکشت در روستاها در اختیار کشاورزان می باشند. بدین وصف و با توجه به این مسایل ایجاد ناآرامی ها در مقابله با قانون جدید ارضی قابل توضیح می گردد.

این قانون در ابتدا درخواست دریافت اجاره مضافا بر رهن را از دهقانان مجاز نمود سپس بتدریج مبلغ رهن و اجاره را بالا برد و دست آخر به لغو قراردادهای که در زمان ناصر حتی شکل موروثی هم یافته بود اقدام کرد.

هدف اصلی تصویب این قانون برخلاف ادعاهای حکومت نهایتاً پشتیبانی از زمین داران بزرگ می باشد. برای دهقانان که تعدادشان بالغ بر ۶ میلیون نفر است، در ابتدا این مسئله بسیار غیرقابل باور و غیرمنتظره بود. آنها حتی تصورش را هم نمی کردند که حکومت

به روستاها دست اندازی کند. احمدبوریایی یکی از رهبران جنبش دهقانی در زندان برای ما در مورد چگونگی شکل گیری مراحل مختلف این جنبش توضیحاتی به شرح زیر داد:

متن زیر ترجمه ی خلاصه ای از گفت و شنودی است که آقای سعید مرشد در اکتبر ۱۹۹۷ با دو تن از مبارزان مصری در مورد مبارزات دهقانی که بعد از تصویب قوانین جدید در مصر آغاز گشته و همچنین جنبش همبستگی با دهقانان و وضعیت نیروهای چپ، داشته است.

وسایل ارتباط جمعی اروپا راجع به حمله ی بیرحمانه فالاترهای تروریست به توریست های اروپایی در مصر بطور مشروح و مفصل گزارش دادند اما آنان کوچکترین اشاره ای به نحوه زندگی و شرایط زیستی ساکنان این سرزمین نمودند.

با اوج گیری اعتراضات دهقانان بر علیه قانونی نمودن درخواست اجازه از طرف زمین داران برای کشت زمین هایی که در رهن کشاورزان می باشند و همچنین الغا قراردادهای رهن این زمین ها و اعمال فشار بر دهقانان برای ترک مزارع، بسیاری از فعالین این جنبش و طرفداران نیروهای سیاسی چپ به جرم حمایت از آنها تحت پیگیری قانونی قرار گرفته و به زندان افکنده شدند.

در ابتدای گفتگوها طه (دانشجو) و خالد (کارمند) راجع به نحوه دستگیری و شیوه بازجویی و محاکمه ی خود توضیحاتی به شرح زیر می دهند:

- وضعیت زندان ها و زندانیان سیاسی در قاهره ترکیب زندانیان در زندان های مصر متنوع و متشکل از نیروهای مختلف چپ- مارکسیستی و اسلامی مانند ناصری ها، ناسیونال اسلامیست ها، جنبش جهاد، جنبش برادران مسلمان، حزب کار و مارکسیست ها می باشند.

از سال ۱۹۸۹ و بعد از اعتصاب کارگران فولاد سازی در جنوب قاهره تا به امروز، مارکسیست ها به این مقیاس وسیع و شدید تحت فشار و پیگرد نبوده اند.

هدف اصلی این موج جدید فشار و سرکوب زهرچشم گرفتن و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم می باشد. از آنجایی که نیروهای مارکسیستی در این دوره کوتاه اخیر از چنان موقعیتی در بین توده ها برخوردار بوده اند که از موضع یک اپوزیسیون چپ رادیکال از طریق قانونی با رژیم مقابله نمایند، سعی رژیم بر این بوده است که با ایجاد ترس و وحشت در میان توده ها از این قبیل حرکت ها جلوگیری نماید.

در قاهره زندان های متعددی وجود دارد: زندان موقت استقبال به منزله ی اردوگاهی است که تعداد زیادی از اسلامیست ها در آنجا نگاهداری می شوند. بخشی از این زندان را بیمارستان می نامند که هیچ رابطه ای با

روستاها از نفوذ زیادی برخوردارند، وارد مذاکره شدند.

بدون شک حکومت به پیروزی هایی دست یافته است و جنبش دهقانی و توان مبارزاتی آن در حال رکود می باشد اما معضلات و مشکلات و خواسته هایی که آنها را به میدان مبارزه کشانید همچنان به قوت خود باقی هستند. به همین دلیل هنوز هم احتمال یک شورش دهقانی مانند سال ۱۹۷۷ غیرممکن نیست. چنین به نظر می رسد که رژیم برای اجرای کامل قانون ۹۶/۱۹۹۲ هنوز باید بهای گرانی پردازند. چرا که چشم انداز مبارزات جدیدی وجود دارد.

خالد (کارمند) با بخش آخر سخنان طه (دانشجو) موافق نیست و در مورد آینده ی جنبش دهقانی آنها نظرات متفاوتی دارند.

به عقیده ی خالد عدم سازماندهی و فقدان ارکان های تشکیلاتی خاص کشاورزان و مبارزات خودبخودی و پراکنده آنان دلایل عقب نشینی و شکست این جنبش می باشند.

وی اظهار می دارد: من در خوشبینی بخشی از رادیکال های چپ نسبت به مبارزه و همبستگی سهیم نیستم. این که همبستگی از اهمیت ویژه ای برخوردار است درست اما در مورد مسایل کارگری هم فقدان یک اپوزیسیون کارگری قوی بطرز دردناکی احساس می شود. در این حیطه نیز از مبارزه طبقاتی سازمان یافته و شکل گرفته خبری نیست. هر چند که هرازگاهی حرکات فردی و مبارزات خودبخودی هم صورت می پذیرد.

مطلب اساسی فقدان یک چشم انداز روشن، یک آلترناتیو قوی و یک راه حل رادیکال می باشد.

چرا که کمبود ساختارهای تشکیلاتی و مبارزات سازماندهی شده به عینی آشکار است.

- موضع اسلامیت ها

در رای گیری سال ۱۹۹۲ در مورد قانون شماره ۹۶ جریان های اسلامی اعم از رادیکال ها و برادران مسلمان از اظهار نظر خودداری کرده و مسئله را به سکوت برگزار نمودند. زیرا که پایگاه اصلی اجتماعی آنان را زمین داران بزرگ و صاحبان املاک تشکیل می دهند. هر چند که طرفداران دیگری هم در میان سایر اقشار و طبقات داشته باشند. بنابراین طبیعی است که آنها از اجرای این قانون حمایت نمایند.

موقعیت نیروهای چپ

مسئله ائتلاف و ایجاد همبستگی برای حمایت از دهقانان تجربه با ارزشی در جنبش چپ بود.

برای اولین بار جریان های مختلف رادیکال و چپ های مارکسیست در موقعیتی قرار گرفتند که مستقل از ناصری ها و تا کاموها وارد عمل شده و به سدی در مقابل حرکات رفرمیستی آنان تبدیل کردند.

بعد از مدت ها دوباره چپ ها توانستند با یک جنبش توده ای متحد و همراه شوند. برای مثال فعالین چپ در روستاها موفق به برگزاری جلساتی با شرکت ۳ تا ۴ هزار نفر گشتند.

قبل از شروع این مرحله چپ ها بسیار ایزوله شده و جدا از مردم بودند و فعالیت شان صرف نظر از سازماندهی اعتصابات کارگری دهه هشتاد، به کافه نشینی و تشکیل کنفرانس ها خلاصه می شد.

در این دوره دیگر مارکسیسم تنها یک تئوری برای بحث نبود بلکه بخشی از مبارزه و راهنمای عمل آن بود. اکسیون های جوانان مارکسیست مشکلات واقعی و عدیده ای برای حکومت به بار آورد.

تکرار چنین تجربیاتی اثرات بسیار مفیدی برآینده خواهد داشت.

یجاد جنبش های همبستگی و ائتلاف نیروها با نظرات متفاوت بر سر مسایل مشخص مطلب نوی است. اینگونه اتحاد عمل ها در جنبش چپ ما هنوز تجربه نشده بودند.

امیدواریم که این گونه تجربیات با شروع موج جدید حرکات کارگری در ارتباط با قانون کار جدید و برنامه های خصوصی کردن و تأثیرات آن بر وضعیت کل جامعه و مردم قابل استفاده باشند.

نشریه اینپروکور شماره ۳۱۵ ژانویه ۹۸

ترجمه و تلخیص سپیده

بقیه از صفحه ۳۰

۰۰ خیزش جنبش محرومین از کار

انجمن کارفرمایان فرانسوی که مدتی قبل علیه قانون ۲۵ ساعت کار هفتگی اعلام جنگ داده بود، در جریان مبارزات بیکاران نیز موضع مشابهی گرفت و از زبان نمایندگان خود بیکاران را به زخمی های میدان جنگ مقایسه کرد که در جریان یک تیرد نمی توان در دغدغه آنها بسر برد. البته در مقابل این منطق، منطق دیگری در جامعه عمل می کرد که به مبارزات بیکاران کمک رساند منطقی که به قول زویرت هو' دبیرکل حزب کمونیست فرانسه این حرکت را نه یک بلا که یک شانس برای کشور و یک عنصر تقویت کننده چپ می دانست.

خواسته های اصلی بیکاران و محرومین که در جریان حرکت از شفافیت بیشتری برخوردار گشت عبارت بودند از افزایش ۱۵۰۰ فرانک بر حداقل تامین اجتماعی و تصویب مستمري برای جوانان کمتر ۲۵ سال که مطابق مقررات موجود از هیچ حقی برخوردار نیستند. دولت در مقابل این خواسته ها تنها به اختصاص بودجه ای یک میلیارد فرانکی برای کمک به موارد اضطراری اقدام کرد و علیرغم حمایتی که از خواسته های مطرح شده توسط افکار عمومی و نیروهای چپ به عمل آمد بحث و تصمیم در این مورد به بعد واگذار شد. در واقع پاسخ به خواسته های بیکاران و محرومین هزینه ای بین سی تا هفتاد میلیارد فرانک را به بودجه دولت می افزاید. نخست وزیر تحت این بهانه که در صورت پاسخ مثبت به این خواسته ها باید معادل همین مبلغ از فرانسوی ها مالیات جدید بگیرد از قبول این خواسته ها خودداری کرد. اما در جامعه پیشنهاداتی دایر بر اخذ این مالیات نه از فرانسویان بلکه از ثروتمندان کلان وجود دارد. بنابه

آمار منتشره در فاصله ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۳ سه درصد در کل تولید ناخالص ملی فرانسه از ۰.۶۸/۸ به ۵۹.۷٪ کاهش یافته است. این کاهش ۹ درصدی قدرت خرید کارکنان که بسیاری از آنها امروز بیکاران را تشکیل می دهند، رقمی حدود ۷۲۰ میلیارد فرانک را تشکیل می دهد. مبارزه بیکاران و محرومین فرانسه اگرچه در این فاز از حرکت خود توانست به مطالبات اصلی خود دست یابد، اما راه این مبارزه بازگشته و در آینده با استفاده از تجارب و امکانات بدست آمده ادامه خواهد یافت.

یکی از نتایج مهم این مبارزه جنبه رسمیت یافتن انجمن های محرومین از کار بود. در واقع در طی این حرکت مقامات دولتی با مذاکره با این انجمن ها، آنها را بعنوان نمایندگان بیکاران و محرومین برسرسمیت شناختند. پیش از همه وزیر حمل و نقل که عضو حزب کمونیست فرانسه می باشد با ملاقات با این انجمن ها و کمیته بیکاران ثبت. به یکی از خواسته های قدیمی این سازمان ها که برخورداری از حق ایاب و ذهاب رایگان در حوزه پاریس برای بیکاران است پاسخ مثبت داد. بدنبال آن نخست وزیر و وزیر کار با ملاقات با انجمن های نامبرده و گفتگو با آنان، آنها را به رسمیت شناخت.

در حالی که یکی از آلترناتیوهای مهم مطرح شده توسط چپ در فرانسه در مقابل راه حل های سنتی لیبرالی علیه بیکاری، یعنی کاهش زمان کار هفتگی اکنون مورد بحث های حاد میان چپ و راست است. بیکاران با مبارزات خود در عمل به حملات دائمی که از طرف راست و سندیکای کارفرمایان در این باره صورت می یگیرد مقابل کردند و با طرح حقی برخورداری از کار و شرایط شرافتمندانه زندگی که سرمایه داری در نقض آن از طریق قرار دادن سودجویی در راس تمام امور اجتماعی عامل اصلی است. مبارزه در این راستا را بنحو چشم گیری تقویت کردند.

کمک مالی

هزینه چاپ این شماره نشریه توسط دو تن از اعضای سازمان به یاد جانباخته راد آزادی و عدالت رفیق ایوب تنهائی، تامین شده است.

با همکاران نشریه

بمنظور سهولت در کار تایپ و انتشار نشریه بکفایت بهتر، از همه رفقا و دوستان همکار تقاضا می شود در تهیه نوشته های خود نکات زیر را رعایت کنند:

- خوانا و رحمتی المقدور درشت نوشته، فاصله بین سطرها زیاد باشد.

- تنها در یک روی کاغذ بنویسید.

- اسامی و عنوان های خارجی را به لاتین نیز ذکر نمایید.

ما باید حزب مزدبگیران و استثمارشوندگان گردیم

حزب چیسپ نویسن ترکیسه (PDD)، حزب آزادی و همبستگی اولین کنفرانس حزبی خود را در ماه اکتبر ۹۷ برگزار نمود. برای آشنایی خوانندگان اتحاد کار، مصاحبه ای بنا به یکی از اعضای رهبری حزب را از نشریه آلمانی زبان اینترکور شماره ۳۱۱ انتخاب کرده ایم که آن را با هم می خوانیم:

مانیسی کورک اوگیل

سوال: حزب اولین کنفرانس خود را برگزار نمود، چشم انداز حرکت حزب را چگونه می بینید؟

ج: ODP با گستردگی سازماندهی اش، حوزه نفوذ و نیروی وسیع خود حرکتی را آغاز نموده که تجربه ای بزرگ در تاریخ جنبش سوسیالیستی ترکیه را رقم خواهد زد. تجربه ای که جایگاه ویژه ای به این نیرو می دهد. در مقایسه با حزب کارگر ترکیه در دهه شصت و یا با دیگر جنبش های سوسیالیستی، ODP در عرصه های گوناگون موفقیت‌هایی بدست آورده است. در کنفرانس حزب این امکان برای ما بود که برای همیشه با گذشته تعیین تکلیف نماییم.

یستادگذاری ODP در دوره ای انجام شد که روند ارتجاعی تسلط فاشیسم و بنیادگرایی، در جامعه ترکیه جاریست. احزابی که مجموعاً ۳۰٪ کل آرا را در ترکیه از آن حائزند. در چنین شرایطی است که ODP با دهها هزار عضو و میلیون ها ناظر و هوادار، علاقه مندان و رای دهندگانش هویت یک حزب توده ای را یافته است.

سوال: اما در این کنفرانس بجای دیدگاه های متفاوت سیاسی روی موضوعات مشخص، ما با لیست هایی مواجه بودیم که از طرف گرایشات درون حزبی برای انتخابات و رای گیری ارائه شده بود. وقتی که گروه ها طرز تلقی های متفاوتی در رابطه با سیاست حزبی داشته باشند این مسئله با ارائه لیست قابل حل نیست. پس روند بحث ها از مبدا تاسیس حزب تا به امروز چه جایگاهی داشته و خود را کجا نشان خواهد داد؟

ج: درست است که در این کنفرانس و همین طور در ابتدای تاسیس حزب، گروه بندی های قدیمی از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند اما توجه داشته باشیم که با این وجود لیستی از افراد مستقل نیز ارائه شده بود که بخش عمده ای از آنها نیز انتخاب گردیدند. ODP توانست خیلی سریع بر مشکلاتی که در دوره بنیانگذاری با آن مواجه بود غلبه کند. گروه بندی های داخل ODP سال ها بود که دور از هم قرار داشتند و از نظر سیاسی و فیزیکی از هم بسیار فاصله داشتند. حزب شرایطی را فراهم کرد که این گروه ها بتوانند در کنار هم، به کار مشترک بپردازند. به این معنا که منفردین و گروه های سیاسی طیف سوسیالیستی با هم به وحدت رسیدند و مبارزه در راه یک هدف یعنی وحدت مزدبگیران را واقعیت بخشیدند. همانگونه که در برنامه حزب نیز وجود دارد ما مضمون مشترکی را در رابطه با دولت و سرمایه و نیروی

آلترناتیو سیاسی مستقلی را سامان دادیم. امروز کمتر کسی را پیدا می کنی که از خطرات چنین وحدتی سخن بگوید. مسائل گذشته که از دهه هشتاد گریانگیر ما بوده است، امروز واقعا دیگر به دیروز تعلق دارد. خطر بزرگ و مشکلات جای خود را به یک هماهنگی داده است. مشکلات گذشته تا زمانی که کاملاً حل نشده باشند می توانند هر لحظه با اشکالی دیگر سربر آورند.

سوال: چه وظایفی را امروز ODP در مقابل خود قرار داده است؟ آیا این امکان وجود دارد که حزب در سیاست روز ترکیه بتواند تاثیرگذار باشد؟

ج: ما برای تاثیرگذاری بر مسائل سیاسی روز باید موضوعاتی را پیش روی خود بگذاریم که فعالین ما می توانند آنها را در جامعه طرح نمایند. در همین رابطه و برای نمونه در روز ۳ نوامبر که مصادف با سالگرد فاجعه سوسورلوک بود اقدامات بسیاری را سازمان دادیم و یک تظاهرات گسترده را در سوسورلوک برگزار نمودیم و با همین اقدامات، این فاجعه را بعنوان مسئله ای روز بار دیگر در سطح جامعه مطرح نمودیم. ما ویژه یک کمپین برای لغو مصونیت هر دو حزبی که در پارلمان حضور دارند و در این فاجعه نقش اصلی را بازی کرده اند ایجاد کرده ایم.

برای وظایفی که پیش رو داریم، حزب آگاهانه سیاست نوینی را انتخاب کرده که بتواند با آن به میدان آمده و جای خود را هر چه سریعتر پیدا کند. در آغاز هدف حزب غلبه بر پراکندگی چپ بود و در حال حاضر وظیفه سازماندهی مزدبگیران را پیش روی خود قرار داده است. ODP این قدرت را دارد که اعضایش را دو برابر کرده و بویژه در مناطقی نیرویش را سازمان دهد که سرکوب و اختناق و جنایت پدید می آید. ما می باید اتکا به نفس درون کارکنان را بار دیگر بوجود آوریم و برای آنها کانال هایی را باز کنیم که در فضای سیاسی آنها بتوانند جهانی دیگر را متصور گردند که در آن هیچ بی چیزی و هیچ خداوندگار سرمایه ای در آن امکان حضور نتواند داشته باشند. این وظیفه ماست. ما اجازه نداریم که تکرارگر تجربه های گذشته باشیم و با کنفرانس رویدی را آغاز نموده ایم که در آن ODP بشایه حزب مزدبگیران و استثمارشوندگان موقعیت خود را در جامعه تحکیم نماید. هیچ حزب و سازمانی وجود ندارد که تمام جزئیات برنامه آینده خود را بتواند مو به مو اجرا کند. ODP نیز مطمئناً اشتباهاتی خواهد داشت.

مهم این است که حزب به این کلید ضروری دست یابد و راستای بهتری را در مقابل خود قرار دهد.

سوال: چه خطرهایی در این راه متوجه حزب می باشد؟

ج: ODP وظایفی را پیش روی خود قرار داده است که بتواند با انجام آنها یک حزب توده ای خلاق و دینامیک باشد. از مقطع بنیانگذاری، حزب با خطراتی روبرو شده که این وظایف را تضعیف کند. اگر ما صرفاً در این فکر باشیم که خود را در مقابل خطرات محافظت کنیم، در کوچه بن بست قرار خواهیم گرفت که امکان حرکت به جلو برایمان سد می شود. به همین دلیل است که ما حزبی برای تمام فصول و بدون اشتباه نمی توانیم

باشیم. ما راهمان را باز کرده و مشکلات و خطرات را آگاهانه برای خود خریدیم.

آنچه که در رابطه با برنامه حزب می تواند خطرناک باشد اینست که بجای آنکه یک راستای پایدار ضد سرمایه داری را انتخاب کند به این دلخوش باشد که با پیروزی های کوتاه مدت به عنوان یک حزب توده ای طرح شده باشد. و یا بجای یک سیاست آلترناتیو علیه مکانیسم لیبرالی بین المللی در فکر جانشینی صندلی سوسیال دموکرات ها باشد. این خطرها هستند که عملکرد حزب را به زیر سوال خواهند برد. ODP در برنامه اش، علیه این خطرات تدابیری را تدارک دیده است. اما آنچه که در غسل پرچم ما خواهد بود تسخیر خود در مبارزه روزمره مان می باشد. برنامه به تهایی نمی تواند تضمین کننده حیات حزبی بدون خطا باشد و حزب باید در هر مرحله پریچ و خم از مبارزه و زندگی اش به اشکال مختلف با این خطرات دست و پنجه نرم کند.

در دوره ای که دستاوردهای دموکراتیک، توسط رژیم در حال از میان رفتن است، در دوره ای که یک پوزسیون قوی برای غلبه بر مشکلات وجود ندارد، در دوره ای که سطح دانش سیاسی توده ها بسیار پایین است سخت است که کاراکتر یک جنبش سوسیالیستی بتواند خود را نشان دهد. در این دوره کلام نیست که کارساز است بلکه این هنر سیاست است که اهمیت ویژه ای پیدا می کند.

تا زمانی که ODP حزب مزدبگیران و بی چیزین باشد، تا زمانی که جنبشی چپ و چپی سیاسی باشد با این خطر مواجه است. چرا که ما هویت خود را تنها با آگاهی و نه صرفاً با صدور اعلامیه می خواهیم. به توده ها شناسانیم.

خطر دیگر آنست که حزب قابلیت پذیرش توده ای خود را از دست بدهد و این خطر را ما تنها زمانی می توانیم از خود دور سازیم که مسائل توده ها را نه صرفاً در بازی های انتخاباتی بلکه اساس سیاست خود قرار دهیم. راه ما از کانال ائتلاف با گروه های سکتاریست نمی گذرد، چنین کاری دقیقاً آن سوی سکه یعنی رفرمیسم است و چنین دیدی ما را به یک چپ کاذب تبدیل خواهد کرد. زمانی هست که چنین سیاستی به هیچوجه ظنین ندارد و استفاده از فحاشی به این و آن جز به ایزوله شدن چپ کمک دیگری نمی کند. ما می باید مزدبگیران متشکل در حزب سوسیال دموکرات را به سوی خود جلب کرده و برای مسائلی که با آنها درگیریم و دست و پای ما را بسته اند با آنها همکاری کنیم.

از سوی دیگر بریدن از وابستگی به احزاب سنتی اگرچه مشکل است اما ODP این شانس را دارد که رهبری چنین جنبش های توده ای را بدست آورد. برنامه ODP باید با مسائل روز توده ها پیوند بخورد. بجز این پیوند نمی توان سطح آگاهی توده ها را بالا برد. مردم باید به چشم خود توزن نیروها را ببینند. باید دستاوردها را ارتقا و توده ها را سازمان داد. بدون چنین برنامه ای ناچاراً در دام مبارزه پارلمانی صرف خواهیم افتاد و هویت ما تنها بشایه حزبی با تمایلات پارلمنتاریستی نمود پیدا خواهد کرد.

برنامه رادیویی در پاریس

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - پاریس، از چند ماه پیش، یک برنامه رادیویی ماهیانه به دو زبان فارسی و فرانسه پخش می کند. این برنامه با عنوان 'بازی آزادی' در آخرین پنجشنبه هر ماه از ساعت ۱۷ تا ۱۸ روی طول موج اف ام ردیف ۱۰۶.۲ پخش و روز بعد از ساعت ۱۱ تا ۱۲ تکرار می شود.

کمک های مالی دریافتی

تشکیلات نروژ
فروش قبض مالی ۲۰۰ کرون نروژ

تابان ۲۰ فرانک سوئیس
بیژن ۴۰ فرانک سوئیس

تشکیلات فرانسه
کمک به داخل ۱۰۰۰ فرانک فرانسه

نامه وارده

آقای فرخ نیکبندار چرا سرنکونی؟!

کسانی که برای سرنکونی جمهوری اسلامی مبارزه می کنند می توانند به دموکراسی اعتقاد داشته باشند و تلاش آنها استقرار دموکراسی باشد و یا به دموکراسی اعتقاد نداشته باشند و هدف آنها استبداد دیگری باشد. کسانی که به فرم اعتقاد دارند آنجا که باید ناچاراً خشونت به خرج دهند خود را مخالف آن می نامند اما آیا اگر به قدرت برسند باز هم می توانند از خشونت دوری جویند؟ آیا وظیفه ما در برابر دیکتاتوری، سرنکونی آن است یا تلاش بی نتیجه برای اصلاح آن؟ به نظر شما در جمهوری اسلامی می توان در راستای دموکراسی حرکت کرد. آن هم دست کم در سمت آزادی احزاب، مطبوعات و انتخابات اما منظور شما آزادی کدام احزاب در جمهوری اسلامی و به چه قیمتی و در چه زمانی است؟ منظور شما آزادی چگونه انتخاباتی و در چه چارچوبی است؟ کسی که نتواند درد و رنج آن ملت را درک کند، کسی که نتواند ماهیت ارتجاعی، ضدبشری و ضددموکراتیک جمهوری اسلامی را درک کند مسلماً به استحاله رژیم دل خواهد بست. کسی که حتی یک روز خود را به جای ملت بگذارد دیگر نمی توان صحبتی از فرم کند. آقای فرخ نیکبندار خواستن با توانستن دو چیز متفاوت است، خواست من همچون خواست اکثریت ملت سرنکونی جمهوری اسلامی است اما در حال حاضر در توان ما نیست اما خواست ماست. سرنکونی یک رژیم مستبد نیاز به امکانات و برنامه ریزی دارد، نیاز به یک اپوزیسیون بکپارچه و معتقد دارد نیاز به اپوزیسیونی دارد که مورد قبول مردم باشد. آقای نیکبندار شما بهتر می دانید که سرنکونی نه صرفاً کار چند سازمان نامتحد، بلکه کار یک ملت است. آقای نیکبندار مسلماً بخشی از اپوزیسیون که طرفدار سرنکونی هستند خود نیز حاملان نوعی دیگر از استبدادند اما نه همه ی آنها. می توان برای جلوگیری از استبداد دیگری از همین امروز برنامه ریزی کرد. می توان قطعاً استبداد را همراه سرنکونی قلمداد نکرد. لزوماً کسانی که به سرنکونی اعتقاد دارند، به استبداد معتقد نیستند. سرنکونی رژیم یک چیز و اعتقاد به دیکتاتوری و اعمال آن چیز دیگریست. آقای نیکبندار این یک واقعیت است که اکثریت کسانی که به فرم و استحاله رژیم اعتقاد دارند حاملان دیکتاتوری نیستند اما بحث بر سر دیکتاتوری کنونی است و در این مقطع زمانی و در مقابل این رژیم راهی به جز سرنکونی آن نداریم. سرنکونی خواست اکثریت ملت است. رژیم خود زمینه ها و لزوم سرنکونی را ایجاد می کند. چه خواست ما باشد یا نباشد. رژیم آخوندی در این ۱۸ سال چیزی جز بذرکین نگاشته است. اگر اپوزیسیون نتواند خواست خود را با خواست مردم، هماهنگ کند، مسلماً باز عقب می ماند. اگر امروز که مردم ایران به پشتیبانی ما نیاز دارند، باز کوتاهی کنیم در برابر ملت و تاریخ مسئولیم.

با احترام به شما و عقایدتان پویا (آخن)

خطری که در این روند وجود دارد و در مشابهت با سکتاریسم یک حماقت پارلمانی خواهد بود. و از این حماقت فاصله گرفتن کار ساده ای نخواهد بود. کار پارلمانی تنها یک بخش از مبارزات ما می باید باشد.

سوال: بعد از حدود ۲ سال کار حزبی، برای وظایفی که پیش روی خود قرار داده اید چه ساختار حزبی ای را مدنظر دارید؟

ج: جنبش سوسیالیستی در سنت خود، دموکراسی درون حزبی و احترام به کثرت نظر را با خود همراه نداشته و پرونده اش متاسفانه در این رابطه پاک نیست. این سنت با توجه فشارهای عینی، سریع این خطر را با خود همراه آورد که سانتالیسم وجه عمده ساختار حزبی کرد. فعل انجام دادن بجای بحث، بوروکراتیسم را بازتولید می کند و جایگزینی اعضا تعیین می شود. در مقابل این سنت ما باید فاصله میان فعالین حزبی و تصمیم گیرندگان را هر چه کمتر کنیم. زمانی که سنت های مختلف چپ در حزب واحدی جمع می باشد خود می توانند بمثابة ابزار فشار در این رابطه عمل کنند و بیشتر به دموکراسی درون حزبی دامن بزنند تا بوروکراتیسم.

خمیرمایه ODP را باید تاریخ مبارزات مزدبگیران و استثمارشوندگان بسازد. منظورم این نیست که هیچ حزبی آزاد از خطاها نخواهد بود. خلاصه کنم، رهبری حزب بدون حزب حزبی بدون دکترین، بوروکراسی بدون توده ها، جمع گرایی بدون مرکزیت، جار و جنجال کارگری بدون کارگر و... این ها مواردیست که ما تجربه کرده و تجربه خواهیم کرد.

ما می بایستی در برنامه خود، در سازماندهی اقدامات سیاسی هدف اصلی یعنی سوسیالیسم را یک لحظه از جلوی چشمان خود دور نسازیم. وقتی در سال ۱۹۹۸ انتخابات پیش از موعد انجام کردد ما می باید به کارگران و بی چیزان نشان دهیم که آنها قادرند بمثابة یک حزب عمل کنند.

ODP به مثابه حزب سوسیالیست ها، کارگران، زنان و جوانان باید از پوسته خود درآید. باید انقلابیون، سوسیالیست ها و مخالفین آغازگر این مبارزه باشند. بجای آنکه در قایق در دریا پارو بزنند باید بادبانها از باد پر کرده و به پیش تازند.

سوال: جمله آخرت حسن ختام زیبایی بود اما یک سوال روی زبانم مانده که می خواهم طرح کنم. قبل از کنکره در یکی از روزنامه ها گزارشی خواندم که شما را با حزب رفاه مقایسه کرده بود. آرزوی کارگران و فقرا. در آخرین انتخابات حزب رفاه خیلی از آرا خود را در مناطق فقیرنشین به چنگ آورد و این کاریست که ODP در آینده در سر دارد. آیا تو نیز چنین ارزیابی داری؟

ج: مسلم است که ما یک آلترناتیو در مقابل سیستم احزاب هستیم. در اقلاری که بخاطر سطح درآمدشان بی چیزان جامعه هستند ما هواداران زیادی داریم که از ما حمایت می کنند. یکی از وظایف ما سازماندهی آن اقلشار اجتماعی است. در شرایط حاضر می توانم بگویم که ما روی پاهایمان ایستاده ایم و رویه جلو می تازیم. وقتی که مبارزاتمان با خواست های مردم گره بخورد در جامعه تثبیت خواهیم شد و این هدف ماست.

بقیه از صفحه ۲۹ یک نظر و یک جمع بندی

در میان این جماعت شخصی بود به نام 'جواد' (اکبری شاندیزی) ایشان انشای تشنگی داشت و قبل از 'علی کشتکر' وردست فرخ نیکبندار قلم می زد و دو تا نوشته خوب با فرخ نیکبندار درآوردند به نام 'درباره ی وظایف م ل ها'

ایشان نوشته ی درونی دیگری نوشته بود در نقد نوشته ای از من (که مربوط بود به وظایف ما در قیام). جالب است که ایشان نظراتی شبیه 'خط پنجمی ها' داشت یعنی نقطه ثقل فعالیت را در دوره ی قیام هم تشکل کارگران و کار در میان آنها می دانست و قیام را کار خلق! ایده ی من مشارکت بی قید و شرط در قیام و تسلیح توده ای بود. ایشان اما 'سوپرمارکیست' بودند! حالا که فکر می کنم می بینم همین آدم سر از کجا درآورد لاپاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید! بهررو ایشان هم مثلاً یکی از 'رهبران' توریست شده بودند. فرخ نیکبندار هم همین طور، قرو قیقاچ زیاد داشت. (مثلاً ماجرای دانشگاه و تعبیر مواضع و تعبیر اعلامیه ها را به خاطر دارید!)

۵- 'وقتی که رفیق بهروز سلیمانی به عنوان مسئول سندج با من تماس تلفنی گرفت- من در ستاد میکده بودم- و گفت: 'ما در سنکر هستیم چه بکنیم'. من پاسخ دادم. ما مخالف چنگ هستیم و شما نباید به شکل مسلحانه در چنگ شرکت کنید. بهروز چنین کرد وقتی این موضوع را با فرخ در میان گذاشتم او سر مورد انتقاد قرار داد که چرا تو چنین رهنمودی دادی؟

معرفی کتاب

گفتگوهای زندان

ویژه سرکوب، اختناق و زندان
شماره یک، پائیز ۱۳۷۶

گفتگوهای زندان نام فصل نامه ایست که زیر نظر فرهاد سپهر در آلمان منتشر گردیده است. یادها و یادداشت ها، سخنرانی ها و مقالات و اخبار بخشی از مطالبیست که در شماره اول درج شده است. در بخشی از گزارش شکل گیری 'گفتگوهای زندان' چنین آمده است که:

(...)

این مجموعه پس از تبادل نظر و مشورت های گوناگونی شکل گرفت. که همگی حول محور توضیح و تشریح آگاهانه و جمعی از پدیده زندان های ایران و بویژه وضعیت زندانیان سیاسی در آن ها، می چرخید. چنین پدیده ای در جنبش انقلابی ایران آن چنان گسترده مورد استفاده قرار گرفته است که عدم شناخت صحیح و علمی از آن، موجب از دست رفتن گروه های وسیع تری از پیشروان و انقلابیون ایرانی خواهد شد. جمهوری اسلامی در شکنجه به رتبه های خوفناک جهانی دست یافته و این در حالیست که بررسی منظم، جمعی و تخصصی این پدیده در میان مبارزین و انقلابیون ایرانی به اندازه کافی مورد توجه قرار نکرده است.

گفتگوهای زندان در پاسخ به این ضرورت شکل گرفت...

ما به سهم خود دست این رفقا را برای تلاش ارزشمندی که در پیش روی خود نهاده اند به گرمی می فشاریم و آرزوی موفقیت شان را داریم.

برای دریافت این کتاب می توانید با آدرس مکاتبه ای زیر تماس بگیرید:

Dialog
Postamt 1
Postlagernd
04109 Leipzig
Germany

در سال ۱۳۵۴ به بیماری سرطان حنجره مبتلا شده و برای معالجه به آلمان می رود. در جریان ده شب شعر که در سال ۱۳۵۶ در 'انستیتو کوته' در تهران برگزار شد، در شب هفتم نوبت صحبت به محمد قاضی رسید. اسلام کاظمیه برگزارکننده این شب در ابتدا، با اشاره به این سفر قاضی به آلمان، تعریف کرد که:

'گفتم قاضی چه شد. گفت رفتم فرنگ و رفتم پیش یک طبیب عالیقدری... با صراحت و خشونت گفت گلوی تو سرطان دازه فرصت داری ۲۴ ساعت، فرصت داری که یک نوشته ای بما بدی که برای معالجه ات از شر دستگاه صوتی راحت کنیم. گفتم دکتر همین الان کاغذ را بیارید ۲۴۰ ساعت نمی خواهم، گفت چرا؟... گفتم دکترجایی که من می روم حرف زدن لزومی ندارد.'

قاضی نه در زمان شاه حرفی زد و نه در زمان شیخ. آنچه را که می خواست بگوید، با انتخاب و ترجمه کتاب هایش بیان کرد. در عین اینکه در جنبش های اجتماعی فعال بوده و بخصوص در فعالیت های کانون نویسندگان شرکت می کرد. از اعضا بیانیه های اولیه کانون تا نامه دست جمعی نویسندگان و غیره.

پس از انقلاب موفق شد کتاب های را که سال های دوران دیکتاتوری شاه امکان انتشار آنها را نمی دید، ترجمه و منتشر کند. کتاب هایی چون 'کمون پاریس، در تیرد مشکوک اثر جان اشتاین بک، مادر 'ماکسیم گورکی'، زمین و زمان اثر 'ولکوف'، کلبم سامکین اثر 'ماکسیم گورکی'...

در همین سال ها از چاپ مجدد کتاب 'مسیح باز مصلوب' اثر نیکوس کازانتزاکیس جلوگیری می کنند. ترجمه های قاضی بسیارند و غالباً برجسته ترین آثار ادبی جهان. کتاب هایی چون 'تاریک ترین زندان از ایوان اولبراخ، 'مادام بواری' از گوستاوفلور، 'مهاتما گاندی' از رومن رولان، 'نسان و شراب' از ایکناتسیو سیونه، 'مادر' اثر پیرل باک، 'آدم ها و خرچنگ ها' از دوکاسترو آزادی یا مرک' کازانتزاکین، 'ایالات نامتحد' از ولادیمیر پوزنیز، 'قربانی' از مالاپارته، 'زوریای یونانی' کازانتزاکیس...

زبان ترجمه قاضی ساده، روان و کامل است. وی به ترجمه کامل و صحیح کتاب متعهد بود. برای وی برخی اصول در ترجمه اهمیت اساسی داشت، حفظ مفهوم متن اصلی، حفظ لحن نویسنده، رعایت زبان فارسی و دستور زبان و اصول و قواعد نگارش صحیح و ساده. تعهد قاضی به ترجمه درست و حفظ اصالت نوشته اصلی، قاضی را از بسیاری مترجمان بازاری جدا کرده بود.

محمد قاضی پس از شصت سال کار خستگی ناپذیر از جمع ما رفت، ولی یادکارهای پرارزشی از خود بجای گذاشت که تا نسل های آتی نام وی ماندگار خواهد بود. نسل های بسیاری از طریق محمد قاضی با سنت اکزوپری در آسمان ها پرواز خواهند کرد و با زوریای یونانی در ساحل جزایر یونان، خواهند رقصید. پادش کرامی باد



درگذشت محمد قاضی

خبر ساده و کوتاه بود. محمد قاضی، مترجم بزرگ ایران، در سن هشتاد و پنج سالگی در تهران در گذشت. محمد قاضی را تقریباً همه می شناسند. تمام آنانی که اهل کتاب هستند، چه آنها که بسیار خوانده اند و چه آنان که کم. بی شک چندین نسل کتاب خوان ایران از طریق ترجمه های این مترجم خستگی ناپذیر با ادبیات جهان آشنا شده اند. کیست که سازده کوچولوی، سنت اکزوپری را نخوانده باشد. 'دون کیشوت' سروانتس را نشناسد، با کوهستان های پر برف و جستجوگران طلا از طریق 'سپیددندان' جک لندن آشنا نشده باشد و در نهایت از طریق شاهزاده ای که تصادفاً به جمع گدایان وارد شده، با اوضاع اجتماعی قرون وسطایی انگلستان، به بیان مارک تواین، آشنایی نیافته باشد.

محمد قاضی بی شک یکی از پرکارترین مترجمین ادبیات معاصر ایران بود. در طول شصت سال کار، بیش از ۶۸ کتاب ترجمه کرده است. قاضی در عین حال مترجمی بود ساده و بی ادعا و متعهد. بقول خودش اسلحه وی قلمش بود و زمینه کارش کتاب هایی که برای ترجمه انتخاب می کرد.

محمد قاضی در سال ۱۳۹۱ شمسی در مهاباد بدنیا آمد. در سال ۱۳۱۵ از دبیرستان دارالفنون تهران دیپلم ادبی گرفت و به تشویق عمویش به دانشکده حقوق رفته و در سال ۱۳۱۸ در رشته قضایی موفق به اخذ لیسانس شد. قاضی کار ترجمه را از ۱۳۱۶ و با ترجمه 'سناریوی دن کیشوت' اثر میکال او سروانتس شروع کرد. با ترجمه 'کلود ولگرد' اثر ویکتور هوگو کار را ادامه داد. سال های ۱۹ و ۲۰ به سربازی و با جمله متفقین به ایران و وقایع سال های دهه ۲۰، مدتی از کار ترجمه کنار بود. تا در سال ۱۳۲۹ با ترجمه 'جزیره پنکوئن ها' اثر آنتول فرانس و 'سپیددندان' جک لندن مجدداً کار را آغاز کرد و تا روزهای آخر زندگی بدون وقفه بیش از ۶۸ کتاب ترجمه و منتشر کرد.

با همکاران و خوانندگان اتحاد کار

- رفیق بیژن بامدادی از ژاپن، و ر. کله آوایی (از هلند) اشعاری را به مناسبت های بهمن ماه و دستگیری فرج سرکوبی ارسال داشته اند. ضمن تشکر از همکاری این رفقا، ادامه تلاش و موفقیت آنها را آرزو می کنیم.

- 'کانون دموکراتیک ایرانیان مقیم سوئیس' بمناسبت 'دو ری بندان' سالروز اعلام جمهوری خودمختار کردستان ایران پیامی به دفتر حزب دموکرات کردستان ایران در سوئیس ارسال داشته و یک نسخه آن را برای ما فرستاده است. با تشکر از دست اندر کاران.

- رفیق ناهید ترجمه شما در باره سازمان تروریستی رژیم اسلامی دریافت و مورد مطالعه قرار گرفت. با تشکر ادامه همکاری شما را خواستاریم.

شماره ۴۷

اسفند ۱۳۷۶

مارس ۱۹۹۸

ETEHAD KAR
MARS. 1998
VOL 4. NO. 47

به مناسبت بیست و هفتمین سالگرد جنبش سیاهکل

نوزدهم بهمن ماه، هرسال یادآور تولد جنبشی است که با حمله به پاسگاه سیاهکل، حضور خود را اعلام داشت. حضوری متفاوت که در استمرار خود به جنبشی بزرگ در جامعه ما فرا روئید و به یکی از عوامل موثر در حیات سیاسی آن، مبدل گشت.

بزرگداشت سیاهکل برای ما، بمشابه بخشی از جنبش فدائیان خلق، فقط گرامیداشت خاطره این حادثه نیست، بلکه نگاهی دیگر به تاریخ خویش و آموزش از تجارب دیروز آن برای شکل دادن به آینده با عطف توجه به آن اراده ای است که پیشروان جنبش ما، برای آغاز راه خود در بیست و هفت سال پیش، به کار بستند و از هیچ، جنبشی برآوردند که در تاریخ کشور ما، و در نوع خود، چه به لحاظ وسعت و چه به لحاظ تاثیر، بی نظیر بوده است.

این حقیقتی است که قبل از سیاهکل، سال ها اندیشه ایجاد جنبشی دیگر برای بنیان چپی دیگر، مشغله ذهنی بنیان گذاران سازمان فدائیان خلق بوده است. جستجو و کنکاش برای گشودن راه ایجاد آن، و روش های کار آن، در آن زمان و متناسب با شرایط بین الطلی و ملی، سال ها مورد بحث قرار گرفته بود. اقدامات اولیه، در انتخاب مسیری دیگر از جنبش های پیشین، اما در سال ۴۹ و در آستانه سیاهکل دیگر به ثمر رسیده بود و حمله به پاسگاه سیاهکل، اقدام پیش رس گروه کوه جنبش در حال شکل گیری چریکی بود که بعد از سیاهکل با نام چریک های فدائی خلق، اعلام وجود نمودند.

فدائیان خلق بعد از سیاهکل، اگرچه دسته دسته دستگیر شده، به جوخه اعدام سپرده شدند، اما راهی را که آنها با سیاهکل گشوده بودند، ادامه و رهروان دیگری یافت. حیات فدائیان، بعد از سیاهکل نیز، همواره در معرض خطر دائمی بود. بارها، سازمان فدائیان، تا آستانه نابودی ضربه خورد و انگشت شماری از یاران از یورش های ساواک در امان ماندند و دوباره دست به سازماندهی مجدد زدند. چیزی از عمر فدائی نگذشته بود که دیگر فدائی فقط یک سازمان کوچک نبود. یک جنبش گسترده در ابعاد جامعه بود. اندیشه ایجاد یک چپ دیگر مادیتی به مراتب گسترده تر از مادیت متشکل خود یافته بود. کما این که در آستانه قیام بهمن ماه و بعد از آن سازمان ما، به یک نیروی میلیونی در عرصه جامعه، تبدیل شده بود. نیروئی که هیچ کس، حتی حکومت تازه به قدرت رسیده نیز نه فقط قادر به چشم پوشی از آن نبود، بلکه مهم تر از همه، مجبور به محاسبه آن در معادلات سیاسی خود بود.

رمز موفقیت رفقای بنیان گذار ما، قبل از همه شناخت شرایط خود، درک اهمیت حضور موثر در صحنه سیاسی جامعه بود. آنها در آن روزها، می باید همه چیز را از نو شروع می کردند. پا در راه ناآزموده ای می گذاشتند. نه فقط راه را می گشودند، آن را با موفقیت نیز می پیمودند. آن ها با قدرت اراده کم نظیری، چنین کردند. خود در آغاز راه، اکثرا از پا درآمدند، اما اراده شان سرمشق نسل ها گشت. هم اکنون بعد از ۲۷ سال باید گفت این اراده نه فقط در انقلاب بهمن بعنوان یک تحول مهم در تاریخ معاصر کشور ما نقش ایفا کرد، بلکه تا امروز نیز تاریخ فدائی فصل مهمی از حیات چپ ایران را تشکیل داده و می دهد و هنوز از ظرفیت و نفوذی موثر برای تغییر در وضعیت جاری، علیرغم انشعابات و پراکندگی های درونی و سمت گیری های گاه متضاد آن دارد و نیروهای برخاسته از این جنبش بخش اعظم چپ موجود ایران را تشکیل می دهند.

شکی نیست که ۲۷ سال بعد از سیاهکل، شرایط چپ ایران، هنوز نیازمند تحول دیگری و برای گشودن چشم انداز جدیدی است. بویژه آن که شرایط متحول سیاسی در جامعه، ضرورت این گشایش را دوچندان می کند. در چنین شرایطی، تنها افتخار به نقش تاریخساز رفقای بنیان گذار کافی نیست، آموزش از تجارب آنها، موفقیت ها و عدم موفقیت های جنبش آنها، تنها وسیله بزرگداشت خاطره آنها و ارج نهادن بر نقش آغازگر آنها در جنبش و بمراتب پیچیده تر ۲۷ ساله ماست.

در بیست و هفتمین سالگرد حماسه سیاهکل، یاد هزاران جانباخته فدائی از سیاهکل تاکنون را گرامی داریم و بر آرمان سیاهکل برای رسیدن به جامعه ای آزاد، عاری از ستم و استثمار و متکی بر دموکراسی و عدالت اجتماعی پای فشاریم و ابتکار، خلافت و شجاعت بنیانگذاران سازمان فدائی را، در گشودن چشم اندازهای دیگری برای جنبش زمان خود، سرمشق خود در مواجهه با معضلات فراراه امروز خود قرار دهیم!

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

بهمن ماه ۱۳۷۶

شماره فاکس سازمان
49-2241310217
شماره تلفن سازمان
۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

برای تماس تلفنی مستقیم با سازمان در خارج از کشور، می توانید از شماره تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳) استفاده کنید

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اتریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA